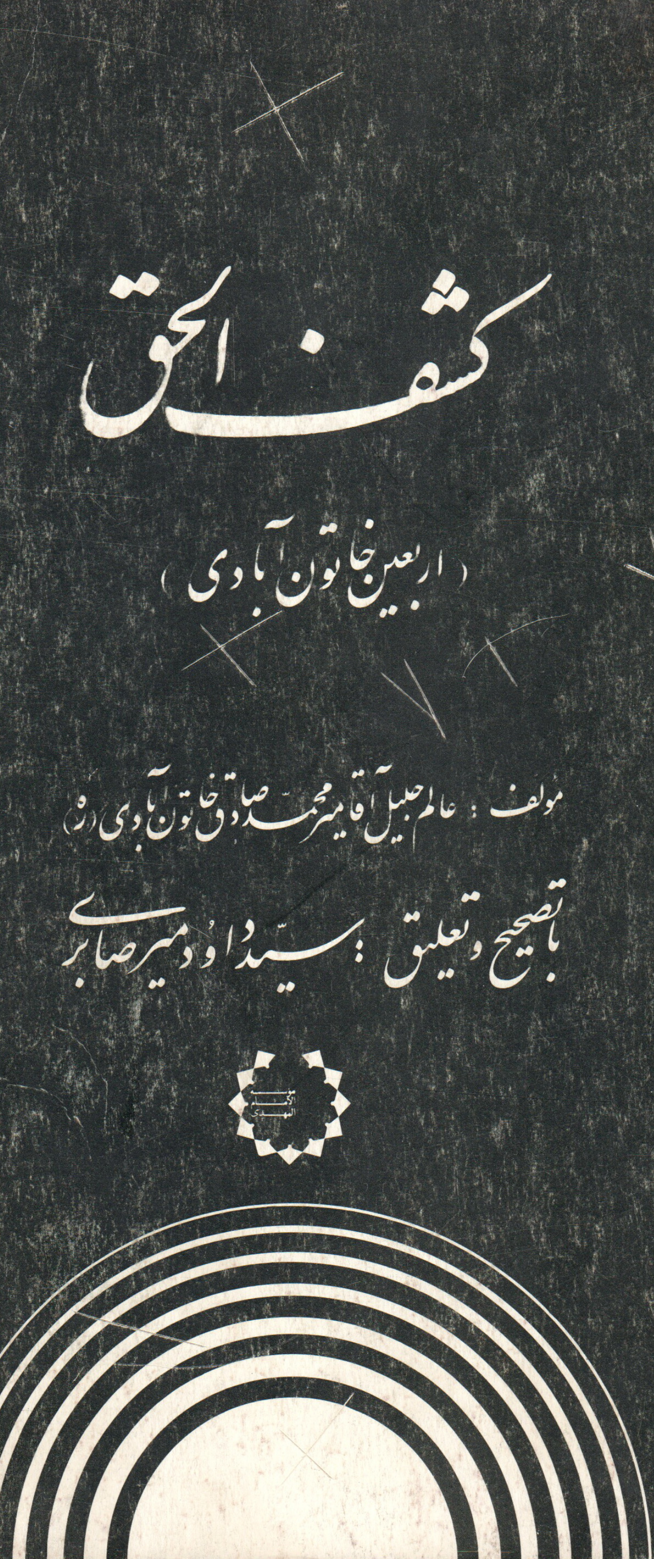
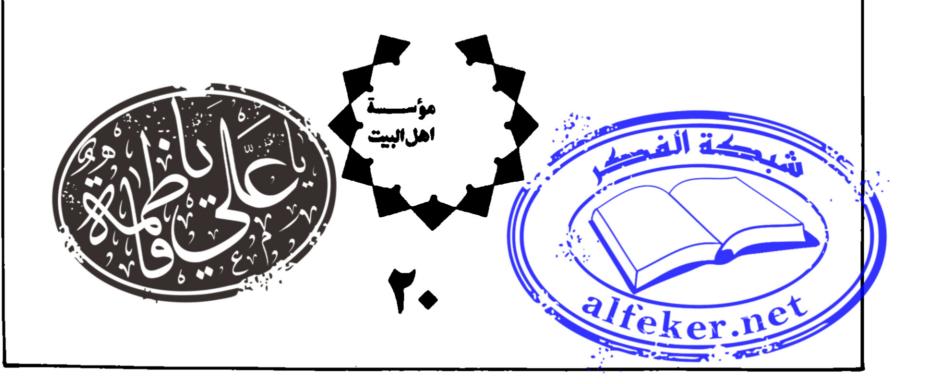

کشف الحق
(اربعین خاتون آبادی)
مؤلف : عالم جلیل آقا میر محمد صادق خاتون آبادی (ره)
با تصحیح و تعلیق : سید داود میر صابری
مؤسسه الامام المهدی



(اربعین خاتون آبادی)

مؤلف: عالم جلیل آقا میر محمد صادق خاتون آبادی (ره)

با تصحیح و تعلیق: سید داود میر صابری



کشف الحق

★ مؤلف: عالم جلیل آقا میرمحمد صادق خاتون‌آبادی

★ با تصحیح و تعلیق: سید داود میرصابری

★ ناشر: مؤسسة الامام المهدی ــ بنیاد بعثت

★ سال نشر: پاییز ۱۳۶۱

★ تیراژ: ۱۰۰۰۰

★ مرکزپخش: واحد کتاب بنیاد بعثت

تهران ــ خیابان سمیه بین شهید مفتح وفرصت تلفن: ۸۲۱۱۵۹

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

صلی اللّه علیک یاولی العصر ادرکنا

سخن ناشر

قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه وآله:

من حفظ من امّتی اربعین حدیثاً ممّا یحتاجون الیه من امر دینهم، بعثه اللّه یوم القیامه فقیهاً عالماً[1]

حضرت رسول اکرم ــ صلی اللّه علیه وآله ــ فرمود:

هرکس از امت من چهل حدیث که مورد احتیاج آنها در امر دینشان است، حفظ کند، خداوند روز قیامت، او را صاحب فهم و بصیرت و علم برخواهد انگیخت.

قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه وآله:

من حفظ علی امّتی اربعین حدیثاً ینتفعون بها، بعثه اللّه، تعالی یوم القیامه فقیهاً عالماً.[2]

حضرت رسول اکرم ــ صلی اللّه علیه وآله ــ فرمود:

هرکس موجب شود که امت من، چهل حدیث حفظ شوند که از آنها بهره‌مند گردند، خداوند متعال روز قیامت او را صاحب فهم و بصیرت و علم

۱) بحارالانوار، ۱۵۳/۲ به نقل از خصال شیخ صدوق.

۲) بحارالانوار، ۱۵۶/۲ به نقل از صحیفة الرضا ــ علیه السلام ــ و غوالی اللئالی.

برخواهد انگیخت.

و به فرمودهٔ علامه فقید، شیخ آقا بزرگ تهرانی،[3] و به نقل ایشان از عالمان بزرگی چون شهید اول و علاّمه مجلسی، صدور این قبیل روایات در اهمیت حفظ چهل حدیث از حضرت رسول اکرم و ائمه معصومین ــ صلوات الله علیهم اجمعین ــ قطعی، و عمل به آن از سنت‌های اکیده است و خاصّه و عامّه آنها را نقل و به آنها اطمینان نموده، بلکه متواترش دانسته‌اند.

لذا در بین عالمان عالم اسلام، کتب متعددی تحت عنوان الاربعون حدیثاً و یا بانامهائی جز این، ولی محتوائی هم آن، دیده می شود.

عالم جلیل، شیخ آقابزرگ تهرانی، در اثر ارزنده‌اش «الذریعة الی تصانیف الشیعة» حدود ۸۳ کتاب از تألیف عالمان شیعه تحت عناوین الاربعون حدیثاً، چهل حدیث و چهل کلمه برمی شمارد و البته این مقدار بجز کتبی است که مؤلفانشان چنین عناوینی برآنها ننهاده، بلکه اسم خاصی که نشان‌دهنده اربعین بودنشان باشد، برای آنها انتخاب نکرده‌اند.

از اربعین‌های ارزشمندی که می توان یاد کرد «کشف الحق» معروف به اربعین خاتون آبادی، تألیف محدث خبیرآقا میرمحمد صادق خاتون آبادی می باشد، که بیشترین اعتبار خود را به علت نقل ازمآخذی چون آثار فضل بن شاذان (م ۲۶۰هـ) و منتخب البصائر حسن بن سلیمان حلی[4] (از شاگردان شهید اول) می یابد. کتابهای نادری که از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردارند، خصوصاً آنچه که از فضل بن شاذان نقل شده است. او از صحابهٔ بزرگ حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری و به گفته‌ای، حضرت رضا ــ سلام الله علیهم اجمعین ــ و از اجّلای آنان درعلم ومقام بوده

۳) ر. ک. الذریعه الی تصانیف الشیعة، ۱/۴۰۹.

٤) علاّمه میرزا محمدباقر موسوی خوانساری در «روضات الجنات» گفته (۲/۲۹۳):

«الشیخ حسن بن سلیمان بن خالدالحلی کان من تلامذة شیخنا الشهید الأوّل و فقیهاً فاضلاً کما في «الأمل» وله کتاب «منتخب بصائرالدرجات» للشیخ الأجلّ الأفقه الأکمل سعدبن عبدالله القمیّ المعاصر لزمان سیّدنا الامام العسکری علیه السلام بل الفائز بلقائه و لقآء سیّدنا صاحب الزمان علیه السلام، و صاحب المصنّفات الکثیرة الفقهیّة، و غیرها، و هذا الکتاب منه فی أربعة أجزاء کماذکره الشیخ في «الفهرست» والغالب علیه أخبارالمنقبة والنوادر کمایظهر من منتخبه الموصوف، و ینقل عنه صاحب «الوسائل» و «البحار» کثیراً و هوغیر «بصائر الدرجات» الّذی هو في مجلّدین للشیخ الأفقه النبیل محمّدبن حسن الصفّارالمدفون بقم المحروسة من مشایخ أشیاخ الصدوق ــ رحمه الله»

است.[5] کسی که در شأنش حضرت امام حسن عسکری ـــ سلام الله علیه ـــ فرموده است:

«أغبَطُ أهلَ خراسانَ بمکانِ الفضل بن شاذانَ وکونه بَینَ أظهُرِهِم» .

و کتاب‌های غیبت و رجعت او آثاری هستند که قبل از غیبت کبریٰ حضرت ولی عصر ـــ سلام الله علیه ـــ در باره آن حضرت و غیبتشان نوشته شده است. و چنین کتابهائی، گذشته از محتوای گرانقدرشان، خود نشانه‌هائی هستند روشن، از عمق و وسعت بسیار این باور، درمیان باورهای اسلام آل رسول ـــ سلام الله علیهم اجمعین ـــ و علامت‌هائی هستند عالی درتلقی مؤمنانش با این اعتقاد؛ تا آنجا که قبل از آمدنش ـــ سلام الله علیه ـــ به دفاع از او برخاسته‌اند و قبلِ از رفتنش، به انتظارش نشسته‌اند.

اللهم عجّل فرجه و سهّل مخرجه

مؤسسة الامام المهدی

۵) طالبین تفصیل بیشتر رجوع کنند به مقدمه الایضاح اثرنفیس فضل بن شاذان، نوشته علاّمه فقید میرجلال محدث ارموی(ره).

چند تذکر از مصحّح

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمدللّه رب العالمین و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین.

۱ ــ متأسفانه با پی گیری بسیار در تهران و اصفهان ــ که مولد مؤلف و محل تکثیر کتاب بوده است ــ اثری از نسخه خطی آن بدست نیامد بدین سبب تصحیح آن به گونه ای قیاسی انجام گرفته است. بدین جهت اگر خواننده محققّی موردی را لازم به تصحیح مجدّد دید، ناشر کتاب را از موضوع موردنظر مطلع نماید.

نسخهٔ در دسترس، چاپ سربی، در ۲۲۱ صفحه، مطبوع در چاپخانه اصفهان بود، که بی اندازه مغلوط و مشوّش می باشد. بدین جهت در مواردی که غلط کتاب واضح بوده است آن را تصحیح نموده و در موارد دیگر اگر با مراجعه به کتب لغت و فرهنگ ها و مصادری که مؤلف از آن نقل کرده، برطرف نشده، آن مورد به حال خود گذاشته شده که رعایت امانت گردیده باشد. لیکن لفظی که بنظر صحیح تر می رسید تذکر داده شده است.

۲ ــ در خلال کتاب پاورقی هایی ملاحظه شد که معلوم نیست از خود مؤلف بوده است یا از دیگری، با این حال آن پاورقی ها با رمز [م] در انتهای عبارت مربوطه، از دیگر پاورقی ها مشخص شده است.

۳ ــ کتاب اربعین دارای دوحدیث السابع عشر است که احتمالاً مؤلف می خواسته یکی از آن دو را انتخاب کندو یا یکی از آنها ذیل دیگری و در توضیح آن بوده، و یا اینکه به اشتباه شماره مز بور را تکرار نموده است و یا...

٤ ــ مؤلّف در مواردی چند، احادیثی را فقط با ذکر رجال آن نقل کرده و اشاره‌ای به کتاب یا مرجع دیگری نکرده است که توضیحات لازم در پاورقی آورده شده است.

۵ ــ منابع و مصادر تنقیح و تصحیح، در آخرکتاب مشروحاً آمده است.

وآخر دعوانا أن الحمدالله العالمین

۱۳٦۰/۱۱/۱۸

سیدداود میرصابری

فهرست

بسم اللّه الرَّحمن الرَّحیم

دیباچه در شرح حال علّیین مقام المدفون بوادی السّلام آقا میرمحمّد صادق حجّة الاسلام: بنابر آنچه مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الامال در احوال اولاد حضرت سجاد و فامیل خاتون آبادی میفرماید[1] آقا میر محمد صادق عالم فاضل کامل ورع تقی نقی جامع معقول و منقول و مدرس در اغلب علوم بوده و اکثر علماء بلاد از تلامذه او بوده اند امامت کرد در مسجد جامع عباس اصفهان مدت سی و دو سال (رحل او بود از مرحوم آقا میرمحمد اسماعیل خاتون آبادی) و ازهد اهل زمان خود بوده و چهل سال روزه گرفته و باندک چیز تعّیش نموده در مدّت عمر خود در مجلس حکّام و سلاطین داخل نشده مگر یکشب به جهت مجادلهٔ با میرزا علی محمّد باب در منزل معتمد الدّوله منوچهر خان خواجه با حضور فهول علمای اصفهان و بعد از غالبت آنمرحوم و مغلوبت میرزا علی محمد این کتاب اربعین با رساله رجعت تالیف نمود برای اینکه هم خواص استفاده نمایند و هم عوام مردم کورکورانه در چاه ضلالت و غوایت نیافتند و ولیّ عصر و حجت وقت خود ارواحنا فداه را بشناسند و بدعواهای باطل گوش ندهند و علوم

۱ ــ منتهی الآمال ص ۹٤

فقه و اصول از محقق قمّی و شیخ محمّد تقی صاحب حاشیه بر معالم و علم حکمت و کلام را از مولی علی نوری و ملاّ محراب و آخوند ملا اسماعیل خواجوئی اخذ نموده بود و در سنه ۱۲۰۷ متولد و در شب چهاردهم ماه رجب ۱۲۷۲ وفات نموده وصبح سیزدهم به والد ماجد بنده الحاج میرمحمد حسین فرموده بود:

حسین کتابها راجمع کن و مهر مرا بیاور بشکن! امشب بعدازنمازمغرب و عشا من میرم و خبر فوت خود را داده بود و این بنده اقل الطّلبه که نافلهٔ آنمرحوم میباشم موفق بطبع این کتاب شدم ذخیرة لیوم المعاد واللّه الموفّق لسداد.

الأحقر الحاج سید ابوالفضل مدرس خاتون آبادی

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

اَلحَمْدُللّه الذى جَعَل بيَدِه مَقالِيدَ الثّواب وَالعِقاب واليه مرجعُ الامور فيِ المَبْدَء وَالمآبِ وصيَّرنا مِن المنتظرين لِفرجِ آل محمدٍ صَلى اللّه عَليهوَآلهأجمعينوالصَّلوةُ والسَّلام عَلىٰ مَن اختارَه مِن بَين بريتِه وعَلى الأصفياء مِن أولادِهِ الأنجَبينَ الذين نَطَقَ لِفضلِهُم الكتاب صَلوةً دائمةً إلى يومِ الحِسابِ خصوصاً إبن عَمِّه أميرالمؤمنين مبيِّن الخطاب.

امّا بعد، چنين گويد تراب اَقدام اَرباب حق اِبن محمّد رضا محمّد صادق حسينى خاتون آبادى حشَرهما مع أجدادهما الأطيبين كه: طالبان مَناهج حق و يقين و سالكان طريق معرفتِ بالتّحقيق پوشيده نماند[1] كه معرفت احوالات حضرت امام ثانى عَشر، خاتم اَوصياء طاهرين، از وقت ولادت تا ظهور آن جناب، و امور متعلق به رجعت آنجناب، و رجعت خامس آل عبا جناب سيد الشّهداء، و رجعت خاتم انبياء محمّد مصطفى صلى الله عليه و آله، و ساير ائمه

۱ ــ ظاهراً كلمهٔ «بر» درآغاز جمله بوده و افتاده است يا جمله مخاطب است.

هدی سلام‌الله علیهم اجمعین، از جمله مسائل ضروریّه مَذهب امامیّه إثنا عشریه است[۱]؛ و فهم آنها از برای هر کسی از عوام و خواص از اهمّ امور و ألـزم مهمّات است؛ و إطلاع به احادیث متعلّقه به رجعت ائمه طاهرین صلوات الله‌علیهم اَجمعین مثمِر فیوضات ربّانی، و منتجّ بدایع خلقت حضرت سبحانی است. بر هر کسی لازم است که بقدر الوسع و الطّاقة البشریة جدّ و جهد خود را در تحصیل آنها مبذول دارد، و اِهتمام خود را در فهم آنها فرو گذار نکند. بخاطر قاصر رسید که در این باب رسالهٔ مختصری جمع نمایم، در ضمن اربعین حدیث از احادیث معتبرهٔ مأثوره از ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اَجمعین تالیف نمایم، به نحوی که هر شریف و وضیع به بهره توانند رسید، و از فوائد آن منتفع گردند، و مشتمل بوده باشد بر علّت غیبت آن جناب به بیان واضح، که قریب باَفهام طالبین است بتوفیق اللّه سبحانه، و این از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و امان ایّام سعادت فرجام دولت عُظمی، و سلطنت سلطان سلاطین جهان، باسط مهاد امن و امان، مظهر جود ربّانی، وارث مُلک سلیمانی، مَلجأ سلاطین کامکار، ملاذ خوانین جمع اقتدار جور و بیداد، مُمهّد اساس عدل و تمکین، مُشیّد بنای والای شرع مبین، **نَرْفع درجاتٍ مَن نشآء**[۲] **و نَختصّ برحمة مَن نشآء**[۳] السّلطان بن السّلطان و الخاقان بن الخاقان، سمیّ خاتم الأنبیاء السّلطان محمّد شاه قاجار، خلّد اللّه مُلکه، و مدّاللّه ظِلال جلاله علی رؤس الانام، و متّع اللّه المؤمنینَ ببقائه إلی ظهور دولة خاتم الأوصیاء صلوات اللّه علیه، و علی آبائه الطّاهرین بود به نظر اشرف رسانید، امید که مقبول طبع اقدس گردد، و مثوبات این بروزگار فرخنده آثار عاید شود، و مسمیّ بکشف الحق گردید.

و این حقیر کثیرالتّقصیر، بجهت ذخیرهٔ یوم المعاد، و امیدواری از خداوند متعال، در این رساله مختصر بتحریر و ترقیم فضایل و خصایص و معجزات و احوالات و غرایب، در زمان غیبت حضرت خاتم الأوصیاء و حضرت صاحب العصر و الزّمان، عجّل اللّه فرجه، و احوالات ظهور و اِمارات آن

۱ ــ بخش پایانی کتاب در مورد رجعت خواهد بود انشاء‌اللّه.

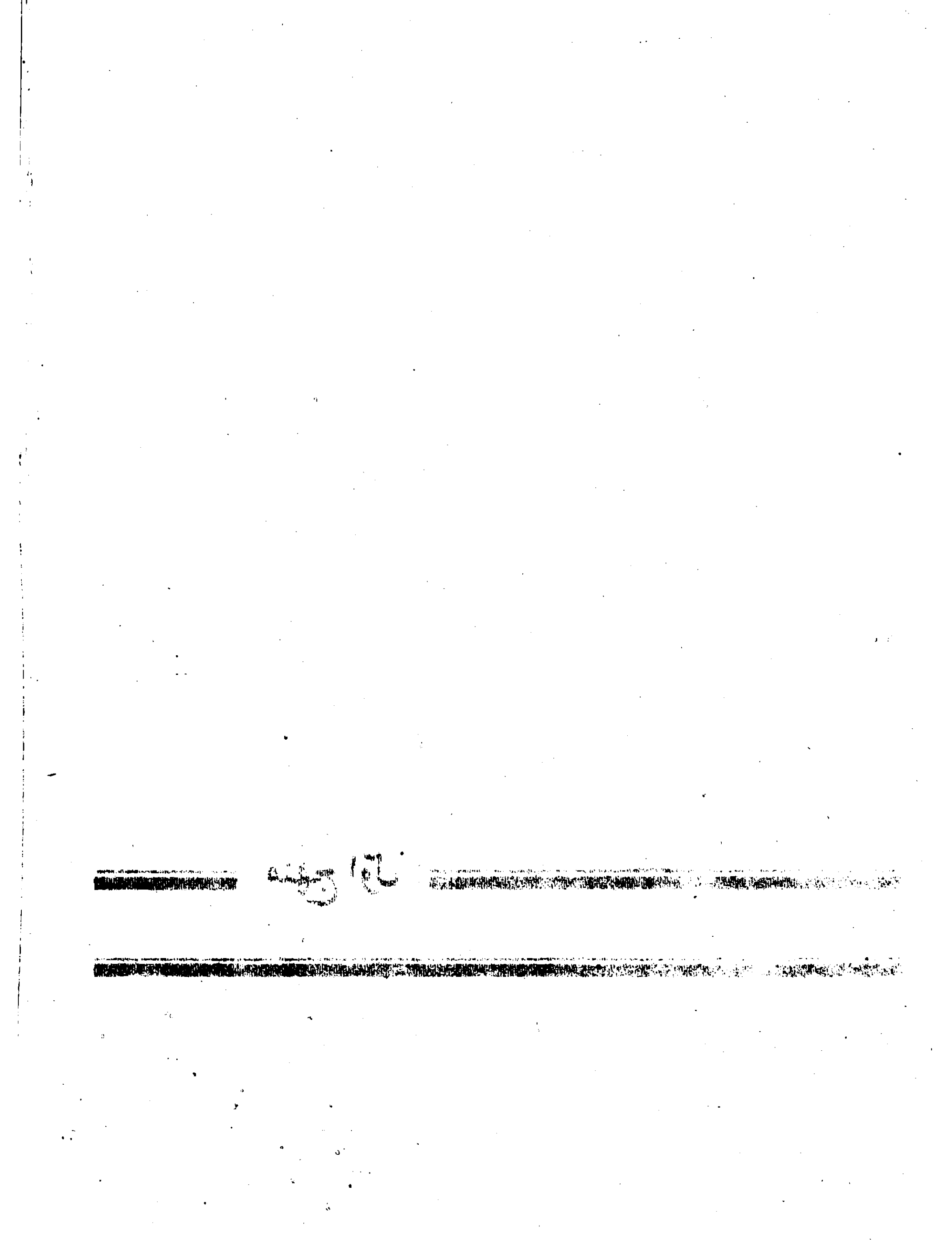
۲ ــ انعام /۸۳ و یوسف/۷٦

۳ ــ در آیات قرآنی دو آیه بصورت: واللّه یختصّ برحمته من یشاء (بقره /۱۰۵) و در جای دیگر یختص برحمته من یشاء (آل‌عمران/۷٤) وجود دارد و این کلام ظاهراً اقتباس از این دو آیه است.

و کیفیت رجعت آن جناب، و رجعت خاتم اَنبیاء محمَّد مصطفی و حضرت خامس آل عبا سَیّد الشهدا، و سائر اَئمهٔ هدی سلام اللّه علیهم اَجمعین پرداختیم، تا آنکه شیعیان به خواندن و شنیدن این رساله معرفت باحوال آنجناب بهمرسانند، و بر عُلّو مرتبه، و سُموّ درجه آنسرور واقف شوند، تا خارج از مصداق این حدیث که از احادیث متواتره است شوند، که فرمودند که: مَن ماٰتَ وَ لَمْ یَعرف اِمام زَماٰنِهِ ماٰتَ میتة الجاٰهلیّة[1] و فی الحقیقه در حکم کسی است که ادراک زمان اسلام و اسلام را نکرده باشد، و در شمار کافر خواهد بود، و چون در این زمان بعضی از خواص در مقام تحقیق از احوالات غیبت و رجعت و امامت بر آمدند، و معرفت به رجعت پیغمبر آخر الزّمان، محمّد مصطفی، و علیّ مرتضی، و سائر اَئمهٔ هدی، سیّما حضرت امام حسین نداشتند و اکثر ناس بیخبر بودند که گویا اصلا نشنیده‌اند، با آنکه این مسئله از جمله عقاید دینیه، و از ضروریات مذهب شیعهٔ اِثنا عشریّه است، و در اَفواه بعضی از جهّال، که خود را از جملهٔ علماء می دانند، بعضی از مقالات از احوال آن جناب مذکور می نمودند، که موجب تشویش عقاید گردید، چه کنم دیدهٔ جهان کور است و بعضی را فریفته خود نموده‌اند، و از اِعتقادات حقّه منحرف گردانیده‌اند، و بفساد اعتقاد گرفتار شده‌اند. این حقیر به نگارش این رساله سمط تحریر نموده، تا بقدر مقدور کوشش در هدایت متشوّشین، و منحرفین در عقاید برآمده باشم، و در انتشار احادیث اهل بیت اِهمالی ننموده باشم، و اللّه الموفِّق و المعین و این رساله را ترتیب دادم بر دو منهج:

۱ـ کمال الدین، ص ۴۰۹ احادیث راجع به این موضوع را (کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد) در کتب ذیل می توان ملاحظه نمود: غیبت نعمانی ص ۱۲۷ تا ص ۱۳۶ و در آنجا ۲۰ روایت در این باب آورده. کافی ج ۱ باب: من مات ولیس له امام.... (۴ روایت) و إلزام الناصب ج ۱ ص ۷ (۸ روایت) و ثواب الاعمال و عقاب الاعمال (۲ روایت) و غیره.....

منهج اوّل



منهج اول ــ در احوالات حضرت امام ثانی عشر حضرت صاحب العصر و الزّمان عجّل اللّه فرجه، از زمان ولادت و غیبت صغری و غیبت کبری، و ظهور و امارات ظهور، و احوالات آنجناب در زمان ظهور، و احوالات سائر خلایق در وقت ظهور، و این احوالات ایراد میشود در ضمن چهل حدیث، تا مندرج در منطوق حدیثی که جماعتی از علماء شیعه و سنّی بطرق مختلفه، و اسانید متفرّقه، از مؤالف و مخالف توصیف و ضبط و حفظ اربعین حدیث نموده اند. از آنجمله سید جلیل الشّأن حسن بن حمزهٔ علوی طبری علیه الرّحمة الملقب بالمرعش؛ در کتاب غیبت بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام روایت کرده است که: آنحضرت فرمود: **مَن حَفَظَ اَربعینَ حَدیثاً فی أمر دینهم، بَعَثَه اللّه یَومَ القیمة فَقیهاً عالِماً.**[1]

۱ ــ حسن بن حمزة بن علی بن عبداللّه بن محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام ابو محمد طبری ملقب به مرعشی از راویان ثقة و صاحب چند کتاب معتبر هم چون کتاب غیبت است. در تنقیح المقال گوید: حسن بن حمزهٔ علوی که کنیهٔ او اَبا محمد است مردی فاضل و ادیب و عارف و فقیه و زاهد بوده است و صاحب کتابهای بیشماری همچون: کتاب مبسوط و کتاب مفخر و کتاب جامع و کتاب مرشد و کتاب تباشیر الشّیعه و غیره است. (تنقیح المقال مامقانی ش: ۲۵۲۳). او در شهر بغداد بدنیا آمد و در سال ۳۵۸ هـ . ق از دنیا رفت (جامع الرواة ج ۱ ص ۱۹۵). **متأسفانه کتاب غیبت او که از معتبرترین کتب در این مورد است در میان کتب خطی یافت نشد لیکن أخبار مربوطه به ثواب حفظ چهل حدیث را مؤلف کتاب ارزشمند بحار درج ۲ ص ۱۵۳ تا ص ۱۵۸ آورده است.**

یعنی: هرکس نگاه دارد و حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که در امر دین خود محتاج باشند، برمی انگیزاند خدایتعالی او را در روز قیامت فقیه عالم. و در بعضی از روایات **فیمٰا یَنْفَعهم فی اَمر دینهِم**، و در بعضی دیگر، **اَربعین حَدیثاً یَنتفعونَ بِهٰا** از غیر تقیید به «امر الدین» اراده نموده اند، و بعضی در تتمهٔ حدیث روایت نموده اند که: **مَن روی عَلی**[1] **اَربعین حَدیثاً کُنتُ شَفیعاً یَوم القیمة.**

و در کتب معتبرهٔ چند بجای **بَعَثه الله**، **حَشَره الله** ایراد نموده اند. و شیخ سعیدبن ابراهیم بن علی اردبیلی که از فضلای مخالفین است میگوید: **کنتُ سَمِعتُ من کثیر مِن مشایخ الحَدیث أنَّ النَّبی صَلی الله عَلیه وَآله قٰال: مَن حَفَظ اَربعینَ حَدیثاً فیمٰا یَنتفعون بِهٰا کُنت شَفیعا لَه یومَ القیمة.** و مراد احادیث وارده در حق اهل بیت علیهم السّلام است.

و شافعی و احمد که از ائمهٔ اربعه نواصب اند گفته اند که مراد حضرت رسول این است که: هرکس چهل حدیث از احادیث حضرت رسول صلی الله علیه وآله، که در مناقب ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باشد، محافظت نماید برانگیخته شود در روز قیامت از فقیهان و عالمان و محشور میشود.

بعد از آن احمد حنبل می گوید که پیغمبر را در خواب دیدم که فرمود: ای احمد این قول را شک مدار، پس هرگاه احمد حنبل قائل باشد که هرکس چهل حدیث در مناقب ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اَجمعین محافظت نماید، برانگیخته می شود در روز قیامت از فقیهان و عالمان، پس دوستان و محبان و شیعیان اهل بیت هیچ شک نداشته باشند.

وأوضح حُجة عندالبرایا　　اِذا کان الشّهود هو الخُصوم[2]

۱ ــ در احادیث دیگر «علی امتّی» آمده است.

۲ ــ **یعنی: آشکارترین دلایل نزد همه آن هنگامی است که شاهدان آن خود دشمنان باشند.**

(الحديث الاوّل)[1]

دربیان ولادت و والده آنجناب:

قال أبومحمّدبن شاذان علیه الرَّحمة: حدَّثنا محمّدبن عبدالجبّار قال قُلتُ لِسیّد الحسن بن علی علیه السّلام: یابن رسول اللّه جَعَلَنیَ اللّهُ فِداکَ أُحبُّ ان اَعلم اَنَّ الإمام وَ حجّة اللّه علی عباده مَن بعدک؟ قال علیه السَّلام: انَّ الأمام مِن بَعدی ابنی سَمیّ رسول اللّه و کَنیه، صلی اللّه عَلیه وآله، الذّی هو خاتم حُجج اللّه، وآخر خلفائه. ممّن یتولّد هو یابن رسول اللّه؟[2] قال: من إبنة قیصر ملک روم، الا انّه سیولد فیغیب عن النّاس غیبةً طویلة، ثم یظهر و یقتل الدَّجال، فیملاء الأرض قِسطاً وعدلاً، کما مُلئت جوراً وظلماً، فلا یحلّ لأحدٍ اَن یسمّیه او یکنّیه قبل خروجه صلوات اللّه علیه.

یعنی: گفت محمّد پسر شاذان، که خبر داد ما را محمّد پسر جبّار، گفت گفتم به مولای خود حسن بن علی علیهما السّلام، که: ای فرزند رسول خدا ــ بگرداند مرا خدای تعالی فدای توــ دوست می دارم که بدانم که امام و حجت خدا بر بندگان خدا از بعد از تو کیست. ان حضرت فرمود که: امام و حجت بعد از من پسر منست، که همنام و هم کنیت رسول خداست، آنکه او خاتم حجّت های

۱ــ اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۳۷ حدیث ٦٨٠ با کمی اختلاف

۲ــ ظاهراً در آغاز این کلام، کلمهٔ قال یا قلت، افتاده است چنانکه در اثبات الهداة مسطور است.

خداست، و آخرین خلیفه های اوست، گفتم: از که بوجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر قیصر پادشاه روم، بدان وآگاه باش که زود باشد که متولّد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدن طولانی، پس ظاهر شود و بکشد دجّال را، پس پر کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم، پس حلال نیست احدی را که اسم ببرد او را به نام و کنیت پیش از خروج او وصلوات اللّه علیه.

و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی ــ رحمة اللّه علیهما ــ در کتابهای غیبت به سند معتبر روایت کرده‌اند از بشر بن سلیمان برده‌فروش، که [1] از فرزندان اَبو ایّوب انصاری بود، و از شیعیان خاص امام علی النّقی علیه السّلام بود، و همسایه ایشان بوده در شهر سرّمن رای. گفت . روزی کافور خادم حضرت امام علی النّقی علیه السّلام به نزد من آمد و مرا طلب نمود، چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم فرمود که:

تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است، از زمان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله تا حال، و

۱ ــ کمال الدین ص ۴۱۸ و بحار جدید ج ۵۱ ص ۶ و غیبت شیخ طوسی ص ۱۲۴ (نقل ما از کمال الدین است)

فإذا أنا بكافور الخادم رسول مولانا أبي الحسن عليّ بن محمّد عليهما السّلام يدعوني إليه فلبست ثيابي و دخلت عليه فرأيته يحدّث ابنه أبا محمّد و أُخته حكيمة من وراء الستر، فلمّا جلست قال: يا بشر إنّك من ولد الأنصار و هذه الولاية لم تزل فيكم يرثها خلفٌ عن سلف، فأنتم ثقاتنا أهل البيت و إنّي مزكّيك و مشرّفك بفضيلة تسبق بها شأو الشيعة في الموالاة بها: بسرٍ أطلعك عليه و أنفذك في ابتياع أمة فكتب كتاباً ملصقاً بخط رومي و لغة روميّة، و طبع عليه بخاتمه، و أخرج شستقة صفراء فيها مائتان و عشرون ديناراً فقال:

خذها و توجّه بها إلى بغداد، واحضر معبر الفرات ضحوة كذا، فإذا وصلت إلى جانبك زوارق السبايا و برزن الجواري منها فستحدق بهم طوائف المبتاعين من وكلاء قوّاد بني العبّاس و شراذم من فتيان العراق، فإذا رأيت ذلك فأشرف من البعد على المسمّى عمر بن يزيد النخّاس عامّة نهارك إلى أن يبرز للمبتاعين جارية صفتها كذا و كذا، لابسة حريرتين صفيقتين، تمتنع من السفور و لمس المعترض، و الانقياد لمن يحاول لمسها و يشغل نظره بتأمّل مكاشفها من وراء الستر الرّقيق فيضربها النخّاس فتصرخ صرخة روميّة، فاعلم أنّها تقول: واهتك ستراه، فيقول بعض المبتاعين عليَّ بثلاثمائة دينار فقد زادني العفاف فيها رغبة، فتقول بالعربيّة: لو برزت في زيّ سليمان و على مثل سرير ملكه مابدت لي فيك رغبة فأشفق على مالك، فيقول النخّاس: فما الحيلة ولابدّ من بيعك، فتقول الجارية: و ما العجلة و لابدّ من اختيار مبتاع يسكن قلبي [إليه و] إلى أمانته و ديانته، فعند ذلك قم إلى عمر بن يزيد النخّاس و قل له:

انّ معي كتاباً ملصقاً لبعض الأشراف كتبه بلغة رومية وخطّ رومي، ووصف فيه كرمه ووفاءه

پیوسته، محل اعتماد ما بوده‌اید، و من تو را اختیار می کنم، ومشرّف
می گردانم به فضلی، که به سبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما، و تو را
از برای پنهان مطلع می گردانم، و به خریدن کنیزی می فرستم، پس نامهٔ پاکیزه

نبله و سخاءه فناولها لتتأمّل منه أخلاق صاحبه فإن مالت إليه و رضيته، فأنا وكيله في ابتياعها منک.

قال بشر بن سليمان النخّاس: فامتثلت جميع ما حدّه لی مولای أبوالحسن عليه السّلام في أمر الجارية، فلمّا نظَرَت في الكتاب بكت بكاء شديداً، و قالت لعمر بن يزيد النخّاس: بعني من صاحب هذا الكتاب، و حلفت بالمحرِّجة المغلّظة إنّه متى امتنع من بيعها منه قتلت نفسها، فما زلت أُشاحّه في ثمنها حتّى استقرَّ الأمر فيه على مقدار ما كان أصحبنيه مولاي عليه السّلام من الدّنانير في الشستقة الصفراء، فاستوفاه منّي و تسلّمت منه الجارية ضاحكة مستبشرة، وانصرفت بها إلى حجرتي الّتي كنت آوي إليها ببغداد فما أخذها القرار حتّى أخرجت كتاب مولاها عليه السّلام من جيبها و هي تلثمه و تضعه على خدّها و تطبقه على جفنها و تمسحه على بدنها، فقلت: تعجباً منها أتلثمين كتاباً و لا تعرفين صاحبه؟ قالت:

أيّها العاجز الضعيف المعرفة بمحلّ أولاد الأنبياء أعرني سمعک و فرّغ لي قلبک أنامليكة بنت يشوعا بن قيصر ملک الرُّوم، و أمّي من ولد الحواريّين تنسب إلى وصيّ المسيح شمعون، أُنبئک العجب العجيب إنَّ جدّي قيصر أراد أن يزوّجني من ابن أخيه و أنا من بنات ثلاث عشرة سنة فجمع في قصره من نسل الحواريّين و من القسّيسين و الرُّهبان ثلاثمائة رجل و من ذوي الاخطار سبعمائة رجل و جمع من أمراء الأجناد و قوّاد العساكر و نقباء الجيوش و ملوک العشائر أربعة آلاف، و أبرزمن بهو ملكه عرشاً مسوغاً من أصناف الجواهر إلى صحن القصر فرفعه فوق أربعين مرقاة فلمّا صعد ابن أخيه و أحدقت به الصلبان وقامت الأساقفة عكفاً و نشرت أسفار الانجيل تسافلت الصلبان من الأعالي فلصقت بالأرض، و تقوّضت الأعمدة فانهارت إلى القرار، و خرَّ الصاعد من العرش مغشيّاً عليه، فتغيّرت ألوان الأساقفة، و ارتعدت فرائصهم، فقال كبيرهم لجدّي: أيّها الملک أعفنا من ملاقاة هذه النحوس الدّالّة على زوال الدّين المسيحي و المذهب الملكاني، فتطيّر جدّي من ذلک تطيّراً شديداً، و قال للأساقفة: أقيموا هذه الأعمدة، و ارفعوا الصلبان، واحضروا أخا هذا المدبر العاثر المنكوس جدّه لأزوّج منه هذه الصبية فيدفع نحوسه عنكم بسعوده، فلمّا فعلوا ذلک حدث على الثاني ماحدث على الأوّل، و تفرّق النّاس وقام جدّي قيصر مغتمّاً و دخل قصره و ارخيت الستور فأُريت في تلک اللّيلة كان المسيح و الشمعون وعدّة من الحواريّين قد اجتمعوا في قصر جدّي و نصبوا فيه منبراً يباري السماء علوّاً و ارتفاعاً في الموضوع الّذي كان جدّي نصب فيه عرشه، فدخل عليهم محمّداً صلى اللّه عليه و آله مع فتية وعدّة من بنيه فيقوم إليه المسيح فيعتنقه فيقول:

يا روح اللّه إنّي جئتک خاطباً من وصيّک شمعون فتاته مليكة لابني هذا، وأومأبيده إلى أبي محمّد صاحب هذا الكتاب، فنظر المسيح إلى شمعون فقال له: قد أتاک الشرف فصل رحمک برحم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله قال: قد فعلت، فصعد ذلک المنبر و خطب محمّد صلى اللّه عليه و آله و زوّجني و شهد المسيح عليه السّلام و شهد بنوا محمّد صلى اللّه عليه و آله و الحواريون، فلمّا استيقظت من نومي أشفقت أن أقصّ هذه الرُّؤيا على أبي وجدّي مخافة القتل، فكنت أسرُّها في نفسي و لاأبديها لهم، و ضرب صدري بمحبّة أبي محمّد حتّى امتنعت من الطعام و الشراب و ضعف نفسي و دقّ شخصي و مرضت

نوشتند به خطّ فرنگی و لغت فرنگی، و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسهٔ زری بیرون آوردند که در آن دو یست و بیست اشرفی بود، فرمودند که بگیر این نامه و زر را، و متوجه بغداد بشو، و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو، پس چون کشتی های حیران به ساحل رسد، جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید، و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس، و قلیلی از جوانان

مرضاً شديداً فما بقي من مدائن الرُّوم طبيب إلاّ أحضره جدّي و سأله عن دوائي فلمّا برّح به اليأس قال: يا قرّة عيني فهل تخطر ببالک شهوة فأزوّدكها في هذه الدّنيا؟ فقلت: يا جدّي أرى أبواب الفرج عليّ مغلقه فلوكشفت العذاب عمّن في سجنک من أسارى المسلمين و فككت عنهم الأغلال و تصدّقت عليهم و مننتهم بالخلاص لرجوت أن يهب المسيح و أمّه لي عافية و شفاء، فلمّا فعل ذلک جدّي تجلّدت في إظهار الصحّة في بدني و تناولت يسيراً من الطعام فسر بذلک جدّي وأقبل على إكرام الأسارى إعزازهم، فرأيت أيضاً بعد أربع ليال كأنّ سيّدة النساء قد زارتني و معها مريم بنت عمران و ألف وصيفة من وصائف الجنان فتقول لي مريم: هذه سيّدة النساء أمّ زوجک أبي محمّد عليه السّلام، فأتعلّق بها و أبكي و أشكو إليها امتناع أبي محمّد من زيارتي، فقالت لي سيّدة النساء عليها السّلام: إنّ ابني أبا محمّد لا يزورک و أنت مشركة باللّه و على مذهب النصارى و هذه أختي مريم تبرأ إلى اللّه تعالى من دينک فإن ملت إلى رضا اللّه عزّوجلّ و رضا المسيح و مريم عنک و زيارة أبي محمّد أيّاک فتقولي: أشهد أن لاإله إلاّ اللّه و أشهد أنّ ــ أبي ــ محمّداً رسول اللّه، فلمّا تتكلّمت بهذه الكلمة ضمّتني سيّدة النساء إلى صدرها فطيبت لي نفسي، و قالت: الآن توقّعي زيارة أبي محمّد إيّاک فإنّي منفذه إليک، فانتبهت و أنا أقول: واشوقاه إلى لقاء أبي محمّد، فلمّا كانت اللّيلة القابلة جاءني أبومحمّد عليه السّلام في منامي فرأيته كأنّي أقول له: جفوتني يا حبيبي بعد أن شغلت قلبي بجوامع حبّک؟ قال: ما كان تأخيري عنک إلاّ لشرکک و إذقد أسلمت فإنّي زائرک في كلّ ليلة إلى أن يجمع اللّه شملنا في العيان، فما قطع عنّي زيارته بعد ذلک إلى هذه الغاية.

قال بشر: فقلت لها: و كيف وقعت في الأسر فقالت: أخبرني أبومحمّد ليلة من اللّيالي أنّ جدّک سيسرب جيوشاً إلى قتال المسلمين يوم كذا، ثمّ يتبعهم فعليک باللّحاق بهم متنكّرة في زيّ الخدم مع عدّة من الوصائف من طريق كذا، ففعلت فوقعت علينا طلائع المسلمين حتّى كان من أمري مارأيت و ما شاهدت و ما شعر أحدٌ [بي] بأنّي ابنة ملک الرُّوم إلى هذه الغاية سواک، و ذلک باطلاعي إيّاک عليه، ولقد سألني الشيخ الّذي وقعت إليه في سهم الغنيمة عن اسمي فأنكرته، و قلت: نرجس، فقال: اسم الجواري، فقلت: العجب إنک روميّة و لسانک عربيٌّ؟ قالت: بلغ من ولوع جدّي و حمله إيّاي على تعلّم الآداب أن أوعز إلى إمرأة ترجمان له في الاختلاف إليَّ، فكانت تقصدني صباحاً و تفيدني العربيّة حتّى استمرَّ عليها لساني و استقام.

قال بشر: فلمّا انكفأت بها إلى سرّمن رأى دخلت على مولانا أبي الحسن العسكريّ عليه السّلام فقال لها: كيف أراک اللّه عزّ الاسلام و ذلّ النصرانيّة، و شرف أهل بيت محمّد صلى اللّه عليه و آله؟ قالت: كيف أصف لک يا ابن رسول اللّه ما أنت أعلم به منّي؟ قال: فإنّي أريد أن أكرمک فأيّما أحبُّ إليک عشرة آلاف درهم؟ أم بشرى لک فيها شرف الأبد؟ قالت: بل البشرى، قال عليه السّلام: فأبشري

عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد، پس از **دورنظر** کن به برده‌فروشی که عمر بن زید نام دارد، در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان حاضر **سازد** کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد، و تمام اوصاف او را بیان فرمود، و دو جامهٔ حریر گنده پوشیده است، و اِبا و اِمتناع خواهد **نمود** آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او، و خواهی شنید که از پس پرده صدائی رومی از او ظاهر می‌شود، پس بدان که به زبان رومی می‌گوید که:

وای که پرده عفّتم دریده شد. پس یکی ازمشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی می‌دهم به قیمت این کنیز، و عفّت او مرا در خریدن این کنیز راغب‌تر گردانید، پس آن کنیز به لغت عربی به آن شخص خواهد گفت که: اگر به زیّ حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی، و پادشاهی او را بیابی من به تو رغبت نخواهم کرد، [ ] مال خود را ضایع مکن، و به قیمت من مده.

پس آن برده‌فروش گوید: من برای تو چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی، و آخر از فروختن تو چاره نیست، پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل می‌کنی، و البتّه باید مشتری بهمرسد، که دل من به او میل کند، و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم. پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز، و بگو که نامه‌ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است به لغت فرنگی و خطّ فرنگی، و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است، آن نامه را به آن کنیز بده که بخواند، اگر به صاحب این نامه راضی شود، من وکیلم از جانب آن بزرگ، که این کنیز را از برای او خریداری نمایم.

⟶

بولدیملک الدُّنیا شرقاً و غرباً و یملأ الأرض قسطاً و عدلاً کماملئت ظلماً و جوراً، قالت: ممّن؟ قال علیه السّلام: ممّن خطبک رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله له من لیلة کذا من شهر کذا من سنة کذا بالرُّومیّة، قالت مِن المسیح و وصیّه؟ قال: فممّن زوّجک المسیح و وصیّه، قالت: من ابنک أبي محمّد؟ قال: فهل تعرفینه؟ قالت: و هل خلوت لیلة من زیارته إیّاي منذ ا للیة الّتي أسلمت فیها علی ید سیّدة النساء اُمّه.

فقال أبوالحسن علیه السّلام: یا کافور ادع لي اُختي حکیمة، فلمّا دخلت علیه قال علیه السّلام لها: هاهیه فاعتنقتها طویلاً و سرّت بها کثیراً، فقال لها مولانا: یا بنت رسول اللّه أخرجیها إلی منزلک و علّمیها الفرائض و السنن فإنّها زوجة أبي محمّد و أمّ القائم علیه السّلام.

بشر بن سلیمان گفت که آنچه آن حضرت خبر داده بود همه واقع شد، و آنچه فرموده همه را به عمل آوردم. چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به عمرو بن یزید[۲] که: مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی، خود را هلاک می کنم. پس با او در قیمت گفت‌وگوی بسیار کردم، تا آنکه به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السّلام بمن داده بودند، پس زر را دادم و کنیز را گرفتم، و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم و تا به حجره رسید، نامهٔ امام علیه السّلام را بیرون آورد و می بوسید و بر دیده می چسبانید، و بررو می گذاشت، و بر بدن می مالید. پس من از روی تعجّب گفتم که می بوسی نامه ای را که صاحبش را نمی شناسی؟ کنیز گفت که:

ای عاجز کم معرفت به بزرگیِ فرزندان و اوصیاء پیغمبران، گوش خود به من سپار، و دل خود برای شنیدن سخن من فارغ بدار، تا احوال خود را برای تو شرح کنم.

من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم، و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصّفا، وصی حضرت عیسی علیه السّلام است، تو را خبر دهم به امری عجب.

بدانکه جدّم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریّان عیسی، علیه السّلام از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد مرد از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس، واز امرای لشگر و سرداران عسکر، و بزرگان سپاه و سرکرده های قبایل چهار هزار نفر، و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایّام پادشاهی خود به الواح جواهر مرصّع گردانیده بود، و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند، و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند، و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیل‌ها بر دست گرفتند که بخوانند، بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند، و پایهای تخت خراب شد، و تخت بر زمین افتاد، و پسر برادر ملک از تخت افتاده بیهوش شد، پس در آنحال رنگ های کشیشان متغیّر

۲ ـــ چنان که ملاحظه شد در قبل عمر بن یزید بود و در اصل هم چنین است.

شد، واعضای ایشان بلرزید، پس بزرگ ایشان به جدّم گفت که ای پادشاه ما را معاف بدار از چنین امری، که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت می کند بر آنکه دین مسیحی بزودی زایل گردد.

پس جدّم این امر را به فال بد دانست و گفت به علما و کشیشان که این تخت را بار دیگر بر پا کنید، و چلیپاها را به جای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادرِ این برادر، و این برگشته روزگارِ بدبخت را، که این دختر را به او تزویج نمایم، تا سعادت این برادر دفع نحوست این برادر بکند. پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع به خواندن انجیل کردند، همان حالت اولی روی نمود، و نحوست این برادرِ برادر نحوست آن برادر بود، و سرّ این کار را ندانستند، که این از سعادت سرودیست نه از نحوستِ دو برادر.[1]

پس مردم متفرّق شدند، و جدّم غمناک به حرم سرا درآمد و پرده های خجالت در آویخت. پس چون شب شد و به خواب رفتم، در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریّان در قصر جدّم جمع شدند، و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی می نمود، و در همان موضع تعبیه کردند که جدّم تخت را گذاشته بود، پس حضرت رسالت پناه محمّد صلی الله علیه و آله با وصیّ و دامادش علیّ بن أبی طالب صلوات الله علیه، و جمعی از امامان بزرگوار ایشان قصر را به نور قدوم خویش منوّر ساختند. پس حضرت مسیح به قدم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال حضرت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله شتافت، و دست در گردن مبارک آن حضرت در آورد، پس حضرت رسالت پناه فرمود که: یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی توشمعون را برای فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم—و اشاره فرمود به ماه برج امـــامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السّلام—فرزند آنکسی که تو نامه اش را به من دادی.

پس حضرت عیسی نظر افکند به سوی حضرت شمعون و گفت که: شرف دو جهان به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمّد صلوات الله علیهم أجمعین. شمعون گفت که: کردم. پس همگی برآن منبر بر آمد[2] و حضرت

۱ ــ درمتن چنین است.
۲ ــ چنانچه ملاحظه می شود در جمله ابهامی است لیکن در نسخهٔ موجود چنین است

رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود، و با حضرت مسیح مرا بر امام حسن عسکری عقد بستند، و فرزندان حضرت رسالت با حواریّان گواه شدند. پس چون از خواب سعادت مآب بیدار شدم، از بیم کشتن، آن خواب را برای پدر و جدّ خود نقل نکردم، و این گنج رایگان در سینه پنهان داشتم، و آتش محبّت آن خورشید فلک امامت روز به روز کانون سینه ام مشتعل می شد[1]، و سرمایهٔ صبر و قرار مرا به باد فنا می داد، تا به حدّی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد، و هر روز چهره کاهی می شد و بدن می کاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می گردید، پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدّم برای معالجهٔ من حاضر کرد، و از دوای درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمی داد. چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی به من گفت: ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی در دنیا هست که برای تو به عمل آورم؟ گفتم:ای جدّ من درهای فرج را بروی خود بسته می بینم، اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی، و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی، و ایشانرا آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش به من عافیتی بخشند. پس چون چنین کرد، اندک صحّتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم، پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیرانِ مسلمانان را عزیز و گرامی داشت. پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السّلام به دیدن من آمد، و حضرت مریم ــ علیها السّلام ــ با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند. پس حضرت مریم به من گفت که:این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السّلام.

پس من به دامن مبارکش درآویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه السّلام به من جفا می کند و از دیدن من ابا مینماید، پس آن حضرت فرمود که: فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه به خدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی، و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری می جوید به سوی خدا از دین تو، اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السّلام از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام

[1] ــ درمتن چنین است.

به دیدن تو بیاید، پس بگو أشهدأن لا إله إلاّ اللّه وأنّ محمّداً رسول اللّه.

پس چون به این دو کلمهٔ طیّبه تلّفظ نمودم، حضرت سیّدة النساء مرا به سینهٔ خود چسبانید، و دلداری فرمود و گفت: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می فرستم.

پس بیدار شدم و آن دو کلمهٔ طیّبه را بر زبان می راندم، و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت را می بردم، چون شب آینده در آمد و به خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید، گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبّت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی. فرمود که دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی، اکنون که مسلمان شدی هر شب به نزد تو خواهم بود تا آنزمان که حق تعالی ما و تو را به ظاهر به یکدیگر برساند، و این هجران را به وصال مبدّل گرداند. پس از آن شب تا به حال یکشب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید. بشربن سلیمان گفت که: چگون در میان اسیران افتادی؟ گفت: مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در شبی از شبها، که در فلان روز جدّت لشگری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس خود از عقب ایشان خواهد رفت، تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بیندازی به هیأتی که تو را نشناسند، و از پی جدّ خود روانه شو، و از فلان راه برو. و چنان کردم طلیعهٔ لشگر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند، و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم، و مرد پیری که در غنیمت من به حصّهٔ او افتادم از نام من سؤال کرد، گفتم نرجس نام دارم. گفت این نام کنیزان است. بشر گفت که: این از عجبست که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک می دانی. گفت که: بلی از بسیاری محبّتی که جدّم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد، زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرّر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت، تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد. بشر گوید که چون او را بسرّ من رأی بردم، و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السّلام رسانیدم، حضرت به کنیزک خطاب فرمود که: **چگونه حق سبحانه وتعالی به تونمود عزّت دین اسلام و** مذلت دین نصاری را، و شرف و بزرگواری محمّد و اهل بیت او علیهم السّلام را؟

گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر می دانی از من. پس حضرت فرمود که می خواهم تو را گرامی دارم، کدام یک بهتر است نزد تو، اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم، یا تو را بشارتی بدهم به شرف ابدی؟ گفت بلکه بشارت به شرف را می خواهم و مال را نمی خواهم. حضرت فرمود که: بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود، و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. گفت که این فرزند از کی به عمل خواهد آمد؟ فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت پناه ــ صلی الله علیه و آله ــ تو را برای او خواستگاری کرد. پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصیّ او تو را به عقد کی در آوردند؟ گفت به عقد فرزند تو امام حسن عسکری علیه السّلام. حضرت فرمود که آیا او را می شناسی؟ گفت که مگر از آن شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شده‌ام شبی گذشته است که او به دیدن من نیاید؟ پس کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن.

چون حکیمه داخل شد، حضرت فرمود که این کنیز است که می گفتم. حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد، پس حضرت فرمود که:ای دختر رسول خدا ببر او را به خانهٔ خود و واجبات و سنّتها را به او بیاموز، که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزّمان صلوات الله علیهما است.

و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمّی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدّثین به سندهای معتبر روایت کرده اند[1] از حکیمه خاتون رضی الله عنها، که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به خانهٔ من تشریف آوردند، و نگاه تندی به نرجس

۱ ــ کمال الدین، ص ٤٢٦ ح ۲، و بحار ج ۵۱، ص ۱۲ (نقل ما از کمال الدین است)

فزارني ابن أخي فأقبل يحدق النظر إليها، فقلت له: يا سيّدي لعلّك هويتها فأُرسلها إليك؟ فقال لها: لا ياعمّة ولكنّي أتعجّب منها فقلت: وما أعجبك [منها]؟ فقال عليه السّلام: سيخرج منها ولد كريم على الله عزّوجلّ الّذي يملأ الله به الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، فقلت: فأُرسلها إليك يا سيّدي؟ فقال: استأذني في ذلك أبي عليه السّلام قالت: فلبست ثيابي وأتيت منزل أبي الحسن عليه السّلام فسلّمت وجلست فبدأني عليه السّلام وقال: يا حكيمة أبعثي نرجس إلى ابني أبي محمّد

←

خاتون کردند. پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست به خدمت شما بفرستم؟ فرمود که ای عمّه این نگاه از روی تعجّب بود، زیرا که در این زودی حقّ سبحانه و تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند، بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد. گفتم که پس بفرستم او را به نزد شما؟ فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب. حکیمه گوید که جامه های خود را پوشیدم و به خانهٔ برادرم امام علی نقی علیه السّلام رفتم، و چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخن بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت: ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم. گفتم ای سیّد من از برای

←

قالت: فقلت: يا سيّدي على هذا قصدتک على أن أستأذنک في ذلک، فقال لي: يا مباركة إنَّ اللّه تبارک و تعالى أحبَّ أن يشرککَ في الأجر و يجعل لک في الخير نصيباً، قالت حكيمة: فلم ألبث أن رجعت إلى منزلي و زيّنتها و وهبتها لأبي محمّد عليه السّلام و جمعت بينه و بينها في منزلي فأقام عندي أيّاماً، ثمَّ مضى إلى والده عليهما السّلام و وجّهت بها معه.

قالت حكيمة: فمضى أبوالحسن عليه السّلام و جلس أبومحمّد عليه السّلام مكان والده و كنت أزوره كما كنت أزور والده فجاءتني نرجس يوماً تخلع خفّي، فقالت: يا مولاتي ناوليني خفّک، فقلت: بل أنت سيّدتي و مولاتي واللّه لا أدفع إليک خفّي لتخلعيه ولا لتخدميني بل أنا أخدمک على بصري، فسمع أبومحمّد عليه السّلام ذلک فقال: جزاک اللّه يا عمّة خيراً، فجلست عنده إلى وقت غروب الشمس فصحت بالجارية وقلت: ناوليني ثيابي لأنصرف فقال عليه السّلام: لا يا عمّتا بيّتي اللّيلة عندنا فانّه سيولد اللّيلة المولود الكريم على اللّه عزّوجلّ الذي يحيي اللّه عزّوجلّ به الأرض بعد موتها، فقلت: ممّن يا سيّدي و لست أرى بنرجس شيئاً من أثر الحبل؟ فقال: من نرجس لا من غيرها، قالت: فوثبت إليها فقلبتها ظهراً لبطن فلم أربها أثر حبل، فعدت إليه عليه السّلام فأخبرته بما فعلت فتبسّم ثمَّ قال لي: إذا كان وقت الفجر يظهر لک بها الحبل لأنَّ مثلها مثل أُمّ موسى عليه السّلام لم يظهر بها الحبل و لم يعلم بها أحدٌ إلى وقت ولادتها، لأنَّ فرعون كان يشقُّ بطون الحبالى في طلب موسى عليه السّلام، و هذا نظير موسى عليه السّلام.

قالت حكيمة: فعدت إليها فأخبرتها بما قال و سألتها عن حالها فقالت: يا مولاتي ما أرى بي شيئاً من هذا، قالت حكيمة: فلم أزل أرقبها إلى وقت طلوع الفجر و هي نائمة بين يدي لا تقلب جنباً إلى جنب حتّى إذا كان آخر اللّيل وقت طلوع الفجر و ثبت فزعة فضممتها إلى صدري وسمّيت عليها فصاح [إليّ] أبومحمّد عليه السّلام و قال: اقرئي عليها «إنّا أنزلناه في ليلة القدر» فأقبلت أقرأ عليها و قلت لها: ما حالک؟ قالت: ظهر [بي] الأمر الّذي أخبرک به مولاي فأقبلت أقرأ عليها كما أمرني، فأجابني الجنين من بطنها يقرأ مثل ما أقرأ و سلّم عليّ.

قالت حكيمة: ففزعت لما سمعت، فصاح بي أبومحمّد عليه السّلام لا تعجبي من أمراللّه عزّوجلّ إنَّ اللّه تبارک و تعالى ينطقنا بالحكمة صغاراً، و يجعلنا حجّة في أرضه كباراً فلم يستتمَّ الكلام حتّى غيبت عنّي نرجس فلم أرها كأنّه ضرب بيني و بينها حجاب فعدوت نحو أبي محمّد عليه السّلام و أنا

←

همین مطلب به خدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم. فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت،خدا می خواست که تو را درچنین ثوابی شریک گرداند، و بهرهٔ عظیم از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید، که تو را واسطهٔ چنین امری گردانید.

→

صارخة، فقال لي: ارجعي يا عمّة فانّک ستجديها في مكانها.

قالت: فرجعت فلم ألبث أن كشف الغطاء الّذي كان بيني و بينها و اذا أنابها و عليها من أثر النور ماغشى بصري و إذا أنا بالصبيّ عليه السّلام ساجداًالوجهه جاثياً علي ركبتيه، رافعاً سبّابتيه، و هويقول: «أشهد أن لا إله إلاّ اللّه [وحده لا شريک له] و أنّ جدّي محمّداً رسول اللّه و أنّ أبي أميرالمؤمنين، ثمّ عدّ إماماً اماماً إلى أن بلغ إلى نفسه. ثمّ قال: اللّهمّ انجزلي ما وعدتني و أتمم لي أمري و ثبّت وطأتي، و املأ الأرض بي عدلاً و قسطاً».

فصاح بي أبومحمّد عليه السّلام فقال: يا عمّة تناوليه وهاتيه،فتناولته و أتيت به نحوه فلمّا مثّلت بين يدي أبيه وهوعلى يدي سلّم على أبيه فتناوله الحسن عليه السّلام منّي [و الطير ترفرف على رأسه] و ناوله لسانه فشرب منه، ثمّ قال: امضي به إلى أمّه لترضعه وردّيه إليّ قالت: فتناولته أمّه فأرضعته، فرددته إلى أبي محمّد عليه السّلام والطير ترفرف على رأسه فصاح بطير منها فقال له: احمله و احفظه ورده إلينا في كلّ أربعين يوماً، فتناوله الطير و طار به في جوّ السماء و أتبعه سائر الطير، فسمعت أبا محمّد عليه السّلام يقول: «استودعک اللّه الّذي أودعته أمّ موسى موسى» فبكت نرجس فقال لها: اسكتي فإنّ الرّضاع محرّم عليه إلاّ من ثديک و سيعاد إليک كماردّ موسى إلى أمّه و ذلک قول اللّه عزّوجلّ: «فرددناه إلى أمّه كي تقرّعينها و لا تحزن»

قالت حكيمة: فقلت: وماهذا الطير؟ قال: هذا روح القدس الموكّل بالأئمّة عليهم السّلام يوفّقهم ويسدّ دهم و يربّيهم بالعلم .

قالت حكيمة: فلمّا كان بعد أربعين يوماً ردّ الغلام و وجّه إليّ ابن أخي عليه السّلام فدعاني، فدخلت عليه فإذا أنا بالصبيّ متحرّک يمشي بين يديه، فقلت: يا سيّدي هذا ابن سنتين؟ فتبسّم عليه السّلام، ثمّ قال: إنّ أولاد الأنبياء و الأوصياء إذا كانوا أئمّة ينشؤون بخلاف ما ينشؤغيرهم، و إنّ الصبيّ منّا إذا كان أتى عليه شهرٌ كان كمن أتى عليه سنة، و إنّ الصبيّ منّا ليتكلّم في بطن أمّه و يقرأ القرآن و يعبدربه عزّوجلّ، [و] عند الرّضاع تطيعه الملائكة و تنزل عليه صباحا و مساء.

قالت حكيمة: فلم أزل أرى ذلک الصبيّ في كلّ أربعين يوماً إلى أن رأيته رجلاً قبل مضيّ أبي محمّد عليه السّلام بأيّام قلائل فلم أعرفه، فقلت لا بن أخي عليه السّلام من هذا الّذي تأمرني أن أجلس بين يديه؟ فقال لي: هذا ابن نرجس و هذا خليفتى من بعدي و عن قليل تفقدوني فاسمعي له و أطيعى.

قالت حكيمة: فمضى أبومحمّد عليه السّلام بعد ذلک بأيّام قلائل، وافترق النّاس كماترى و واللّه إنّي لأراه صباحاً ومساء و إنّه لينبئني عمّا تسألون عنه فاخبركم، و واللّه إنّي لاريد أن أسأله عن الشيء فيبدأني به و إنّه ليرد عليّ الأمر فيخرج إليّ منه جوابه من ساعته من غير مسألتي. وقد أخبرني البارحة بمجيئک إليّ و أمرني أن أخبرک بالحقّ.

حکیمه گفت که به زودی به خانهٔ خود بر گشتم و زفاف آن معدن فتوّت و عفاف را در خانهٔ خود واقع ساختم، و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر به خانهٔ خورشید انور یعنی والد مطّهر او بردم، و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود، و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السّلام در امامت جانشین او گردید، و من پیوسته به عادت مقرّر زمان پدر به خدمت آن امام البشر می رسیدم. پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم. گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکنی و مرا خدمت کنی، بلکه من تو را خدمت میکنم، و منّت بر دیدهٔ خود مینهم. چون حضرت امام علیه السّلام این سخن از من شنید گفت خدا تو را جزای نیکو دهد ای عمّه. پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب، پس صدا زدم به کنیز خود که بیاور جامه های مرا تا بروم. حضرت فرمود که ای عمّه امشب را نزد ما باش که در این شب متولّد می شود فرزند گرامی بر خدا، که حق تعالی به او زنده می گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم از کی به هم می رسد، ای سیّد من، آن فرزند، و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم؟ فرمود که از نرجس بهم می رسد نه از دیگری. پس برخاستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم، هیچگونه اثری نیافتم، پس برگشتم و عرض کردم. حضرت تبسّم فرمود و گفت: چون صبح می شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد، و مَثَل او مَثَل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد، و احدی بر حال او مطّلع نگردید، زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی، و حال این فرزند نیز در این شبیه است به حال موسی.

ودر روایت دیگرآنست که حضرت فرمود که: حمل مااوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد در پهلو می باشد[1] و از رحم بیرون نمی آید بلکه از ران فرو می آئیم، زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است.

[1]— اثبات الوصیة، مسعودی ص ۲۴۹

حکیمه گفت که به نزد نرجس رفتم و این احوال را به او گفتم. گفت:ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم. پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم، و نزدیک نرجس خوابیدم[1]، و در هر ساعت از او خبر می گرفتم و او به حال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده می شد، و در این شب پیش از شب های دیگر بنماز و تهجّد برخاستم و نماز شب ادا کردم و چون به نماز وتر رسیدم، نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب به جا آورد، و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود، پس نزدیک شد که در دلم شکّی پدید آید از وعده ای که حضرت فرموده بود. ناگاه حضرت امام حسن علیه السّلام از حجرهٔ خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است. در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم، پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم. حضرت آواز دادند که سورهٔ «إنا أنزلناه» بر او بخوان. پس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده. پس چون شروع کردم به خواندن سوره «اناانزلناه فی لیلة القدر» شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی می کرد در خواندن، و بر من سلام کرد. من ترسیدم. پس حضرت صدا زدند که تعجّب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را به حکمت گویا می گرداند، و ما را در بزرگی حجّت خود ساخته است، در زمین. پس چون کلام حضرت امام علیه السّلام تمام شد، نرجس از دیدهٔ من غایب شد، گویا پرده میان من و او حایل گردید؛ پس دویدم به سوی حضرت امام حسن علیه السّلام فریادکنان، حضرت فرمود که: برگرد ای عمّه که او را در جای خود خواهی دید. چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد، و حضرت صاحب الأمر علیه السّلام را دیدم رو به قبله به سجده افتاده به زانوها، و انگشتان سبّابه را به سوی آسمان بلند کرده و می گوید: **أشهد أن لا إله إلا اللّه و أنّ جدّی رسولُ اللّه و انّ أبی أمیرُالمومنین»** پس یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید. پس فرمود که: **«أللّهم انجزْ لی وعدی[2] و أتمم لی أمری و ثبّت وطأتی و املأ بی عدلاً و قسطاً»** یعنی: خداوندا وعدهٔ نصرت که به من وعده فرموده ای وفا کن، و امر خلافت و امامت مرا

۱ ــ از این به بعد را تا آنجائی که حکیمه میگوید: که امام فرمودند سورهٔ انا انزلناه را بخوان در غیبت طوسی ص ۱٤۱ آورده است.

۲ ــ در اصل اللّهم أنجزلی ما وعدتنی است.

تمام کن، و استیلاء و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پر کن زمین را به سبب من از عدل و داد. پس حضرت امام حسن علیه السّلام مرا آواز داد که: ای عمّه فرزند مرا در بر گیر، و به سوی من بیاور. چون بر گرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم، و بر ذراع راستش نوشته بود که **«جاء الحق و زهقَ الباطلُ اِنَّ الباطلَ کانَ زَهوقاً.»**[1] یعنی: حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید، بدرستی که باطل مضمحل شدنی است، و ثبات و بقا نمی دارد. پس حکیمه گفت[2] که: چون آن فرزند سعادتمند را به نزد پدر بزرگوار بردم ونظرش بر پدر افتاد سلام کرد، پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده‌اش مالید، و بر دهان و هر دو گوشش زبان گردانید، و بر کف دست چپ او را نشاند و دست مطّهر بر سر آن سرور مالید، و گفت: ای فرزند سخن بگو به قدرت الهی.

پس حضرت صاحب الأمر، علیه السّلام استعاذه فرمود و گفت: **«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و نُرید اَن نمنَّ علَی الذّین استُضعِفوا فیِ الأرض و نجعلَهم آئمةً و نجعلَهُم الوارثین*ونمکّنَ لهم فی الأرض و نُرِیَ فرعونَ و هامان و جُنودَهما منهم ما کانوا یحذرون»**[3] و این آیهٔ کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آن حضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است، و ترجمهٔ ظاهر لفظش این است که: می خواهیم منّت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند، و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین، و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین، و تمکین و استیلاء بخشیم ایشان را در زمین، و می نمائیم به فرعون و هامان (یعنی ابی بکر و عمر ــ علیهما اللّعنة) و لشگرهای ایشان، از آن امامان، آنچه را از ایشان حذر می کردند.

پس حضرت صاحب الأمر علیه السّلام، صلوات بر حضرت رسالت و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان علیهم السّلام فرستاد تا پدر بزرگوار خود، پس[4] در این حال مرغان بسیار بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند، و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما، و هر چهل

۱ ــ إسراء /۸۱

۲ ــ ظاهراً مؤلف محترم از این قسمت به بعد را تا پدیدار شدن مرغان آسمانی از غیبت شیخ طوسی ص ۱۴۱ و ۱۴۲ نقل کرده.

۳ ــ سوره قصص آیات ۵ و ٦.

٤ ــ از این قسمت به بعد را در بحار ج ۵۱ ص ١٤ حدیث ١٤ میتوان ملاحظه نمود.

روز یک مرتبه به نزد ما بیاور. مرغ آن حضرت را گرفت و به سوی آسمان پرواز کرد، و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند. حضرت امام حسن علیه السّلام فرمود که: سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی به او سپرد موسی را. پس نرجس خاتون گریان شد. حضرت فرمود ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد، و به زودی او را به سوی تو بر می گردانند، مانند حضرت موسی که به مادرش برگردانیدند. پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را به او سپردید؟ فرمود که این روح القدس است که موکّل است به ائمه علیهم السّلام، ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا، و از خطا نگاه می دارد، و ایشان را به علم زینت می دهد.

حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت به خدمت آن حضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه می رود، گفتم ای سیّد من این طفل دو ساله است. حضرت تبسّم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند، بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند، و یکماههٔ ایشان مانند یکسالهٔ دیگرانست، و ایشان در شکم مادر سخن می گویند و قرآن می خوانند و عبادت پروردگار می کنند، و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان را می برند، و هر صبح و شام بر ایشان نازل می شوند. پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه به خدمت او می رسیدم، در زمان امام حسن عسکری علیه السّلام، تا آنکه چند روزی قبل از وفات آن حضرت، او را ملاقات کردم به صورت مردی کامل، او را نشناختم، به فرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که نزد او بنشینم؟ فرمود که: این فرزند نرجس است، و خلیفهٔ من است بعد از من، و عنقریب من از میان شما می روم، باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی، پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به عالم قدس إرتحال نمود؛ و اکنون من حضرت صاحب الأمر صلوات الله علیه را هر صبح و شام ملازمت می نمایم، و از هر چه سؤال نمایم مرا خبر می دهد، و گاه هست که می خواهم سؤالی بکنم، هنوز سؤال نکرده، جواب می فرماید.

و در کتب معتبرهٔ شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است[1] در

۱ ــ مرحوم مجلسی رحمه الله در کتاب بحار الانوار در ملجد سیزدهم آن تنها در حدود ۹۴۰ حدیث آورده است با توجه به اینکه بسیاری از اخبار مربوط به آن حضرت علیه السلام در این جلد نیامده است و بسیاری از آنها را در جلد نهم و

ولادت حضرت مهدی و غیبت او، و آنکه امام دوازدهم است[۲]، و نسل امام حسن عسکری علیه اسلام است[۳]، و اکثر آن احادیث مقرون به اعجاز است، زیرا که خبر داده‌اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم[۴] و خفای ولادت آن حضرت[۵]، و آنکه آن حضرت را دو غیبت خواهد بود[۶]، ثانی درازتر از اول[۷]، و آنکه آن حضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات، و جمیع این مراتب واقع خواهد شد، و کتبی که مشتمل‌اند بر این اخبار کتب قدیم بودند، و این قطع نظر از تواتر از جهات دیگر مفید علم است. بعلاوه اطلاع جمع کثیر بر ولادت با سعادت آن حضرت و دیدن جماعت قفیر آن حضرت را، از موثقین اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری، معلوم است[۸] و در کتب معتبره عامه و خاصه مذکور است، و بعد از این مذکور خواهد شد. و در بسیاری از کتب مخالفان مثل فصول المهمّة ومطالب السئول و شواهد النبّوه، ولادت آن حضرت را با اکثر خصوصیات که شیعه در کتب خود ضبط کرده‌اند، نقل کرده‌اند، پس چنانچه ولادت آبای أطهار آن حضرت معلوم است، ولادت آن حضرت نیز معلوم است، و استبعاد نمودن مخالفان از طول غیبت و خفای ولادت، و طول عمر آن حضرت، بعد از اثبات به ادلّهٔ قطعیه، فائده نمی کند؛ و به محض استبعاد، نفی آنها کردن محض سفاهت است[۹]. و چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول، صلی اللّه علیه و آله، و ائمه، صلوات اللّه علیهم اجمعین، خبر داده‌اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد، و

←

دیگر مجلدات آن کتاب میتوان یافت. از طرفی دانشمند محقق آقای لطف‌اللّه صافی در کتاب ارزشمند منتخب الاثر حدود ۹۱۶ حدیث را در این باره گرد آورده است

۱ — اخبار راجع به ولادت را بیشتر محدّثین در کتب خود نقل کرده‌اند از جمله: صدوق در کمال الدین ۱۷ روایت، بحارالانوار ج ۵۱ باب اول ۳۷ روایت إلزام الناصب ۲ روایت غیبت شیخ ۳ روایت إعلام الوری ۳ روایت اثبات الوصیة ۹ روایت و بسیاری از کتب دیگر.

۲ — منتخب الاثر ص ۲۴۳

۳ — همان مدرک ص ۲۲۶

٤ — بیشتر این احادیث را در منتخب الاثر در ابواب اولیه آن ملاحظه کنید.

۵ — منتخب الاثر ص ۲۸٦

٦ — همان مدرک ص ۲۵۱

۷ — همان مدرک ص ۲۵٤

۸ — همان مدرک ص ۳۵۸

۹ — این اعتراضات و جوابهای آن را بیشتر در غیبت شیخ صفحات ۵۰، ۷٤، ۷٦، ۷۸ میتوان ملاحظه نمود.

خلفای جور و سلاطین ظلمه را بر طرف خواهد کرد، و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او را می کشند، و ایشان سعی در إطفای این نور می کردند، و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری، صلوات‌الله علیهم اجمعین، را در سرّمن رای محبوس گردانیده بودند، و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور سراغ می گرفتند، و در مقام تضییع آن حضرت بودند، حق تعالی إظهار قدرت کاملهٔ خود نمود، حمل مادر آن حضرت را مستور گردانیده و ولادت آن حضرت را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده، او را به حفظ و حمایت خود از شرّ ظالمان دورکرده باشد، چنانچه ولادت آن بزرگواران را مستور ساخته بود، و بر شیعیان و موالیان و مخالفان به آثار و اخبار کالشّمس فی رابعة النّهار، ظاهر و هویدا کرده باشد، تا حجّت بر عالمیان تمام شود، و جمعی کثیر که أسمای ایشان معروف است بر ولادت با سعادت آن حضرت مطلع شدند، مانند حکیمه خاتون، و قابله که در سرّمن رای همسایهٔ ایشان بود، و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری، علیه السّلام، جماعت بسیار به خدمت آن حضرت رسیدند، و معجزاتی که در وقت ولادت آن حضرت در نرجس خاتون مادر آن حضرت ظاهر شد زیاده از حدّ عدد اِحصاست، و تاریخ ولادت شریف آن حضرت بنا بر مشهور میان خاصّه و عامّه در سال دویست و پنجاه و پنجم از هجرت واقع شد[1]، و وفات حضرت امام حسن عسکری، علیه السّلام، بنابر مشهور در سال دویست و شصت از هجرت بود، و در وقت وفات آن حضرت بنابر قول مشهور پنجساله بوده، و مع ذلک معجزات و غرایب حالات از آن حضرت به ظهور می آمد.[2]

۱ ــ مرحوم محدث نوری، در نجم ثاقب ص ۱۷ می‌فرماید که در سال ولادت حضرت حجت ــ علیه السلام ــ اختلاف شدید است و چندی از اقوال در این باب را از ارشاد مفید رحمه الله و کافی و کنزالفوائد کراجکی و دروس از شهید اول و جنة شیخ ابراهیم کفعمی و اثبات الوصیه مسعودی رحمه‌الله نقل می فرماید سپس کلام را بسط داده تا اینکه در ترجیح اقوال سال ۲۵۵ را بنا به حدیثی که بعد از آن آورده و آن حدیث، خبر دوم همین کتاب است برگزیده است.

۲ ــ اکثر این معجزات را در کتاب مدینة المعاجز از سید هاشم توبلی بحرانی باب آخر آن ملاحظه کنید و نیز به مدارک ما در پاورقی ذیل حدیث دهم در صفحات آینده رجوع کنید.

(الحدیث الثّانی)[1]

قال أبو محمّد شاذان (ره)، حدّثنا محمّد بن حمزة بن الحسن بن عبداللّه بن العبّاس بن علیّ بن أبی طالب، صلوات اللّه علیه، قال سمعتُ أبا محمّد، علیه السّلام، یقول: قد ولد ولی اللّه و حجّته علی عباده و خلیفتی من بعدی، مختوناً لیلة النّصف من شعبان، سنة خمس و خمسین و مآتین عند طلوع الفجر، و کان اوّل مَن غسله رضوان خازن الجنان مع جمع من الملائکة المقرّبین بماء الکوثروالسّلسبیل،ثمَّ غسلته عمّتی حکیمة بنت محمد بن علی الرّضا ــ علیهما السّلام، قال:امّه ملیکة الّتی یقال لها بعض الأیّام سوسن، و فی بعضها ریحانة، و کان صقیل و نرجس ایضا من أسمائها.

یعنی: محمد بن علی بن حمزة گفت: شنیدم از حضرت امام حسن عسکری ــ علیه السّلام ــ که می گفت: متولّد شد ولیّ خدا و حجّت خدا بر بندگان خدا، و خلیفهٔ من بعد از من، **ختنه کرده** شده در شب نصف شعبان سال دو یست و پنجاه و پنج، نزد طلوع فجر، اول کسی که او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعی از ملائکهٔ مقرّبین، که او را به آب کوثر و سلسبیل شستند، بعد از آن شست او را عمّهٔ من حکیمه خاتون. پس از محمّد بن علی (رض) که راوی این حدیث

۱ ــ کفایة المهتدی حدیث سی ام و نجم ثاقب ص ۱۸ چاپ مشهد و ص ۱۱ چاپ تهران

است پرسیدند از مادر صاحب الأمر ــ علیه السّلام ــ گفت: مادرش ملیکه بود که او را در بعضی از روزها سوسن، و در بعضی از أیام ریحانه می گفتند و صیقل[1] و نرجس نیز از نام‌های او بود، سلام اللّه علیهما و رحمة اللّه و برکاته.

۱ ــ چنانچه ملاحظه می شود در اصل حدیث صقیل است ولی در اینجا صیقل آمده است و در نجم ثاقب صیقل آورده و بعد از حدیث فرموده که: «و از این خبر وجه اختلاف در اسم آن معظّمه معلوم می شود واین که به هر پنج اسم نامیده می شد». در هر صورت در بعضی از احادیث صقیل هم وارد شده است.

(الحديث الثالث[1])

و قال ابن بابويه (ره): حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحق الطّالقانى، قال حدّثنا الحسن بن علىّ بن زكريّا بمدينة السّلام، قال حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن خليلان، قال حدّثنا أبى عن أبيه عن غياث بن اسيد، قال سمعتُ محمّد بن عثمان العمرىّ قدّس الله روحه يقول: لمّاولد الخَلف المهدى صلوات الله عليه سطع نورٌ من فوق رأسه الى السّماء،[2] ثم سقط بوجهه ساجداً لربّه عزّوجلّ، ثمّ رفع رأسه و هويقول: شهد الله انّه لا إله إلاّ هو و الملائكة و اولى العلم قائماً بالقسط لا إله إلاّ هو العزيز الحكيم[3]. قال: و كان مولده يوم الجمعة.

يعنى: حضرت صاحب الامر ــ عليه السّلام ــ چون متولّد شد تابش كرد از بالاى سر مباركش نورى كه به عنان آسمان رسيد، بعد از آن روى بر زمين گذاشت از روى سجده كردن پروردگارخود را عزّ شأنه، و آيه را كه در حديث مذكور شد در آن مى خواند. محمّد بن عثمان رضى الله عنه گفت كه: مولد آن حضرت در روز جمعه بود.

۱ ــ كمال الدين ج ۲ ص ۴۳۳ ح ۱۳ و بحارج ۵۱ ص ۱۷ ح ۱۹

۲ ــ كمال الدين: إلى اعنان السّماء

۳ ــ آل عمران /۱۸ و در كمال الدين قسمتى از آية بعد از آن را يعنى «إنَّ الدين عندالله الإسلام» را آورده است.

(الحديث الرابع [1])

قال الشّيخ الصّدوق أبو جعفر بن على الحسين قدّس سرّه: حدّثنا محمّد بن ماجيلويه[2]، و أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار قالا: حدّثنا محمّد بن يحيى، قال حدّثنا الحسن بن علىٍّ النّيشابورى، عن إبراهيم بن محمّد بن عبدالله بن موسى بن جعفر بن محمّد عليهم السّلام، عن السيّارى قال: حدّثنى نسيم و مارية قالتا: لمّا سقط صاحب الزّمان[3] من بطن أمّه، سقط جاثياً على ركبتيه، رافعاً سبّابته[4] إلى السماء، ثمّ عطس فقال: الحمدلله ربّ العالمين، و صلّى الله على محمّد و آله. زعمت الظلمة أنّ حجّة الله داحضة، لو أذن لى[5] فى الكلام، لزال الشّكّ. قال إبراهيم بن محمّد بن عبدالله: و حدّثنى نسيم خادمة أبى محمّد ــ عليه السّلام ــ قالت: قال لى صاحب الزّمان ــ عليه السّلام، و قد دخلت بعد مولده بليلةٍ، فعطستُ عنده فقال لى: يرحمك الله. قالت نسيم: ففرحت بذلک فقال لى ــ عليه السّلام: ألا أبشّرک فى العِطاس

١ ــ كمال الدين ج ٢ ص ٤٣٠ حديث ٥ و بحار ج ٥١ ص ٤ ح ٦ و إعلام الورى ص ٤٢٠

٢ ــ نام أصلى او محمد بن على بن محمد بن ابى القاسم عبدالله يا عبيدالله است و جدّ او محمد بن ابى القاسم است و هر دو آنها در سلسله روات از افراد ثقه هستند (جامع الرواة ج ٢ ص ٤٥٠)

٣ ــ كمال الدين: انّه لمّا سقط صاحب الزمان ــ عليه السلام.....

٤ ــ كمال الدين: رافعاً سبّابتيه و ظاهراً اينطور صحيح تر است.

٥ ــ كمال الدين: لواذن لنا...

فقلت: بلی.فقال: هو أمان من الموت ثلثة أيّام.

یعنی: ابراهیم بن محمد روایت کرده از سیّاری که او گفت: خبر دادند مرا نسیم و ماریه و گفتند: که در آن وقت که حضرت صاحب الزّمان ــ علیه السّلام ــ از مادر به وجود آمد، به دو زانو درآمده، انگشتان سبّابه به جانب آسمان بلند کرد، و بعد از آن عطسه کرد، پس گفت: الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله. گمان کردند ظالمان که حجّت خدا باطل و بر طرف خواهد شد، اگر خدا رخصت می داد مرا به سخن گفتن هر آینه شک زایل می شد. ابراهیم بن محمّد بن عبداللّه گفت: نسیم خادمۀ حضرت ابی‌محمّد ــ علیه السّلام ــ گفت که: بعد از متولّد شدن حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام بیکشب در آمد به حجره ای که آن حضرت در آن حجره بود، پس عطسه کردم، آن حضرت فرمود: یرحمک اللّه. نسیم گفت فرحناک و خوشحال شدم، آن حضرت فرمود که: آیا بشارت بدهم ترا در باب عطسه؟ گفتم: بلی. فرمود که: آن امان است از مرگ سه روز.

وابوعلی خیزرانی ازجاریۀ عسکری ــ علیه السّلام ــ روایت کرده[1] است که چون حضرت قائم علیه السّلام متولد شد، نوری دیدم از آن حضرت ساطع گردید. و اطراف آسمان را روشن کرد، و مرغان سفید دیدم از آسمان بز یر می آمدند، و بال های خودرا بر سر و رو و سایر بدن مبارک آن حضرت می مالیدند، و پرواز می کردند به سوی آسمان، چون این واقعه را به حضرت عسکری ــ علیه السّلام ــ نقل کردیم حضرت خندید و فرمود: اینها ملائکۀ آسمانند، فرود آمده اند که تبرّک بجو یند به آن حضرت، واینها یاوران او خواهند بود که وقتی که خروج کند. و در تتمۀ این حدیث در روایت دیگر از ابن‌بابو یه مرو یست که از طر یف خادم روایت می کند[2] که گفت: درآمدم به حجره‌ای که حضرت صاحب الزّمان ــ

۱ ــ کمال الدین ص ۴۳۱ ح ۷ و بحارج ۵۱ ص ح ۱۰. قال أبوعليّ: وسمعت هذه الجار ية تذكر أنّه لمّا ولد السيّد ــ عليه السّلام ــ رأت لها نوراً ساطعاً قد ظهر منه و بلغ اُفق السماء، و رأيت طيوراً بيضاء تهبط من السماء و تمسح أجنحتها على رأسه و وجهه و سائر جسده، ثمّ تطير، فأخبرنا أبا محمّد ــ عليه السّلام ــ بذلک فضحک، ثمّ قال: تلک ملائكة نزلت للتبرّک بهذا المولود و هی أنصاره إذا خرج.

۲ ــ کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۱ ح ۱۲

و بهذه الإسناد، عن إبراهيم بن محمّد العلويّ قال: حدّثني طر يف أبونصر قال: دخلت على صاحب الزّمان ــ عليه السّلام ــ فقال: عليَّ بالصندل الأحمر فأتيته به، ثمّ قال: أتعرفني؟ قلت: نعم،

علیه السّلام ــ درآن حجره در گهواره بود، آن حضرت فرمود که: صندل سرخ از برای من بیاور. بعد از آنکه صندل بردم. فرمود که: مرا می شناسی؟ گفتم: بلی، چون نشناسم؟ تو خواجه و مولای من و فرزند خواجه و مولای منی. فرمود که: از ین از تو نپرسیدم. گفتم: بیان فرمای که از چه چیز پرسیدی؟ فرمود که: من خاتم اوصیایم به برکت وجود من خدای تعالی دفع می کند بلا را از اهل من و شیعهٔ من.

→

فقال: من أنا؟ فقلت: أنت سیّدي و ابن سیّدی، فقال: لیس عن هذا سألتک، قال طریف: فقلت: جعلني الله فداک فبیّن لي قال: أنا خاتم الأوصیاء، و بی یدفع الله عزّوجلّ البلاء عن أهلي وشیعتي.

(الحديث الخامس)[1]

قال الشّيخ الجليل محمّد بن الحسن الطّوسى نوّراللّه مرقده و فى رواية أخرى من جماعة من الشّيوخ أن حكيمة حدّثت بهذا الحديث أى حديث ولادة الصّاحب ــ عليه السّلام، و ذكرت انّه كانت ليلة النّصف من شعبان، و انّ امّه نرجس، و ساقت الحديث إلى قولها: فإذا أنا يحس سيّدى، و يصوت أبى محمّد ــ عليه السّلام ــ و هو يقول: يا عمّتى هاتى إبنى إلىّ. فكشفت عن سيّدى، فإذا هو ساجد متلقياً الأرض بمساجده و على ذراعه الأيمن، مكتوب «جاء الحق و زهق الباطل إنّ الباطل كان

١ ــ غيبت شيخ ص ١٤٣

أقول : رأيت فى بعض مؤلّفات أصحابنا رواية هذه صورتها قال: حدّثنى هارون بن مسلم عن سعدان البصرّى و محمّد بن أحمد البغدادىّ و أحمد بن إسحق و سهل بن زياد الآدمى و عبداللّه بن جعفر عن عدة من المشايخ عن سيّدنا أبى الحسن و أبى محمّد عليهما السّلام قالا إنّ اللّه عزّوجلّ إذا أراد أن يخلق الامام انظر قطرة عن ماء الجنّة من المزن فتسقط فى ثمرة من ثمار الأرض فيأكلها الحجّة فى الزّمان عليه السّلام فإذا استقرّت فيه فيمض له أربعون يوماً سمع الصّوت فاذا اتت له يوما أربعة أشهر و قد حمل كتب على عضده الأيمن «و تمّت كلمة ربّک صدقاً و عدلاً لا مبدّل لكلماته و هو السّميع العليم» فاذا ولد قام بأمراللّه و رفع له عمود من نور فى كلّ مكان ننظر فيه إلى الخلايق و أعمالهم و ينزل أمراللّه فى ذلک العمود و العمود نصب عينه حيث تولّى ونظر (منه عفى اللّه عنه) بحارج ٥١ ص ٢٤. [م]

زهوقاً »[١] فضممته إلى فوجدته حفر و غاًمنه[٢] فلففته فى ثوب، و حملته إلى أبى محمّد ــ عليه السّلام ــ و ذكر واالحديث إلى قوله ــ أشهدأن لا إله إلاّ اللّه، و أشهد أنّ محمّداً رسول اللّه، و أنّ عليّاً أمير المؤمنين حقّاً لم يزل[٣]، يعد السّادة و الأوصياء إلى أن بلغ إلى نفسه و دعا لأوليائه بالفرج على يديه ثم أحجم، و قالت: ثمَّ رفع بينى و بين أبى محمّد ــ عليه السّلام ــ كالحجاب و لم أر سيّدى، فقلت لأبى محمّد ــ عليه السّلام: يا سيّدى أين مولاى؟ فقال أخذه من هو أحقّ منكِ و منّا ــ ثمَّ ذكر واالحديث بتمامه، و زادوا فيه ــ فلمّا كان بعد أربعين يوماً دخلت على أبى محمّد ــ عليه السّلام ــ فإذا مولانا الصّاحب ــ عليه السّلام ــ يمشى فى الدّار، فلم أروجهاً أحسن من وجهه، ولا لغة أفصح من لغته، فقال أبومحمّد ــ عليه السّلام: هذا المولود الكريم على اللّه عزّوجلّ. فقلت سيّدى أرى من أمره ما أرى، و له أربعون يوماً فتبسّم، و قال: يا عمّتى أما علمتِ إنّا معاشر الأئمة، ننشوا فى اليوم ما ينشو غيرنا فى السّنة؛ فقمت و قبّلت رأسه، و انصرفت ثمَّ عدت و تفقدته، فلم أره فقلت لأبى محمّد ــ عليه السّلام: ما فعل مولانا؟ فقال: يا عمّة استودعناه الّذى استودعت أمّ موسى ــ عليه السّلام ــ.

يعنى اينكه: شيخ طوسى نوّراللّه مرقده، و در روايت ديگر از جماعتى از شيوخ روايت كرده‌اند اينكه: حكيمه خبر داد ولادت حضرت صاحب ــ عليه السّلام ــ را، و ذكر نمود اينكه ولادت آن حضرت در شب پانزدهم از ماه شعبان واقع گرديده است، و مادر آن حضرت نرجس خاتون بود، و ذكر كرد احوالات ولادت آن حضرت را تا به اين قول: پس ناگاه من ديدم سيد و آقاى خود را و ندا فرمود حضرت امام حسن ــ عليه السّلام ــ كه: اى عمه بياور فرزند مرا نزد من. پس جوياى مولاى خود گرديدم، پس او در سجده بود و سجده فرموده بود بهفت موضع سجده، و بر ذراع مباركش به قلم قدرت نوشته بود: « جاء الحق و زهق

١ ــ إسراء /٨١

٢ ــ غيبت شيخ: مفروغاً،

٣ ــ غيبت شيخ: ثم لم يزل

فى بحار الانوار: اقول: و عين الشيخ فى المصباحين و السيد ابن طاوس (ره) فى كتاب الاقبال و ساير مؤلفى كتب الدعوات ولادته عليه السلام فى النصف من شعبان و قال فى فصول المهمة ولد عليه السلام بسر من راى ليلة النصف من شعبان سنة خمس و خمسين و ماتين نقل من خط الشهيد رحمة اللّه عليه عن الصادق عليه السلام قال: ان الليلة التى يولد فيها القائم عليه السّلام لايولد فيها مولود الا كان مؤمن و ان ولد فى الارض الشرك نقله الى الايمان ببركة الامام عليه السّلام (منه غفراللّه ذنوبه) (بحارج ٥١ ص ٢٨) [م]

الباطل إن الباطلَ كان زهوقاً» پس برداشتم و بر سینه خود چسبانیدم، پس پیچیدم مولای خود را در جامه، و بردم به نزد پدرش ــ علیه السّلام و بیان کرد احوالات آن حضرت را تا باین قول که ــ آن حضرت فرمود که: شهادت می دهم به وحدانیت خدایتعالی و به رسالت پیغمبر آخر الزّمان، و اینکه علی بن أبی طالب أمیرالمؤمنین است، و تعداد کرد ائمه طاهرین را و اوصیاء پیغمبر، تا اینکه رسید به خود آن جناب و دعاء نمود از برای اولیاء و دوستان خود فرج را، به دو دست خود، پس بالا رفت میان من و میان امام حسن ــ علیه السّلام ــ مثل حجاب، پس من مولای خود را ندیدم. پس گفتم به امام حسن: ای آقای من کجاست مولای من؟ پس فرمود: گرفت او را کسی که او سزاوارتر است از تو و از من. و ذکر کرد حدیث را بتمامه و زیاد کردند در آن آنکه حکیمه خاتون گفت که: بعد از چهل روز از ولادت آن حضرت بنزد امام حسن ــ علیه السّلام ــ رفتم، مولای خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در آن خانه سیر می فرمود، و ندیده بودم روئی نیکوتر از روی او، و زبانی فصیح‌تر از زبان او، جناب امام حسن ــ علیه السّلام ــ فرمود که: این مولودی است گرامی نزد حق تعالی. از روی تعجب گفتم: ای خواجه و مولای من می بینم از امر او آنچه می بینم. یعنی: عجب حالتی مشاهده می کنم در چهل روزگی مشی می نماید، و بزبان فصیح تکلم می نماید. آن حضرت تبسم نمود و فرمود: ای عمه که ما معاشر إمامان نمو می کنیم و می بالیم در یکروز، آن مقدار که غیر ما در سالی می بالند. پس برخاستم و سر مبارک او را بوسیدم و برگشتم. بعد از آن معاودت به آن منزل نمودم و تفحصّ حضرت صاحب ــ علیه السلام ــ کردم، او را ندیدم. از امام ــ علیه السلام ــ پرسیدم که مولای ما کجاست که او را نمی بینم؟ فرمود ای عمه: بودیعت دادم او را به آنکسی که مادر موسی بودیعت داد موسی را باو. و در روایت دیگر وارد شده است[1] که: حضرت امام حسن ــ علیه السَّلام ــ به روح القدس که به صورت مرغی مرئی شده بود امر کرد تا آن حضرت را برداشته برد، و باقی ملایک که به صورت مرغان نزول کرده بودند از پی رفتند، و نرجس خاتون گریست، و امام ــ علیه السَّلام ــ او را تسلّی داده فرمود: **اسکتی فإنَّ الرّضاع**

۱ ــ بحار ج ٥١ ص ١٤ اوایل صفحه

یحرمِ علیه إلاّ مِن ثدییکِ[1]**، و یعاد إلیکِ کماردّ موسی علیه السّلام إلی اُمّه، و ذلک قول اللّه عزّوجلّ: «فرددناه إلی اُمّه کی تقرّ عینها ولا تحزن»**.[2] یعنی: خاموش باش که شیر خوردن حرام است بر او، إلاّ از دو پستان تو و زود باشد که او را بنزد تو باز آورند، چنانکه موسی ــ علیه السّلام ــ را بمادر موسی رد کردند، و خدای تعالی از آن خبر داده و فرموده:**«فرددناه إلی اُمّه کی تقرّ عینها ولا تحزن»**

١ ــ بحار: ثدیک
٢ ــ قصص /١٣

(الحديث السّادس[1])

قال الشّيخ الصّدوق أبوجعفربن بابو يه (ره): حدّثنا محمّد بن علىّ ما جيلو يه (رض) قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، قال: حدّثنى إسحق بن روح البصرى،[2] عن أبى جعفر العمرى قال: لمّا ولد السيّد ــ عليه السّلام ــ قال أبومحمّد صلوات اللّه عليه: ابعثوا إلىّ بأبى عمرو فبعث إليه فقال له اشتر عشره آلاف رطل خبزاً و عشرة آلاف رطل لحماً وفرّقه: قال: أحسبه قال: على بنى هاشم وعقّ عنه بكذا و كذا شاة.

يعنى: ابوجعفر گفت كه چون متولّد شد حضرت سيّد يعنى صاحب الزّمان ــ عليه السّلام ــ امام حسن ــ عليه السّلام ــ فرمود كه: ابوعمرو را بنزد من بفرستيد. چون ابوعمروحاضر شد آن حضرت فرمود: كه ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خريدارى نماى و پراكنده كن آنرا، و ديگر عقيقه كن از براى او بچنين و چنين گوسفند.

۱ ــ كمال‌الدين ج ۲ ص ۴۳۰ ح ۶ وبحارج ۵۱ ص ۵ ح ۹

۲ ــ كمال‌الدين: اسحاق بن رياح البصرى

(الحديث السّابع[1])

قال الفضل بن شاذان: حدَّثنا إبراهيم بن محمَّد بن فارس النيشابوری، قال: لمّا همّ الوالی عمرو بن عوف بقتلی و هو رجل شدید النصب، و کان مولعاً بقتل الشّیعة، فأخبرت بذلک، و غلب علیّ خوف عظیم. فودعت أهلی و أحبّائی، و توجّهت الی دار ابی محمد ــ علیه السلام ــ لا ودّعه و کنت اردت الهَرب، فلمّا دخلتُ علیه رأیت غلاماً جالساً فی جنبه، و کان وجهه مضیئاً کالقمر لیلة البدر، فتحیّرت من نوره و ضیائه و کاد أن انسی ما کنت فیه من الخوف و الهرب فقال: یا ابراهیم لا تهرب. فإنّ اللّه تبارک و تعالی سیکفیک شره فازداد تحیّری، فقلت لابی محمّد ــ علیه السلام: یا سیدی جعلنی اللّه فداک من هو؟ و قد أخبرنی عمّا کان فی

۱ ــ اثبات الهداة ج ۷ ص ۳۵٦ فصل ۷ ح ۱۳٦

قال ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغه ــ فان قیل من هذا الرجل الموعود و قیل اما الامامیة فیزعمون انه امامهم الثانی عشر و انه ابن امة اسمها نرجس و اما اصحابنا فیزعمون انه فاطمی یولد کما فی مستقبل الزمان لام ولد و لیس بموجود الان فان قیل فمن یکون من بنی امیة فی ذلک الوقت موجود حتی یقول علیه السلام فی امرهم ما قال من انتقام هذا الرجل منهم قیل لها الامامیة فیقولون بالرجعة و یزعمون انه سیعاد قوم باعیانهم من بنی امیة و غیرهم اذا ظهر امامهم المنتظر و انه یقطع ایدی اقوام و ارجلهم و یسمل عیون بعضهم و یصل قوما آخرین و ینتقم من اعداء آل محمد علیهم السلام المتقدمین و المتاخرین و اما اصحابنا فیزعمون انه سیخلف اللّه تعالی فی آخر الزمان رجلا من ولد فاطمة علیهما السلام لیس

←

ضمیری. فقال: هو إبنی و خلیفتی من بعدی، و هو الّذی یغیب غیبة طویلة، و یظهر بعد امتلاء الارض جوراً و ظلماً فیملاها عدلاً و قسطاً. فسألته عن اسمه قال: هو سمی رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله و کنیّه، و لا یحلّ لأحد أن یسمّیه باسمه او یکنّیه بکنیته، إلی أن یظهراللّه دولته و سلطنته، فاکتم یا ابراهیم ما رأیت و سمعت منّا الیوم إلا عن اهله. فصلّیت علیهما و آبائهما و خرجت مستظهراً بفضل اللّه تعالی، واثقاً بما سمعته من الصاحب ـ علیه السلام فبشّرنی علی بن فارس بانّ المعتمد قد أرسل أبا احمد اخاه وامره بقتل عمرو بن عوف، فاخذه ابواحمد فی ذلک الیوم و قطعه عضواً عضواً و الحمدللّه رب العالمین.

یعنی: ابراهیم بن احمد نیشابوری گفت که: چون عمرو بن عوفِ والی همّت بست به کشتن من، و او مردی بود که میل تمام داشت به قتل شیعیان، پس خبر یافتم و خوفی عظیم بر من غالب شد، و اهل و عیال و دوستان خود را وداع کردم، و توجه نمودم به خانه حضرت امام حسن ـ علیه السلام ـ وداع کنم، و اراده داشتم که فرار کنم. پس چون به آن خانه در آمدم پسری دیدم در پهلوی آن حضرت نشسته بود که رو یش چون ماه شب چهارده بود، از نور و ضیای آنحضرت حیران شدم به مرتبه‌ای که نزدیک بود که آنچه در خاطر داشتم و در آن بودم از ترس و فکر گر یختن فراموش کنم، با من گفت که: «ای ابراهیم حاجت به گر یختن نیست، زود باشد که خدای تعالی شر او را از تو کفایت کند.»

حیرتم ز یاده شد؛ بامام حسن ـ علیه السلام ـ گفتم که: فدای تو گرداند مرا خدای تعالی، کیست این پسر که از مافی الضمیر من مرا خبر می دهد. آن حضرت فرمود که:

او فرزند منست، و خلیفه من است بعد از من، و اوست آن کسی که غایب می شود غایب شدنی دراز، و بعد از پر شدن زمین ازجوروظلم ظاهر شود، و پر کند زمین را از عدل و داد. پس از آن حضرت از نام آن سرور پرسیدم، فرمود

⟵

موجودا الان وینتقم و انه یملا الارض عدلا کما ملئت جورا و ظلما من الظالمین و ینکل بهم اشد النکال و انه لام ولد کما قدورد فی هذا الا ثر و فی غیره من الا ثارو ان اسمه کاسم رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و انه یظهر بعد من یستولی علی کثیر من الاسلام تلک من اعقاب بنی امیة و هو السفیانی الموعود به فی الصحیح من ولد ابی سفیان بن حرب بن امیة و ان الأمام الفاطمیّ یقتله و أشیاعه من بنی اُمیة و غیرهم و حینئذ ینزل المسیح علیه السلام من السماء و تبدوا الشراط الساعة و تظهر دابة الارض و یبطل تکلیف و یتحقق قیام الاجساد عند نفخ الصور کما نطق به الکتاب (انتهی منه)[1][م]

که: همنام و هم کنیت پیغمبر است، و حلال نیست کسی را که او را به نام و به کنیت ذکر کند، تا زمانی که ظاهر سازد خدایتعالی دولت و سلطنت او را،[1] پس پنهان دار ای ابراهیم آنچه دیدی و آنچه شنیدی از ما امروز، الا از اهلش. پس برایشان و آبای گرام ایشان صلوات فرستادم، و بیرون آمدم در حالتی که مستظهر به فضل خدای تعالی بودم، و وثوقی و اعتماد بود مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان علیه السلام. پس بشارت داد مرا علی بن فارس که مُعتمد خلیفهٔ عباسی برادر خود أبو احمد را فرستاد به قتل عمرو بن عوف، تا او را گرفته، بند از بند او جدا کرد. و الحمدلله رب العالمین

۱ ــ موضوع حرمت تسمیه حضرت ولی عصر علیه السلام از دیرباز، مورد بحث متکلمین و اصحاب حدیث، بوده است و بر سر حرمت و حلیت آن بحث زیادی شده، و حتی بعض از علماء کتب مستقل در این باب نوشته‌اند هم چون شرعة التسمیه مرحوم محقق داماد، و کشف التعمیه شیخ حر عاملی، که نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه موجود است و تحریم التسمیه از شیخ سلیمان ماحوزی، و فلک المشحون از سید باقر قزوینی. احادیثی که دال بر حرمت آن است ظاهراً بیش از ۱۵ می باشد، چنانچه محدث نوری در نجم ثـاقب ص ٦۰ سیزده حدیث و در بحار نیز همین اندازه و در کتب دیگر چون الزام الناصب و کافی و... به تعداد کمتر نقل شده است، و لیکن روایاتی که در آنها تصریح به اسم إشاره و یا خود اسم شده است نیز قابل توجه است، اما این موضوع ذهن متجددین از نویسندگان و بعض علماء ما را متوجه این کرده که حرمت تنها در غیبت صغری بوده است، ولی أغلب علماء از محدثین ما بخصوص در گذشته حرمت آن را تا زمان ظهور دانسته‌اند، و استدلال قائلین بجوازهم همین بوده که در بعض روایات صریحاً نام برده شده چنانچه علی بن‌عیسی إربلی صاحب کشف الغمه از سخن شیخ طبرسی و شیخ مفید تعجب کرده و می گوید که:

عـجـب است که این دو شیخ گفته‌اند که ذکر اسم و کینه جایز نیست و از طرفی می گویند که اسم او اسـم پیـغـمـبر صلی الله علیه وآله است و ایشان گمان می کنند که ذکر اسم و کنیه نکرده‌اند.امّا مـحـدث نوری رحمه الله در نجم الثاقب درپاسخ این کلام گفته: از تعجب علی بن‌عیسی باید تعجب کرد که میان تلفظ به اسم و کنیه که حکم به حرمت فرمودند و اشاره به اسم و کنیه فرق نگذاشته.

و عـلامـهٔ مـجلسی رحمه الله در مورد این بحث می گوید که: احوط ترک آن بطور مطلق است، و مـحـدث نـوری فـرمـوده‌که سید نعمة الله جزائری در شرح عیون الاخبار قول به حرمت را نسبت به أکثر علما دانـسته. از طرفی لازم به تذکر است که این بحث هیچ مورد اختلاف نبوده، و همه قائل به حرمت بودند تا زمانی که درعصر شیخ بهائی بین فلاسفه و علماء نظری این بحث مورد تشکیک قرار گرفت.

(الحديث الثّامن [1])

قال الصّدوق عليه الرحمة: حدّثنا على ابن عبدالله الورّاق قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن إسحق بن سعد الأشعرى قال: دخلت على أبى محمّد الحسن بن علىٍّ عليهما السّلام و أنا أريد أن أساله عن الخلف من بعده، فقال لى مبتدئاً: يا أحمد بن إسحق إنّ اللّه تبارك و تعالى لم يخلّ الأرض مُنذ خلق آدم ــ عليه السّلام ــ و لا يخلّيها إلى أن تقوم السّاعة من حجّة الله على خلقه، به يدفع البلاء من أهل الأرض، و به ينزّل الغيث، و به يخرج بركات الأرض.

قال: فقلت له: يا بن رسول اللّه، فمن الخليفة و الإمام بعدك؟ فنهض ــ عليه السّلام ــ مسرعاً فدخل البيت، ثمّ خرج و على عاتقه غلامٌ كان وجهه القمر ليلة البدر من أبناء ثلث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحق لولا كرامتك على اللّه عزّوجلّ و على حججه ما عرضت عليك إبنى هذا، انّــه سمىّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله و كنيّه، الذى يملاء الأرض قسطاً و عدلاً، كما ملئت جوراً و ظلماً. يا أحمد بن إسحق مَثله فى هذه الأمّة كمثل الخضر ــ عليه السلام، و مَثله مثل ذى القرنين، واللّه ليغيبنّ غيبة لاينجو من الهلكة فيها إلاّ مَن ثبّته اللّه عزّوجلّ على القول بإمامته، و وفّقه للدّعاء بتعجيل فرجه.

[1] ــ كمال الدين ج ٢ ص ٣٨٤ حديث ١

قال أحمد بن إسحق قلت: يا مولای هل مِن علامة تطمئنُّ إليها قلبی؟ فنطق الغلام ــ عليه السّلام ــ بلسان عربیٍّ فصيح فقال:

أنا بقيّة اللّه فی أرضه، المنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثراً بعد عين يا أحمد بن إسحق.

فخرجت فرحاً مــسرورا فلمّا كان من الغد عدت إليه فقلت: يابن رسول اللّه لقدعظم سروري بمامننت علیَّ فماالسنّة الجارية فيه من الخضرو ذی القرنين؟ فقال طول الغيبة يا أحمد، فقلت له:يا بن رسول اللّه و إنّ غيبته لتطول؟ قال: إی وربّی حتّی يرجع عن هذا الامر أكثر القائلين به، فلايبقی إلاّ من أخذ اللّه عهده بولايتنا، و كتب فی قلبه الإيمان و أيّده بروحٍ منه. يا أحمد بن إسحق هذه أمر من اللّه جلّت عظمته، و سرّمن سرِّاللّه، و غيب من غيب اللّه، فخذ ما آتيتک، و اكتمه و كن من الشّاكرين تكن معنا فی[١] عليين[٢].

يعنی: أحمد بن إسحق بن سعد أشعری گفت كه: به مجلس حضرت إمام حسن عسكری ــ عليه السلام ــ در آمدم و می خواستم بپرسم از آن حضرت كه بعد ازاو كيست. آن حضرت به معجزه ابتداء نمود به جواب سؤالی كه مرا در خاطر بود، و فرمود كه:

ای أحمد بن إسحق بدرستيكه حضرت اللّه تبارک و تعالی زمين را خالی نگذاشته از حجّتی، كه خدايراست بر خلق از آن زمان كه آدم صفّی ــ عليه السلام ــ را آفريده، و خالی نخواهد گذاشت تا قيام قيامت، به بركت وجود او، خدايتعالی دفع می كند بلا را از أهل زمين، و باران می فرستد به سبب ذات شريف او، و همچنين بميمنت ذات أقدس او حضرت حقتعالی بيرون می آورد بركات زمين را.

احمد ابن إسحق گفت گفتم: ای فرزند رسول خدا خليفه و إمام كيست بعد از تو؟ آن حضرت به تعجيل در آمد به حجره، و بعد از آن بيرون آمد، پسری را در آغوش گرفته كه رويش چون ماه شب چهارده بود، و از أبنای ثلث سنين[٣] می نمود. پس حضرت إمام حسن ــ عليه السلام ــ فرمود كه:

ای أحمد ابن إسحق اگر باعث كرامت تو نبود نزد حقتعالی و حجت های

١ ــ كمال الدين: معنا غداً

٢ ــ اين حديث را در كمال الدين با اندک تفاوتی نقل كرده است

٣ ــ يعنی كودک سه ساله

او، من این فرزند خود را بتو نمی نمودم، بدرستی که او همنام و هم کنیت رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ و اوست آنکسی که پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد، آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم.

ای أحمد بن إسحق مثل او در این امّت مانند مثل حضرت خضر ــ علیه السلام ــ است، و همچو مثل ذي القرنین است به خدا قسم که هرآینه البته البته[1] غایب خواهد شد، غایب شدنی که رستگاری نیابد از هلاک شدن مگر کسی که خدای تعالی ثابت دارد او را به قائل بودن بإمامت او، و توفیق دهد خداوند عالمیان آنکس را بدعا کردن، و تعجیل فرجِ او را از حقّ تعالی درخواستن.

أحمد ابن إسحق گفت: گفتم: ای مولای من آیا علامتی و نشانی هست که به آن دلم آرام گیرد. در آن زمان حضرت خاتم الاوصیاء ــ علیه السلام ــ به سخن درآمده بزبان عربی فصیح فرمود که:

منم بقیه‌اللّه در زمین و إنتقام‌کشندهٔ‌از دشمنان حضرت ربّ العالمین پس مَطَلب أثر و نشان بعد از معاینه و رو برو دیدن.

أحمد بن اسحق گفت: بیرون آمدم شادمان و فرحناک و روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم، و گفتم: ای فرزند رسول خدا عظیم شد خوشحالی و شادمانی من به سبب آنچه منّت گذاشتی بر من به آن، یعنی به نمودن حضرت صاحب الزّمان، پس بیان فرمای که سنّتی که جاریست در آن حضرت از خضر و ذي القرنین چیست؟ إمام ــ علیه السلام ــ فرمود که: آن سنت جاریه درازی غایب بودن است ای أحمد. پس گفتم که: ای فرزند رسول خدا غایب بودن او به طول خواهد کشید؟ آن حضرت فرمود که: بلی به خدا قسم تا به مرتبه‌ای که برگردند از این أمر بیشتر قائلین به این أمر، و باقی نماند بر این أمر إلاّ آنکسی که فرا گرفته است خدا عهد از او به دوستی ما، و نوشته است در دل او ایمان، و تأیید نموده است او را به روحی از جانب خود، ای أحمد، این أمری است از جانب خدا ــ جلّت عظمته ــ و سرّ یست از سرّ خدا، و غیبست از غیب خدا، پس بگیر آن چیزی را که آوردم از برای تو و پنهان‌دار آن را، و از شکرکنندگان باش، تا فردای قیامت با ما باشی در أعلی مرتبه از مراتب بهشت. اللهمَّ ارزقنا جوار أصفیائک الطّاهرین.

[1] ــ در اصل عربی: لیغیبنَّ است که متضمن دو تأکید است (یکی «ل» و دیگری «ن» مشدّد) و شاید به این جهت مؤلف محترم دو البته را پشت هم آورده.

(الحديث التاسع[1])

قال ابن بابويه فی کتاب کمال‌الدّین حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی (رض) قال حدّثنا علی بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن صالح بن السندی عن یونس بن عبدالرّحمن قال دخلتُ علی موسی بن جعفر علیهما السّلام فقلت له: یابن رسول‌اللّه أنت القائم بالحق؟ قال: انا القائم بالحق، لکن القائم الّذی یُطهر الأرض من أعداء اللّه عزّ وجلّ ویملأها عدلاً کما مُلئت جوراً و ظلماً هو الخامس من ولدی له غیبةً یطول أمدها خوفاً علی نفسه یرتّد فیها قوم و یثبت فیها آخرون ثم قال علیه السّلام طوبی لشیعتنا المتمسّکین بحبلنا فی غیبة قائمنا الثّابتین علی موالاتنا والبرائة من أعدائنا أولئک منّا و نحن منهم قد رضوابنا أئمة و رضینا بهم شیعة فطوبی لهم ثم طوبی لهم واللّه إنّهم معنا فی درجتنا یوم القیمة»

یعنی: یونس بن عبدالرحمن گفت که: داخل شدم به مجلس حضرت امام موسی بن جعفر-علیهما السلام-پس گفتم که ای فرزند رسول خدا صلی اللّه علیه وآله، توئی قائم و بپای دارنده امر امامت به حق؟ فرمود که: منم قائم به حق ولیکن آن قائم که پاک خواهد کرد زمین را از دشمنان خدای عزوجل و پر خواهد کرد زمین را از عدل، همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، او پنجمین است از اولادمن؛ مر

١ ـــ کمال‌الدین ص ٣٦١ ح ٥

او راست غایب بودنی که دراز شود مدت آن، از روی ترس داشتن برخود. مرتد شوند در آن غایب بودن قومی، و ثابت باشند بر دین و مذهب حق دیگران. بعد از آن آن حضرت فرمود که خوش باد مر شیعیان ما را آنان که چنگ زننده‌اند به کمند متابعت ما در زمان غایب بودن قائم ما. آنان که ثابت‌اند بر موالات و دوستی و بر بیزاری از دشمنان ما؛ ایشان از مایند و ما از ایشانیم. بتحقیق که ایشان راضی شده‌اند به ما در حال امام بودن، و راضی شده‌ایم ما به ایشان در حال شیعه بودن. پس خوش باد ایشان را و دیگر باره خوش باد ایشان را. به خدا قسم که ایشان با مایند در روز قیامت در درجهٔ ما. و السلام علی من اتبع الهدی

(الحديث العاشر[1])

قال أبومحمد بن شاذان عليه الرّحمه: حدّثنا أبو عبدالله ابن الحسين بن سعد الكاتب (رض)، قال أبومحمد ــ عليه السلام: قد وضع بنو امُيّة و بنو العباس سيوفهم علينا لعلتين: احدهما انّهم كانوا يعلمون ليس لهم فى الخلافة حقٌّ، فيخافون مِن ادعائنا اياها و تستقرّ فى مركزها، و ثانيهما انّهم قد وقفوا مِن الاخبار المتواترة على أنّ زوال ملك الجبابرة و الظلمة على يد القائم منّا، و كانوا لا يشكون انّهم من الجبابرة و الظلمة، فسعوا في قتل أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله و إبادة[2] نسله طمعاً منهم، فى الوصول الي مَنع تولّد القائم ــ عليه السلام ــ او قتله، فأبى الله أن يكشف أمره لِواحد منهم إلاّ يتّم نوره و لوكره المشركون.

يعنى: حسين بن سعد كاتب گفت كه: حضرت إمام حسن بن على عسكرى ــ عليهما السلام ــ فرمود كه: بنى اميه و بنى عباس شمشيرهاى خود را بر ما گذاشتند به دو سبب: يكى آنكه مى دانستند كه ايشان را در خلافت حقّى نيست، و مى ترسيدند از آنكه ما دعواى خلافت كنيم، و خلافت در جاى خود قرار گيرد. دويّم آنكه از اخبار متواتره واقف شده بودند كه زوال مُلك جباران و

١ ــ اثبات الهداة ج ٧ ص ١٣٩ ح ٦٨٥ و كفاية المهتدى حديث ٣٤

٢ ــ اثبات الهداة: إبارة

ظالمان بر دست قائم ما خواهد بود، و شکّ نداشتند در آنکه ایشان از جباران و ظالمانند، پس کوشش کردند در کشتن أهل بیت رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ و نیست و نابود گردانیدن نسل آن حضرت از روی طمعی که ایشان را به وصول به منع تولّد حضرت قائم ــ علیه السلام ــ یا کشتن آن حضرت (یعنی مبالغه در کشتن اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می نمودند، به امید آنکه شاید آن حضرت به وجود نیاید، یا اگر به وجود آمده باشد کشته شود، تا مُلک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود) پس إبا نمود خدای تعالی که کشف أمر آن حضرت نماید از برای یکی از آن ظالمان، إلاّ آنکه تمام می گرداند حقتعالی نور خود را، و اگرچه خوش نمی دارند مشرکان.

و مؤیّد این حدیث است آنچه شیخ طوسی و شیخ طبرسی و شیخ راوندی و جمع کثیری از غیرایشان نقل کرده[1] از رشیق مادرائی که خلاصه مضمونش بر وجهی که بعضی نقل کرده‌اند اینست که:

رشیق گفت: معتضد خلیفه مرا أمر کرد با دو نفر دیگر، که هر یک بر اسبی سوار شویم و زود به سامره برویم، و غافلاً به خانه حسن بن علی رویم و

۱ ــ غیبت شیخ ص ۱۴۹ و بحارج ۵۲ ص ۵۱ حدیث ۳۶ (نقل ما از غیبت شیخ است)

وحدث عن رشیق صاحب المادراي قال بعث الینا المعتضد و نحن ثلاثة نفر فأمرنا ان یرکب کل واحد منا فرسا و نجنب آخر ونخرج مخفین لایکون معنا قلیل ولاکثیر الاعلی السرج مصلی و قال لنا: الحقوا بسامرة و وصف لنا محلة و داراً وقال: إذا اتیتموها تجدون علی الباب خادماً اسود فاکبسوا الدار و من رأیتم فیها فاتوني برأسه فوافینا سامرة فوجدنا الأمر کما وصفه و في الدهلیز خادم اسود و في یده تکة ینسجها فسألناه عن الدار و من فیها فقال: صاحبها، فواللّه ماالتفت ألینا و قل اکتراثه بنا، فکبسنا الدار کما أمرنا فوجدنا داراً سریة و مقابل الدار ستر ما نظرت قط الی أنبل منه، کأن الأیدي رفعت عنه في ذلک الوقت، ولم یکن في الدار احد فرفعنا الستر فاذا بیت کبیر کأن بحراً فیه ماء. و في أقصی البیت حصیر قد علمنا انه علی الماء، و فوقه رجل من أحسن الناس هیئة قائم یصلي فلم یلتفت الینا و لا الی شئ من أسبابنا، فسبق أحمد بن عبداللّه لیتخطی البیت فغرق في الماء و ما زال یضطرب حتی مددت یدي الیه فخلصته و أخرجته و غشي علیه و بقی ساعة وعاد صاحبي الثاني إلی فعل ذلک الفعل فناله مثل ذلک، و بقیت مبهوتاً فقلت لصاحب البیت: المعذرة الی اللّه والیک فو اللّه ما علمت کیف الخبر و لا الی من أجیء و انا تائب الی اللّه، فما التفت الی شيء مما قلنا، و ما انفتل عما کان فیه فهالنا ذلک و انصرفنا عنه، و قد کان المعتضد ینتظرنا و قد تقدم الی الحجاب إذا وافیناه ان ندخل علیه في أي وقت کان، فوافیناه في بعض اللیل فادخلنا علیه فسألنا عن الخبر فحکینا له مارأینا. فقال و یحکم لقیکم أحد قبلی و جری منکم الی أحد سبب او قول؟ قلنا: لا فقال: انا نفي من جدي ، و حلف بأُشدّ ایمان له أنه رجل إن بلغه هذا الخبر لیضر بن أعناقنا فما جسرنا أن نحدث به إلا بعدموته

هر که را در آن خانه بیابیم سرش به نزد خلیفه حاضر سازیم، و ما به تعجیل تمام رفتیم و در و بام را فرو گرفتیم و در آن خانه کسی را نیافتیم، و پرده‌ای دیدیم بر دری آویخته، پرده را برداشته داخل آن حجره شدیم و آن حجره بود پر عرض و طول و پر از آب، چنانکه گویا در یائیست ذخار در آن حجره، و حصیری بر روی آب پهن کرده بودند و شخصی در کمال جمال بر روی آن حصیر در نماز بود، و به ما مطلقاً إلتفات نفرمود. یکی از آن دو رفیق من که او را أحمد بن عبدالله می گفتند پا در آب گذاشت که خود را باو برساند در آب غرق گردید، و اضطراب بیحدّ به ظهور رسانید، پس دست او گرفته از آبش بیرون کشیدیم، ساعتی بیهوش بود، رفیق دیگر، مغرور به آنکه شناور است، در آن آب در آمد، به هلاکت مشرف شده بود که بیرونش آوردیم، آنگاه من فریاد برآوردم که: معذرت از خدا و از شما می خواهم، به خدا قسم که من بیخبر بودم، و چون بر کیفیت حال مطلع شدم به خدا بازگشت نمودم، و از آنچه در خاطر داشتم نادم و پشیمانم. إلتفات بما مطلقاً نکرد. پس بنزد معتضد باز گشته آن واقعه را بر او عرض کردیم. پس معتضد سفارش نمود که: این قضیه را پنهان دارید وإلاّ به خدا قسم که شما را زنده نمی گذارم، و تا او در حیات بود، ما از ترس کشته شدن این را می نهفتیم، و به کسی حرفی از آن نمی گفتیم و چون او در گذشت این حکایت از ما ظاهر گشت. الحمدللّه الّذی یصون حجّته من شر الأعداء، و السّلام علی من اتّبع الهدی.

و در سابق مذکور شد که ولادت شریف حضرت مهدی در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد، و وفات حضرت إمام حسن عسکری ـــ علیه السلام ـــ بنابر مشهور در سال دویست و شصت از هجرت بود، و آن حضرت پنجسال از سن شریف ایشان گذشته بود که بنابراین وقت امامت، ایشان پنجساله بودند، و مع ذلک معجزات و غرائب حالات از آنحضرت بظهور می آمد[1]، وآن حضرت را دو غیبت بود، یکی صغری و یکی کبری، و در غیبت صغری جمعی از سفراء و نوّاب آن حضرت عرایض و مسائل مردم را به آن جناب می رسانیدند[2]، و جواب به خط

۱ ـــ **بیشتـــر** این معجزات را مرحوم مجلسی در باب بیستم بحارالانوار ج ۵۱، و محدث نوری در نجم **ثاقب** باب ششم، و شیخ طوسی در غیبت خود (ص ۱۷۰) و سید هاشم توبلی بحرانی در مدینة **المعاجـــز** باب آخر کتاب و راوندی در خرائج و جرائح و صدوق در کمال الدین باب ٤۳ و شیخ حرّ در اثبات الهداة باب ۳۳ و دیگر کتبی که مجال ذکر آنها نیست.

۲ ـــ شیخ طوسی در کتاب غیبت ص ۲۱٤ و ۲۵۷ بعضی ازاین سفراء را از نائبان خاص تا اشخاص موثقی که با نوّاب ←

شریف آنحضرت می‌آوردند، و خمس و نذرها را که شیعیان می‌بردند، ایشان می‌گرفتند و به خدمت عرض می‌کردند، و حضرت می‌فرمود که به سادات و فقرای شیعیان برسانند، و جمع کثیر موظّف بودند هر ساله، و معجزات بسیار از سفراء ظاهر می‌شد[1] که مردم یقین داشتند که ایشان از جانب آن حضرت منصوبند، چنانچه مقدار مال را می‌گفتند، و نام کسی که مال را فرستاده بود می‌گفتند، و آنچه بر ایشان در راه واقع شده بود خبر می‌دادند، و مرگ و بیماری و سایر احوال آینده ایشان را می‌گفتند، و به همان نحو واقع می‌شد[2]. و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفراء به خدمت آن حضرت می‌رسیدند، و مدّت این غیبت تقریباً هشتاد و چهار سال بود، و سفراء بسیار بودند، أما سفرای معروف که مستمراً شیعیان ایشان را می‌شناختند و به ایشان رجوع می‌کردند، چهار نفر بودند:

اوّل ایشان عثمان بن سعید أسدی بود و از صحابه امام علی نقی و امام حسن عسکری ــ علیهما السلام ــ بود و این دو إمام تعدیل او فرموده بودند[3]، و به شیعیان فرموده بودند که آنچه او می‌گوید حقّ است و از جانب ما می‌گوید، و بعد از وفات آن، أبوجعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید، به نصّ حضرت إمام حسن عسکری و بنصّ إمام علی نقی؛ و حضرت صاحب ــ علیهم السلام ــ بعد از وفات عثمان نامه نوشتند که[4]:

انا للّه و انا الیه راجعون، تسلیم می‌کنیم أمر خدا را و راضی شده‌ایم بقضای او. پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده، پس خدا رحمت کند او را، و ملحق گرداند او را به أولیاء و موالی او، زیرا که پیوسته إهتمام کننده بود در أمر ایشان، و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود به

⟵

ارتباط داشتند و به افتخار آنها توقیع صادر میشده (مثل أبی الحسن محمد بن جعفر أسدی) ذکر نموده

۱ ــ این معجزات را در باب معجزات ولی عصر علیه السلام نگاه کنید و نیز در باب ذکر نائبان خاص حضرت.

۲ ــ رجوع شود به بحار ج ۵۱ ص ۲۹۳ باب ماظهر من معجزاته و اثبات الهداة ج ۷ و دیگر مدارکی که در قبل ذکر شد.

۳ ــ محمد بن عثمان بن سعید عمری أسدی، اولین نائب خاص حضرت علیه السلام است، و امامین عسکریین در چند موضع سخنانی در وثاقت او فرموده‌اند، از جمله شیخ در ص ۲۱۵ غیبت از قول احمد بن إسحق نقل می‌کند که او خدمت امام دهم ابوالحسن علیه السلام رفت و گفت من در وقتی که بخواهم نمی‌توانم خدمت شما برسم، پس گفته چه کسی را قبول کنیم، و امر چه کسی را اطاعت نمائیم، حضرت بدو فرمودند: این ابو عمرو، ثقه و امین است هرچه بگوید از من گفته، و آنچه به تو بپردازد از من پرداخته. او گوید چون آن إمام همام از دنیا رفت خدمت إمام عسکری علیه السلام رسیدم، و او هم همان گفتهٔ پدرش را بازگو فرمود و گفت: این ابوعمروثقه و امین من در حیات و مرگم می‌باشد. و بعد از آن روایات دیگر دالّ بر وثاقت و دینداری آن مرد بزرگ نقل نموده.

۴ ــ غیبت شیخ ص ۲۱۹ و کمال الدین ص ۵۱۰ ح ۴۱:

سوی خدا و به سوی هُدی، حقتعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد، و حق تعالی ثواب تو را عظیم گرداند، و به صبر نیکو ترا کرامت فرماید، مصیبت او به تو و بما هر دو رسیده است، و مفارقت او تو را و ما را بوحشت افکنده است، پس خدا او را شاد گرداند، و بازگشت او به آخرت و از جمله کمال سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد، و بعد از او قائم مقام او باشد به امر او، و ترَحّم کند بر او، و می گویم که ألحمدللّه که نفوس راضیند به مکان تو، و به آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است، خدا تو را یاری کند و تقویت کند و إعانت نماید، و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد.

و چندین توقیع وقیع از ناحیه مقدّس مشتمل بر سفارت او بیرون آمد از برای شیعیان، و إجماعی شیعیان است نیابت او و عدالت، و شیعیان به او رجوع می کردند و معجزات از او ظاهر می شد، و کتابها در فقه تصنیف کرده، از آنچه از حضرت صاحب ــ علیه السلام و از حضرت امام حسن ــ علیه السلام ــ شنیده بود، و بروایت اُمّ کلثوم دختر او و دیگران در سال سیصد و پنج به رحمت ایزدی واصل شد.

و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب علیه السلام او را امر کرد که أبوالقاسم حسین بن روح را قائم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن میل[1] نهایت إختصاص به محمد بن عثمان داشت، و أکثر کارهای حضرترا باو می فرمود، و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد و جماعت بسیار از

⟵

قال عبداللّه بن جعفر الحميري: و خرج التوقيع إلى الشيخ أبي جعفر محمّد ابن عثمان العمريّ في التعزية بأبيه رضي اللّه عنهما في فصل من الكتاب «إنّا للّه و إنّا إليه راجعون تسليماً لأمره و رضاء بقضائه، عاش أبوک سعيداً و مات حميداً فرحمه اللّه و ألحقه بأوليائه و مواليه ــعليهم السّلام ــ فلم يزل مجتهداً في أمرهم، ساعياً فيما يقرّبه إلى اللّه عزّوجلّ و إليهم، نضّراللّه وجهه و أقاله عثرته».

و في فصل آخر: «أجزل اللّه لک الثواب و أحسن لک العزاء، رزئت و رزئنا و أوحشک فراقه و أوحشنا، فسرَّه اللّه في منقلبه، و کان منْ کمال سعادته أن رزقه اللّه عزّوجلّ ولداً مثلک يخلفه من بعده، و يقوم مقامه بأمره، و يترحمّ عليه، و أقول: الحمدللّه، فإنّ الأ نفس طيّبة بمکانک و ما جعله اللّه عزّوجلّ فيک و عندک، أعانک اللّه و قوّاک و عضدک و وفّقک، و کان اللّه وليّاً و حافظاً و راعياً و کافياً و معيناً».

۱ ــ در غیبت شیخ و بحار و دیگر کتب که دیده شده احمد بن متیل است.

محدّثین شیعه روایت کرده‌اند که، چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد أکابر شیعه را طلبید و به همه گفت که اگر مرا مرگ در یابد امر نیابت و سفارت با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است، و از جانب حضرت صاحب ــ علیه السلام ــ مامور شده‌ام که او را نایب کنم، بعد از من در امور خود به او رجوع کنید[1]. پس جمیع شیعه باو رجوع می کردند، و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود، و به نحوی تقیه می کرد که سنیان اکثر او را از خود می دانستند[2] و نهایت محبّت به او داشتند، تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بر یاض بهشت إرتحال نمود، و به أمر حضرت صاحب ــ علیه السلام ــ شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصیّ و قائم مقام خود گردانید، و سعادت و نیابت به او متعلق شد، و سه سال امر نیابت با او بود، و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نُه برحمت ایزدی واصل گردد، واین سال تناثر نجوم بود که اکثر علماء و محدثین شیعه در این سال به عالم بقا إرتحال نمودند[3]، و ابتدای غیبت کبری شد و آثار إمامت ظاهراً منقطع گردید. ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، و رئیس محدثین علی بن بابو یه رضی اللّه عنهما در این سال به عالم بقا إرتحال نمودند.

و حسین پسر علی بن بابو یه این خبر را به همین نحو روایت کرده است، و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند از حسن بن أحمد مکتّب که گفت: ما در بغداد بودیم در سالی که سمری به رحمت إلهی واصل شد، چند روز قبل از فوتش به خدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب ــ علیه السلام ــ بیرون آورد که مضمونش این بود:[4]

۱ ــ غیبت شیخ ص ۲۲٤

۲ ــ نحوهٔ تقیّهٔ حسین بن روح به حدّی بوده که این گمان را در میان دشمنان بوجود آورده و چنانکه محدّث قمی می فرماید هر فرقه از سنیان افتخار به این داشتند که او از ماست (منتهی الآمال ج ۲ ص ۵۰۹) شیخ طوسی نیز در کتاب غیبت در باب احوالات حسین بن روح نوبختی، حکایاتی را که دالّ بر شدت تقیهٔ آن مرحوم است نقل میکند که در اینجا مجال تفصیل نیست.

۳ ــ تناثر یعنی پراکنده شدن، عالم نحر یر مرحوم میرزا محمد تنکابنی در قصص العلماء ص ۳۸۸ چنین فرماید:
و آن سال را (یعنی سال ۳۲۹) سال تناثر نجوم ارض گفتند چه علماء ستارگان زمین می باشند و در آنسال أعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که آن سال را تناثر نجوم أرض نامیدند برای اینکه دیدند تیرهای شهاب بسیار در آن سال بر زمین آمد پس آن را تعبیر به موت علماء کردند....

۴ ــ این توقیع را مرحوم صدوق در کمال الدین باب ٤۵ (ذکر التوقیعات) ص ۵۲٦ ح ٤٤ ذکر کرده بدین صورت:

⟵

بسم الله الرحمن الرحيم

علی بن محمد سمری، خدا عظیم گرداند أجر برادران را در مصیبت تو، تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد، پس جمع کن کارهای خود را، و کسی را وصی و قائم مقام خود مگردان بعد از وفات خود، که غیبت تامّه واقع شد، و بعد از این ظاهر نمی شو یم از برای أحدی مگر بعد از إذن حق تعالی، و ظاهر شدن بعد از زمانی خواهد بود که مدت غیبت بسیار به طول انجامد و دل ها سنگین شود و زمین مملّو شود از ستم و جور، و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد، هر که دعوی کند که مرا دیده است، پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی، او دروغ گو و إفترای کننده است، و لاحول و لا قوّة إلاّ بالله العلیّ العظیم.

حسن گفت که ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم، چون روز ششم شد به خدمت او رفتیم. او را در حال احتضار یافتیم، کسی به او گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود؟ گفت: خدا را أمری و حکمی هست که آن به عمل خواهد آمد (یعنی غیبت کبری) این را گفت و به عالم أعلی إرتحال نمود.

مؤلف گو ید که: آنچه از احادیث متعدده ظاهر می شود اینست که: غیبت کبری بسیار به طول می انجامد، و بعد از طول بسیار خروج حضرت مهدی ــ علیه السلام ــ را واقع خواهد شد، و عامّه به طرق متواتره أحادیث خروج حضرت مهدی ــ علیه السلام ــ را در کتب خود روایت کرده اند[1]، چنانکه در

حدّثنا أبو محمّد الحسن بن أحمد المكتّب قال: كنت بمدينة السلام في السنة الّتي توفّي فيها الشيخ عليّ بن محمّد السمريّ ــ قدس الله روحه ــ فحضرته قبل وفاته بأيّام فأخرج إلى الناس توقيعاً نسخته:

«بسم الله الرّحمن الرّحيم يا عليّ بن محمّد السمريّ أعظم الله أجر إخوانك فيك فإنّك ميّت ما بينك و بين ستّة أيّام فاجمع أمرك ولا توص إلى أحدٍ يقوم مقامك بعد وفاتك، فقدوقعت الغيبة الثانية فلاظهور إلاّ بعد إذن الله عزّوجلّ وذلك بعد طول الأمد وقسوة القلوب، وامتلاء الأرض جوراً، وسيأتي شيعتي من يدّعي المشاهدة، ألافمن ادّعى المشاهدة قبل خروج السفيانيّ والصيحة فهو كاذب مفتر، ولاحول ولا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم.

قال: فنسخنا هذا التوقيع و خرجنا من عنده، فلمّا كان اليوم السادس عدنا إليه وهو يجود بنفسه، فقيل له: من وصيّك من بعدك؟ فقال: لله أمر هو بالغه. ومضى رضي الله عنه، فهذا آخر كلام سُمع منه.

۱ــ در کتاب منتخب الاثر در باب مصادر آن ۶۳ کتاب از کتب معتبرهٔ سنّیان آورده که ما در این جا چند نمونه از آن

جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و أبوداود و ترمذی، از أبوهریره روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود[۱] که: بحقّ خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که، نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد، پس چلیپای نصاری را بشکند، و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند (یعنی از ایشان بغیر از اسلام قبول نکند[۲]) و چندان مال را فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند. پس گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود[۳] که: چگونه خواهید بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم، و امام شما از شما باشد، (یعنی مهدی ــ علیه السلام ــ)

و از مسند أبوداود ترمذی از إبن مسعود روایت کرده است[۴] که: حضرت رسول فرمود که: اگر ازدنیا نمانده باشد مگر یک روز، البته حق تعالی آن روز را طولانی می گرداند تا آنکه برانگیزد در آن روز مردی از امت من یا از اهل بیت مرا، که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت، چنانکه پر از جور و ظلم شده باشد.

و بروایت دیگر فرموده[۵] که: منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی ازاهل بیت من، که نامش موافق نام من باشد.

کتب معروف را نقل می کنیم:
ــ صحیح بخاری و مسلم
ــ سنن أبی داود
ــ سنن ابن ماجه
ــ جامع ترمذی
ــ مسند احمد
ــ مستدرک بر صحیحین
ــ البیان فی أخبار صاحب الزمان
ــ فصول المهمة
ــ الصواعق المحرقة
ــ إسعاف الاغبین
ــ تاج العروس

۱ ــ صحیح بخاری چاپ دار مطابع الشعب جزء چهارم ص ۲۰۵ و جامع ترمذی ج ۳ ص ۲۳۲
۲ ــ این جمله جزو حدیث نیست و از توضیحات خود مرحوم مؤلف است
۳ ــ همان مدرک
٤ ــ بحار ج ۵۱ ص ۱۰۲ ح ۳۹ به نقل از ابوداود و ترمذی
۵ ــ سنن أبی داود جزء چهارم صفحهٔ ۱۰۷ ح ٤۲۸۲ و جامع ترمذی ج ۳ ص ۲۳۲.

و از ابوهریره روایت کرده‌اند که[1]: اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز، خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من، که موافق باشد نام او با نام من.

و از سنن أبوداود از امّ سلمه روایت کرده است[2] که حضرت فرمود که: مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است.

و حافظ و أبونعیم که از محدّثان مشهور عامّه‌اند چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده[3]، و ابونعیم از حذیفه و أبوأمامه باهلی روایت کرده است[4] که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است، و بر جانب راست روی مبارک خال سیاهی هست.

و عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است[5] که: دندانهایش گشاده است.

و عبدالله بن عمر گوید[6] که: بر سرش ابری سایه خواهد کرد، و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که: این مهدی است و خلیفه خدا است، پس او را متابعت کنید، و عیسی ـــ علیه السلام ـــ پشت سر او نماز خواهد کرد.

و شافعی که از علماء عامه است کتابی در باب ظهور مهدی ـــ علیه السلام ـــ نوشته است، و علامات و صفات او را نقل کرده است، و مشتمل است بر بیست و پنج باب، و گفته است که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده‌ام.[7] و در کتاب شرح السنة حسین بن مسعود بغوی، که از کتب مشهور معتبرهٔ عامهاست پنج حدیث در اوصاف آن حضرت از صحاح ایشان روایت کرده است، و در مصابیح که ألحال در میان عامّه معروف است، پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است[8]، و از کتب معتبره عامّه، بعضی از علماء شیعه صد و

۱ ـــ جامع ترمذی ج ۳ ص ۲۳۲

۲ ـــ سنن ابی داود جزء چهارم ص ۱۰۷ ح ٤۲۸٤

۳ ـــ إشاره به کتاب معروف أربعین أبونعیم حافظ اصفهـــانـــی است که با بحارج ۵۱ چاپ شده و مرحوم مجلسی آن را در صفحات ۷۸ تا ۸۵ وارد کرده است.

٤ ـــ بحارج ۵۱ ص ۸۰ ح ۷ و ۸ و ۱۲

۵ ـــ همان مدرک حدیث ۱۳

٦ ـــ همان مدرک حدیث ۱٦

۷ ـــ إشاره به کتاب «عقد الدّرر» تألیف أبوبدر یوسف بن یحیی السلمي الشافعی است.

۸ ـــ مصابیح السنة همان شرح السنة معروف است که مؤلف آن أبی محمد حسین بن مسعود بغوی متوّفی ۵۱۵ می باشد.

پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده‌اند.

و أبوداود ترمذی، روایت کرده است [۱] از ابوسعید خدری که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود که: مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد، و زمین را مملوّ کند از قسط و عدالت، چنانچه مملوّ شده باشد از جور و ظلم، و هفت سال پادشاهی کند.

و أبو سعید می گوید [۲] که: ما می ترسیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد. پس سؤال کردیم از آن حضرت، فرمود در امّت من مهدی خواهد بود، بیرون خواهد آمد و پنجسال یا هفت یا نه سال پادشاهی خواهد کرد، پس مرد بنزد او خواهد آمد و خواهد گفت: ای مهدی عطا کن به من، حضرت علیه الصلوة و السلام آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود.

و از سنن ترمذی و أبواسحق روایت کرده است [۳] که: حضرت أمیر المؤمنین ــ علیه السلام روزی نظر کرد به پسر خود حسین علیه الصلوة و السلام، پس گفت این پسر من سید و بهتر قوم است، چنانچه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله او را سید نام کرد، و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است با او در خلقت و شبیه است با او در خُلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد.

۱ــ سنن أبی داود جزء چهارم ص ۱۰۷ ح ۴۲۸۵

۲ــ جامع ترمذی همراه با شرح تحفة الأحوزی چاپ هند ج ۳ ص ۲۳۲ لازم به تذکر است که ترمذی در ذیل حدیث إشاره کرده است که این حدیث حسن است

۳ــ ینابیع المودة ص ۴۳۲

(الحديث الحاديعشر[1])

قال عماد الدّين أبو جعفر بن بابويه (ره) في كتاب كمال‌الدين: حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحق الطّالقانيّ (رض) قال حدّثنا أبوالقاسم عليّ بن أحمد الخديجيّ الكوفيّ قال حدّثنا الاودى[2] قال بينا[3] انا فی الطّواف و قد طفتُ ستّاً و أنا أُريد أطُوف السّابع فإذا بحلقة[4] عن يمين الكعبة، و شابّ حسنُ الوجه طيّب الرّايحة هيوب، و هو مع هيبته متقرّب إلي النّاس يتكلّم فلم أر أحسن من كلامه، ولا أعذب من منطقه و حسن جلوسه فذهبتُ أكلّمه فزبرني النّاس فسألت بعضهم من هذا؟ فقالوا: هذا إبن رسول اللّه صلى‌اللّه عليه و آله يظهر للنّاس فی كلّ سَنة[5] يوماً لخواصّه يحدّثهم، فقلت: يا سيّدى اتيتک مسترشداً فأرشِدني هداک اللّه عزّوجلّ، فناولني حصاةً فحوّلت وجهي فقال لی بعض جلسائه: ما الّذی دفع إليک؟ فقلت: حصاة و كشفت يدى عنها[6] فإذا أنابسبيكةٌ ذهب، فذهبت،فإذا أنا به عليه السلام قد لحقني. فقال لی: ثبت عليک الحجّة و ظهر لک الحق و ذهبت عنک العمى، أتعرفني؟ قلتُ:

١ ــ كمال‌الدين ج ٢ ص ٤٤٤ حديث ١٨ و غيبت شيخ طوسى ص ١٥٢

٢ ــ در غيبت شيخ: قال حدّثنى على بن إبراهيم الدكّى قال: قال الآودى وليكن در كمال‌الدين أزدى ذكر نموده است.

٣ ــ كمال‌الدين: بينما

٤ ــ كمال‌الدين: فاذا أنا بحلقة

٥ ــ كمال‌الدين: يظهرفى كل سنة

٦ ــ كمال‌الدين: كشفت عنها.

لا، فقال ــ علیه السلام: أنا المهدیُّ و أنا قائمُ الزّمان أنا الذّی أملأُها عــدلا و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً، إنّ الارض لا تخلوا من حجّة و لا یبقی النّاسُ في فتره، فهذه أمانة تحدَّث بها إخوانک من اهل الحقّ.

یعنی: آودی که أحمد بن یحیی بن حکیم است،گفت: در طواف کعبه بودم و شش مرتبه دور کعبه طواف کرده بودم، و می خواستم که طواف هفتم را بجای بیاورم که ناگاه بر خوردم به جمعی که بر طرف راست کعبه حلقه زده بودند، و در میان آنها جوان خوش روئی و خوش بوئی با هیبت، که با وجود هیبت نزدیکی جوینده بود به مردمان، و تکلّم می فرمود. پس ندیدیم نیکوتر از کلام او شیرین تر از گفتار او، و نیکو بود جلوس او، پس رفتم که با او سخن بگویم، پس مردمان مرا منع کردند، پس از بعضی پرسیدم که: این جوان کیست؟ پس گفتند: این فرزند رسول خدا، صلی الله علیه و آله، است که در هر سال ظاهر می شود که از برای مردم روزی از برای خاص شیعیان خود که ایشان را حدیث کند، پس گفتم ای آقای من به نزد تو آمده‌ام که راهنمائی کنی مرا، پس إرشاد کن مرا. پس برداشت ریگی به من داد، پس رو گردانیدم، پس به من گفت بعضی از همنشینان او که چه چیز داد به تو؟ گفتم: ریگی چند بود، و دست گشودم پس ناگاه بإعجاز آن حضرت آن ریگ ها شمش طلا شده بود، پس براه افتادم پس ناگاه در بین راه به آن حضرت رسیدم، پس فرمود: که حجت بر تو ثابت شد و حق بر تو ظاهر گردید و نابینائی از تو رفع شد، آیا مرا می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم، پس فرمود: منم مهدی، و منم قائم، و منم آن کسی که پر می کنم زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور، بدرستی که زمین خالی نمی باشد از حجّتی و مردمان در فَترت باقی نمی مانند، و این کلمه أمانت است خبر ده به این

فی البحار : عن محمد بن علی الرّضا فقلت: یابن رسول الله فمن الإمام بعد الحسن علیه السلام؟ فبکی بکاءً شدیداً ثمّ قال: إنّ من بعد الحسن إبنه القائم بالحقّ والمنتظر. فقلت له: یابن رسول الله ولم سمّي القائم؟ قال: لأنّه یقوم بعد موت ذکره و ارتداد أکثر القائلین بإمامته: فقلت ولم سمّي المنتظر؟ قال: له غیبة یکثر أیامها و یطول أمدها، فینتظر خروجه المخلصون و ینکره المرتابون، و یستهزء به الجاحدون، و یکذب فیها الوقّاتون، ویهلک فیها المستعجلون، وینجو فیها المسلّمون. (انتهی کلامه من البحار) (بحار ج ۵۱ ص ۱۵۷ ح ۵).

فی البحار عن الصّادق عن آبائه علیهم السلام قال رسول الله، صلی الله علیه و آله، من أنکر القائم من ولدی فی زمان غیبته، مات میتة جاهلّیة. (بحار ج ۵۱ ص ۷۳ ح ۲۲) [م]

سخنان برادرانت را که از اهل حقّند، و قابلیّت شنیدن داشته باشند. اللّهمّ اجْعلنا من أشياعه و اتباعه.

(الحديث الثاني عشر[1])

قال الحسن بن حمزة العلوى الطبرى قدس اللّه سره فى كتابه الموسوم بالغيبة:

حدّثنا رجل صالح مِن أصحابنا قال خرجتُ سنة من من السّنين حاجّاً إلى بيت‌اللّه الحرام، و كانت سنة شديدة الحرّ كثيرة السّموم فانقطعتُ عن القافلة، و ضللتُ الطّريق فغلب علىّ العطش حتى سقطت و أشرفتُ على الموت. فسمعتُ صهيلاً ففتحت عينى فإذا بشابّ حَسَنِ الوجه حسنِ الرائحة، راكب على دابّة شهبآء، فسقانى مآء أبرد من الثّلج و أحلى من العَسل و نَجانى من الهلاک، فقال: يا سيّدى من أنت؟

قال: أنا حجّة اللّه على عباده، و بقية اللّه فى أرضه، أنا الّذى أملا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، أنا ابن الحسن بن على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب ــ عليهم السلام ــ ثم قال: اخفض عينيک. ثمَّ قال: افتحهما ففتحتهما فرأيت نفسى فى قدام القافلة ثمَّ غاب من نظرى صلوات اللّه عليه.

يعنى: حديث كرد از براى ما مردى صالح از أصحاب ما إماميه، گفت: سالى از سال‌ها به اراده حج بيرون رفتم و در آن سال گرما شدت تمام داشت و

1 ــ كفاية المهتدى حديث ٣٦ و نجم ثاقب ص ٢٦٥ حكايت سوم

سموم بسیار بود، پس از قافله منقطع گشتم و راه را گم کردم و از غایت تشنگی از پای در آمده بر زمین افتادم، و مشرف به مرگ شدم. پس شیهۀ اسبی به گوشم رسید، چشم گشودم، جوانی دیدم خوش روی خوش بوی بر اسبی شهبآء سوار، و آن جوان آبی به من آشامانید که آن از برف خنک‌تر و از عسل شیرین‌تر بود و مرا از هلاک شدن رهانید، گفتم: ای سید من تو کیسی که این مرحمت درباره من فرمودی؟

گفت: منم حجت خدا بر بندگان خدا و بقیة الله در زمین او، منم آن کس که پر خواهم کرد زمین را از عدل و داد، آنچنان که پر شده باشد از جور و ظلم، منم فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ــ علهیم السلام، بعد از آن فرمود که: چشم‌هایت بپوش، پوشیدم، فرمود: بگشا. گشودم خود را درپیش روی قافله دیدم، آنگاه آن حضرت از نظرم غایب شد، صلوات الله علیه و علی آبائه و علی جمیع الانبیاء و الاوصیاء، و السلام علی من اتبعهم الشیعة الاخلاّء.

(الحديث الثالث عشر[1])

حدَّثنا أحمد بن محمد بن أبی نصررضي اللّه عنه قال: حدّثنا حمّاد بن عيسى قال: حدَّثنا عبداللّه بن أبی يعفور قال ابو عبداللّه جعفر بن محمد ــ عليه السلام: ما مِن معجزة من معجزات الأنبياء و الأوصياء إلا يظهر اللّه تبارک و تعالى مثلها على يد قائمنا لإتمام الحجّة على الأعداء.

يعنی: حضرت امام جعفر ــ عليه السلام ــ فرمود كه: هيچ معجزه‌ای از معجزاتِ پيغمبران و اوصياء ايشان نيست، إلا آنكه ظاهر خواهد گردانيد حقتعالى مانند آنرا به دست قائم ما، به جهتِ تمام گردانيدن حجت بر أعداء.

تأييد تنبيهی: إبن بابو يه عليه الرَّحمة روايت كرد كه سعد بن عبداللّه ابن أبی خلف اشعری قمّی گفت[2] كه:

روزی مرا اتفاق افتاد كه صحبت كردم با مخالفی، و در امامت ميان من

---

۱ ــ اثبات الهداة ج ۷ ص ۳۵۷ فصل ۷ حديث ۱۳۷ و منتخب الاثر ص ۳۱۲ ح ۳ به نقل از اين كتاب حديث مذكور را آورده است و در ذيل آن گفته كه صاحب كشف الحق ظاهراً اين حديث را از كتاب غيبت حسن بن حمزهٔ علوی آورده است.

۲ ــ كمال‌الدين ج ۲ ص ٤٥٤ حديث ۲۱ و بحار ج ۵۲ ص ۷۸
حكايت ديدار سعدبن عبداللّه اشعری طولانی است، امّا مؤلف چنانچه خود هم در آخر حكايت می گويد بخشی از آنرا آورده طالبين به مداركی كه در بالا داده شد رجوع كنند.

و او مناظره واقع شد تا آنکه بحث ما به جائی رسید که آن مخالف گفت که: آیا ابوبکر و عمر از روی طوع و رغبت اسلام آوردند، یا از راه جبر و اکراه؟ من متفکّر شدم که اگر بگو یم جبر بود، کار به کارد و خنجر رسد و اگر بگو یم طوعاً بود، بگو ید مؤمن کافر نمی شود بعد از ایمان. پس با او مدارا کردم و شغلی را بهانه ساختم و جواب را به ساعت دیگر انداختم و به خدمت أحمد بن اسحق رفتم که از او تحقیق کنم، گفتند که او به ز یارت امام خود رفته به سامرّه. به خانه آمدم و أستری که داشتم بر آن سوار شده از پی او راهی شدم و در منزل اوّل به او رسیدم. پرسید که در چه خیالی؟ گفتم: به خدمت إمام ــ علیه السلام ــ می روم که مسئله چند مشکل شده بپرسم. گفت: مبارک است و بهتر ین رفیقانی تو از برای من. پس به سامرّه رسیدیم و در کاروان‌سرائی دو حجره گرفتیم و به حمّام رفته، غسل تو به و ز یارت کردیم، و أحمد أنبانی را در چادر پیچیده بر دوش نهاده، در راه تسبیح و تهلیل می کردیم و صلوات می فرستادیم تا به در خانهٔ مولای خود رفتیم و داخل شدیم، إمام را دیدیم که در کنار صفّه نشسته و بر دست راستش پسری ایستاده که گو یا بدراست که ألحال طالع شده. سلام کردیم و جوابی از روی محبت و إکرام دادند، و أحمد أنبان را بر زمین نهاد، إمام ــ علیه السّلام ــ کاغذی در دست داشت و نگاه می کرد و در ز یر هر سؤالی جوابی می نوشت، پس به آن پسر گفت دراین انبان هدیه های موالیان است، درآن نظر کن. فرمود: اینها به کاری نمی آید چه حلال به حرام ممزوج شده است. امام با او فرمود: تو صاحب إلهامی، حلال را از حرام جدا کن. پس أحمد أنبان را باز کرد و کیسه ای بیرون آورد. آن پسر که سرور آن زمان بود با أحمد گفت: که این از فلان بن فلان است، و در میان این سه دینار طلا است یکی از فلان بن فلان است و عیب دارد، و یکی را فلان از فلان دزدیده و باقی چیزهائی را که درآن کیسه بود براین قیاس حلال و حرامش را نام برد و تمیز داد، و همچنین أحمد بن إسحق یک به یک کیسه ها را بیرون می آورد و عیب هر یک را آن حضرت می گفت، و درآخر گفت اینها را به صاحبانش برسان. و بعد از آن گفت: جامه ای که فلان عجوزه به دست خود رشته و بافته کجاست؟ أحمد آنرا بیرون آورد و آن جامه مقبول گشت. پس امام ــ علیه السّلام ــ رو به من کرده و فرمود: مسائل خود را از پسرم بپرس که جواب بر وجه صواب می گو ید؛ و چون من خواستم که عرض کنم، حضرت

صاحب ــ علیه السّلام ــ ابتدا نموده، قبل ازاینکه من کلمه‌ای بگویم، فرمود که: چرا با آن مخالف نگفتی که اسلام آن دو تن نه طوعاً بود و نه کرهاً بلکه اسلامشان طمعاً بود، چه هر دو از کاهنان شنیده بودند و از اهل کتاب به ایشان رسیده بود که محمد ــ صلی اللّه علیه و آله ــ مالک شرق و غرب خواهد شد، و نبوّت او تا روز قیامت باقیست، و صاحب ملک عظیم خواهد بود، به طمع آنکه هر یک مالکی شوند، و صاحب حکومت گردند إظهار اسلام کردند، و چون دیدند که پیغمبر صلی اللّه علیه وآله ولایتی به ایشان نداد ونمی دهد رفقیان بهم رسانیدند ودر شب عقبه[1] کمین کردند که از شترش بیندازند، و جبرئیل فرود آمد و رسول را خبر داد و آن حضرت یک یک را نام برده، فرمود: بیرون آئید که مرا خبر داد، و حذیفه همه را دید و شناخت. چنانچه طلحه و زبیر هم با امیرالمؤمنین بیعت کردند به طمع آنکه حکومتی بیابند، و بیعت از روی جبر نکردند و چون از جواب مسائل فارغ شد، با احمد گفت: تو در این سال به رحمت ایزدی خواهی رفت؛ و احمد کفن طلبید، أبومحمد ــ علیه السّلام ــ فرمود که: در وقت حاجت به تو خواهدرسید، احمد چون به حلوان رسید تب کرد، و شبی که فوت می شد دو کس از جانب ابومحمد علیه‌السلام رسیده،کفن و حنوط آوردند و بر او نماز کرده برگشتند[2]، و بعد از نقل این چند کلمه این حکایت دراز بود ما کوتاه کردیم.

و ایضاً[3] أبومحمد عجلّی، یکی از شیعیان پولی به او داد که به جهت حضرت صاحب الأمر حــجّ کند و این عادت شیعیان بود، و این أبو محمد مرد

۱ ــ شب عقبه شبی بود که پیامبر صلی اللّه علیه و اله از جنگ تبوک بر می گشت و در این شب چند نفر نقابدار پیش آمده، و شتر پیامبر صلی اللّه علیه و آله را رم دادند.

۲ ــ محدّث نوری رحمه اللّه در نجم ثاقب باب ششم، ص ۲۲۹، چنین گوید:

حلوان همین ذَهاب معروف است که در راه کرمانشاهان است به بغداد، و قبر آن معظم در نزدیک رودخانهٔ آن قریه است به فاصلهٔ هزار قدم تقریباً از طرف جنوب، و بر آن قبر بنای محقّری است خراب و از بی همتی و بی معرفتی اهل ثروت آن اهالی، بلکه اهل کرمانشاه و مترددین، چنین بی نام و نشان مانده، و از هزار نفر زوار یکی به زیارت آن بزرگوار نمی رود با آن که کسی را که امام علیه السلام خادم خود را به طی الارض با کفن برای تجهیز او بفرستد، و مسجد معروف قم را به امر آن جناب بنا کند، و سالها وکیل در آن نواحی باشد، بیشتر و بهتر از این باید با او رفتار کرد، و قبرش را مزار معتبری باید قرارداد که از برکت صاحب قبر و به توسط او به فیض های الهیّه برسند.

۳ ــ بحارج ۵۲ ص ۵۹ حدیث ۴۲

روي أنَّ أبا محمّدا لدّ علجي كان له ولدان و كان من أخيار أصحابنا و كان قد سمع الأحاديث و كان أحد ولديه على الطريقة المستقيمة و هو أبوالحسن كان يغسّل الأموات و ولد آخر يسلك مسالك الاحداث في الاجرام، و دفع إلى أبي محمّد حَجّة يحجُّ بها عن صاحب الزّمان ــ عليه السلام ــ و كان

پیری بود از صلحای شیعه و او را دو پسر بود یکی عابد و صالح و دیگری فاسق و فاجر. و أبومحمد از آن زر حصّه‌ای به آن فاسق هم داد. حکایت کرد که چون به عرفات رسیدم جوانی دیدم گندم گون، خوش روی خوش لباس که بیش از همه کس به دعا و تضرّع مشغول بود، چون وقت روانه شدن مردم بود به من ملتفت شده گفت: ای شیخ از خدا شرم نداری؟ گفتم: د رچه باب یا سیّدی و مولای؟ فرمود: حجة به تو می دهند از برای آنکه می دانی، و تو از آن زر به کسی می دهی که شراب می خورد و آن زر را صرف فسق می کند، و نمی ترسی که چشمت برود و اشاره به یک چشم من کرد، من خجل شده روانه شدم و چون به خود افتادم هر چند نظر کردم او را ندیدم، و از آن روز با زبرآن خجالت باقیم، و بر آن چشم می ترسم. استادِ شیخ الطائفة یعنی محمد بن محمد بن النعمانی الملقب بالمفید روایت کرده که چهل روز تمام نشده بود که در همان چشمش قرحه پیداشد و نابینا گشت، و دانست که آن جوان حضرت صاحب ــ علیه السلام ــ بوده و او را نشناخته.

و ایضاً[1] روایت است از احمد بن أبی روح که گفت: زنی از اهل دینور مرا به منزل خود طلبید اجابت کردم، و نزد او رفتم گفت: یا بن أبی روح توراز سایر مردمان به زیور دیانت آراسته و به حلیۀ امانت پیراسته می دانم، و می خواهم

→

ذلک عادة الشیعة وقتئذ.

فدفع شیئاً منها إلی ابنه المذکور بالفساد و خرج إلی الحجّ فلّما عاد حکی أنّه کان واقفاً بالموقف فرأی إلی جانبه شابّاً حسن الوجه أسمر اللّون، بذؤابتین مقبــلا علی شأنه في الابتهال والدُّعاء و التضرُّع، و حسن العمل فلمّا قرب نفرالنّاس التفت إليَّ فقال: یا شیخ أما تستحیي ؟ فقلت: من أيِّ شيّ یا سیّدي، قال: یدفع إلیک حجّة عمّن تعلم فتدفع منها إلی فاسق یشرب الخمر، یوشک أن تذهب عینک هذه ــ و أومأ إلی عیني ــ وأما من ذلک إلی الآن علی وجل ومخافة.

وسمع أبوعبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان ذلک قال: فما مضی علیه أربعون یوماً بعد مورده حتی خرج في عینه الّتي أومأ إلیها قرحة فذهبت.

۱ــ بحارج ۵۱ ص ۲۹۵ حدیث ۱۱

روي عن أحمد بن أبي روح قال: وجّهت إليَّ امرأة من أهل دینور فأتیتها فقالت: یابن أبي روح أنت أوثق من في ناحیتنا دیناً و ورعاً و إنّي أُرید أن أُودعک أمانة أجعلها في رقبتک تؤدّیها و تقوم بها، فقلت: أفعل إنشاءالله تعالی فقالت: هذه دراهم في هذا الکیس المختوم لا تحلّه و لا تنظر فیه حتّی تؤدّیه إلی من یخبرک بما فیه، و هذا قرطي یساوي عشرة دنانیر و فیه ثلاث حبّات یساوي عشرة دنانیر، ولي إلی صاحب الزّمان حاجة أُرید أن یخبرني بها قبل أن أسأله عنها، فقلت وما الحاجة؟ قالت: عشرة دنانیر

←

که چیزی بر سبیل ودیعت به تو دهم که محافظت آن را بر ذمّه خود لازم دانی، و به صاحبش برسانی. گفتم: اگر خواست الهی باشد این کاز می کنم. پس کیسه حاضر کرد که پر دراهم و دنانیر بود، و مهر بر آن نهاد و گفت: این کیسه را نمی گشائی و نظر بر آنچه در این است نمی کنی و به آن کسی می رسانی که خبر دهد ترا به آنچه در این کیسه است، و این دست بند که به ده دینار می ارزد دو سه سنگ در میان آن است که در بازار جوهر یان به ده دینار قیمت کرده‌اند، ایضاً به آن حضرت تسلیم می نمائی و مرا حاجتی است، حاجت مرا به خدمت آن سرور عرض می کنی، و جواب وافی اگر میسّر شود، قبل از آمدن خود، به من إرسال می نمائی. گفتم: حاجت تو چیست؟ گفت: ده دینار مادرم در حین عروسی من قرض کرده بود و به من وصیت کرد که آن قرض را أدا نمایم و ألحال فراموش کرده‌ام که مادرم از که قرض نموده، و آن ده درهم را به که باید داد.

استقرضتها أمّي في عرسي لا أدري ممّن استقرضتها ولا أدري إلى من أدفعها فان أخبرک بها فادفعها إلى من يأمرک بها. قال [فقلت في نفسي]: و كيف أقول لجعفربن عليّ، فقلت: هذه المحنة بيني و بين جعفر بن عليّ فحملت المال و خرجت حتّى دخلت بغداد فأتيت حاجز بن يزيد الوشّاء فسلّمت عليه و جلست قال: ألک حاجة؟ قلت: هذا مال دُفع إليَّ لا أدفعه إليک حتّى تخبرني كم هو من دفعه إليَّ؟ فان أخبرتني دفعته إليک، قال: يا أحمد بن أبي روح توجّه به إلى سرّ من رأى فقلت: لا إله إلاّ اللّه لَهذا أجلُّ شيٍّ أردته فخرجت و وافيت سرّ من رأى فقلت: أبدأ بجعفر ثمَّ تفكّرت فقلت: أبدأ بهم فان كانت المحنة من عندهم وإلاّ مضيت إلى جعفر، فدنوت من دارأبي محمّد فخرج إليَّ خادم فقال: أنت أحمد بن أبي روح؟ قلت: نعم، قال: هذه الرقعة اقرأها فإذا فيها مكتوب: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم يابن أبي روح أودعتک عاتكة بنت الديراني كيساً فيه ألف درهم بزعمک، و هو خلاف ما تظنُّ و قد أدّيت فيه الأمانة، ولم تفتح الكيس ولم تدرما فيه، و فيه ألف درهم و خمسون ديناراً، ومعک قرط زعمت المرأة أنّه يساوي عشرة دنانير، صدقت مع الفصّين اللّذين فيه، وفيه ثلاث حبّات لؤلؤ شراؤها عشرة دنانير و تساوي أكثر فادفع ذلک إلى خادمتنا إلى فلانه فانّا قدوهبناه لها، و صر إلى بغداد وادفع المال إلى الحاجز و خذ منه ما يعطيک لنفقتک إلى منزلک، و أمّا عشرة الدنانير ألتي زعمت أنَّ أُمّها استقرضتها في عرسها و هي لا تدري من صاحبها بل هي تعلم لمن هي لكلثوم بنت أحمد و هي ناصبيّةٌ فتحرَّجت أن تعطيها و أحبّت أن تقسمها في أخواتها فأستأذنتنا في ذلک فلتفرّقها في ضعفاء أخواتها. ولا تعودنَّ يا ابن أبي روح إلى القول بجعفر والمحنة له، وارجع إلى منزلک فانَّ عمّک قدمات، وقد رزقک اللّه أهله و ماله فرجعت إلى بغداد، و ناولت الكيس حاجزاً فوزنه فاذافيه ألف درهم و خمسون ديناراً فناولني ثلاثين ديناراً و قال: أُمرت بدفعها إليک لنفقتک فأخذتها و انصرفت إلى الموضع الّذي نزلت فيه و قد جاءني من يخبرني أنَّ عمّي قدمات و أهلي يأمروني بالانصراف إليهم فرجعت فاذا هو قد مات و ورثت منه ثلاثة آلاف دينار و مائة ألف درهم.

پس آن مال را از آن زن گرفتم و متوجه سفر بغداد شدم، و بعد از طی مراحل و قطع منازل به دارالسلام بغدادرسیدم وبه مجلس حاجز بن یزید وشّا در آمدم، و بعد از سلام در خدمت آن عالیمقام نشستم؛ گفت: تو را حاجتی هست؟ گفتم کیسه ای بر سبیل ودیعت نزد منست، و صاحب این مال با من قرار داده که کمیّت و کیفیّت آنچه در این کیسه است، و اسم آن شخص که ارسال داشته بشنوم، و آن را تسلیم نمایم، اگر تو مرا خبر دهی به خصوصیت این مال به تو تسلیم می کنم حاجز گفت: مأمور به أخذ این مال نیستم، و قبل از آمدن تو رقعه ای از حضرت صاحب الزّمان ـ علیه السّلام ــ به من رسیده که چون احمد بن روح نزد تو آید، او را با خود به جانب سرّمن رأی بیاور. گفتم: سبحان الله، مقصود و مطلوب من همین بود. پس به موافقت حاجز به بلده فاخره سرّمن رای بر آمدم، و بر در سرای حضرت امام حسن عسکری ــ علیه السلام ــ حاضر شدم و حاجز به امر آن حضرت مراجعت نمود. آنگاه خادمی بیرون آمد و متوجه من شد و گفت: احمد بن ابی روح توئی؟ گفتم: بلی. رقعه ای به من داد و گفت این نامه را بخوان. چون آن مکتوب سعادت مصحوب را گشودم نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحیم یا بن ابی روح به ودیعت به تو داده عاتکه بنت دیرانی کیسه ای راکه به اعتقاد تو در آن کیسه هزار درهم است، و حال آنکه غیر آنست که تو گمان داری و به امانت به تو داده بود و مقرر داشته که همیان را نگشائی و نظر بر آن چیزی که در آن کیسه است نکنی، و آنچه در آن کیسه است هزار درهم است و پنجاه دینار، و با تو قطعه ای از زیور زنان است ــ و بعضی نقل کرده اند که فرمود با تو گوشواره ای است ــ که بنت دیرانی گمان کرده بود که به ده دینار می ارزد، بلی راست گفته با آن دو نگین که بر آن قطعه حلی نشانیده اند به ده دینار می ارزد، و ایضاً سه دانه مروارید در آن قطعه هست که به ده دینار خریده شده لیکن الحال زیاده از آن می ارزد که خریده بود، باید که آن قطعه زرینه را به فلان خادمهٔ ما دهی، که ما آن را به او بخشیده ایم و بعد از آن متوجه بغداد گردی، و کیسهٔ دراهم و دنانیر را آنجا به حاجز بن یزید وشّا تسلیم نمائی، و آنچه به جهت خرجی راه به تو عطا نماید قبول کنی، و چون به دیار خود رسی عاتکه بنت دیرانی را بگوی، که: آن ده دینار که مادرت قرض کرده بود و در عروسی تو خرج نمود والحال فراموش کرده که از که قرض کرده بود و یقین بدان

که آن ده دینار از دختر احمد است، و او ناصبیّه بود و مرد او را رخصت است از جانب ما، اگر خواهد آن ده دینار را به بران[1] آن ناصبیه تقسیم کند، ای پسر أبی روح باید که دیگر اظهار محبّت جعفر نکنی، و به قول او عمل ننمائی، و بشارت باد تو را به آن که عمر نام دشمن تو مرد، و مال و زن او نصیب تو خواهد شد.

پس بنا بر امر آن حضرت متوجه بغداد شدم و در آن ساعت که به دارالسلام بغداد رسیدم به خدمت حاجز بن یزید رفتم و آن صرّه را تسلیم او کردم، چون تعداد نمود هزار درهم بود و پنجاه، و سی دینار را بمن داد و گفت: حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الرَّحمن بمن امر کرده که این مبلغ را به جهت مایحتاج تو در این سفر به تو دهم. پس دینارها را از حاجز گرفتم، و او را وداع کرده از بغداد متوجه بلاد خود شدم، و در همان ساعت که به خانه خود رسیدم، شخصی به من خبر داد که عمر که دشمن تو بود از این دار فنا به دار بقا واصل شد، و بعد از مدت چهار ماه زوجهٔ عمر با تجمّل بسیار و مال بیرون از حساب و شمار به نکاح من در آمد، و بعد از ارتباط و اختلاط من با آن زن سه هزار و صد هزار درهم به من واصل گردید.

و ایضاً[2] روایت است که: ابو عقیل بن عیسی بن نصر، که علی بن زیاد ضمیری[3] عریضه مصحوب آن اموالی ارسال داشته بود و از ملا زمان آستانِ ملایک آشیانِ رضوان پاسبان، استدعای کفن نموده؛ رقعه در جواب به او رسانیدند مضمونش آنکه:

الحال تو را به کفن احتیاج نیست، چون مدّت عمر تو به هشتاد رسد، در آن وقت ترا احتیاج خواهد شد.

چون عمر علی بن زیاد به هشتاد رسید از ملازمان حضرت صاحب الزّمان ــ علیه السلام ــ شخصی کفن به او داد و بعد از وصول کفن علی بن زیاد به جوار رحمت مالک ذوالمنن واصل شد.

۱ ــ در متن چنین است لیکن از اصل بر میآید که «دختران» باشد و شایدهم «برّان» به معنای نیکان باشد.

۲ ــ غیبت شیخ ص ۱۷۲ و اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۸۵ حدیث ۲۶

۳ ــ در اصل صیمری است:

و بهذا الإسناد عن علی بن محمّد عن أبی عقیل عیسی بن نصر قال کتب علیُّ بن زیاد الصّیمری یلتمس کفناً فکتب إلیه إنّک تحتاج فی سنة ثمانین، فمات فی سنة ثمانین و بعث إلیه بالکفن قبل موته

در اخبار صحیحه مذکور و در کتب مستور است که، در زمان غیبت صغری توقیعات از نزد حضرت صاحب الزمان علیه صلوات اللّه الملک المنّان بیرون می آمد، و جمعی مخصوص به اظهار آن توقیعات بودند، و به امر آن حضرت آن توقیعات عظیم البرکات را به بسیاری از شیعیان آن سرور انس و جان می نمودند، و خلق را از منهیات تحذیر، و بر او امر تحریص می فرمودند، و جمیع مصالح عباد از توقیعات آن کعبه ارباب سِداد معلوم می بود، و هر یک از توقیعات آن حضرت معجزه بود، و آن بسیار است و این مختصر را گنجایش مجموع آن نیست قلیلی از آن مستطور گشت.

و ایضاً[1] روایتست از شیخ مفید از ابی عبداللّه صفوانی، که گفت: به صحبت با سعادت قاسم بن علا رسیدم، و از مواعظ و نصایح او مستفید گردیدم، عمرش به صد و هیجده رسیده بود، و تا زمان هشتاد سالگی صحیح العینین بود، و ملازمت مجلس حضرات عسکر یین ــ علیهما السلام ــ می نمود، و قبل از آنکه دیدهٔ ظاهرش از علت عمی متغیر گردد یک سال با او حج کردم و بعد از مراجعت

۱ ــ غیبت شیخ ص ۱۸۸ و بحارج ۵۱ ص ۳۱۳ ح ۳۷

أخبرني محمّد بن محمّد بن النعمان و الحسين بن عبيداللّه عن محمّد بن احمد الصفواني ــ رحمه اللّه ــ قال: رأيت القاسم بن العلاء و قد عمر مائة سنة و سبع عشرة سنة منها ثمانون سنة صحيح العينين، لقي مولانا ابا الحسن و ابا محمّد العسكريين عليهما السلام و حجب بعد الثمانين وردت عليه عيناه قبل وفاته بسبعة ايام، و ذلک اني كنت مقيماً عنده بمدينة الران من أرض آذر بايجان و كان لا تنقطع توقيعات مولانا صاحب الزمان ــ عليه السلام ــ على يد أبي جعفر محمّد بن عثمان العمري و بعده على أبي القاسم بن روح ــ قدس اللّه روحهما ــ فانقطعت عنه المكاتبة نحواً من شهرين فقلق ــ رحمه اللّه ــ لذلک فبينا نحن عنده نأكل إذ دخل البوّاب مستبشراً فقال له فيج العراق لا يسمىّ بغيره فاستبشر القاسم و حول وجهه الى القبلة فسجد ودخل كهل قصير يرى أثر الفيوج عليه و عليه جبة مصرية، و في رجله نعل محاملي، و على كتفه مخلاة، فقام القاسم فعانقه و وضع المخلاة عن عنقه، و دعا بطشت و ماء فغسل يده و أجلسه الى جانبه فاكلنا و غلسلنا أيدينا، فقام الرجل فاخرج كتابا افضل من النصف المدرج فناوله القاسم فاخذه و قبله و دفعه الى كاتب له يقال له ابن أبي سلمة فاخذه أبو عبداللّه ففضه و قرأه حتى احس القاسم بنكاية فقال: يا ابا عبداللّه خير، فقال: خير فقال: و يحک خرج في شئ فقال ابو عبداللّه: ماتكره فلا، قال القاسم: فما هو؟ قال نعي الشيخ الى نفسه بعد ورود هذا الكتاب باربعين يوماً، وقد حمل اليه سبعة اثواب فقال القاسم: في سلامة من ديني؟ فقال في سلامة من دينک، فضحک ــ رحمه اللّه ــ فقال: ما اؤمل بعد هذا العمر، فقال الرجل الوارد فاخرج من مخلا ته ثلاثة ازر و حبرة يمانية حمراء و عمامة و ثوبين و منديلا فاخذه القاسم، و كان عنده قميص خلعه عليه مولانا الرضا أبوالحسن ــ عليه السلام ــ و كان له صديق يقال له عبدالرحمن بن محمّد البدري، و كان شديد النصب، و كان بينه و بين القاسم ــ نضر اللّه

⟵

در یکی از شهرهای آذربایجان اکثر أحیان در خدمت او می بودم، و در جمیع حالات توقیعات حضرت صاحب الزمان ــ علیه السلام ــ ازو منقطع نمی شد، مدتی مدید به دست ابی جعفر عمری توقیع آن حضرت واصل می گردید و بعد از آن به وساطت ابی القاسم بن روح توقیع می رسید، تا آن که مدت دو ماه منقطع شد. قاسم بن علاء رحمه اللّه، از انقطاع توقیعات به غایت متحیر می بود، روزی بوّاب در آمد و بشارت آورد که الحال قاصد فرخنده فالی از جانب آن کعبهٔ اقبال رسید، شیخ قاسم بن عــلاده سجده شکر بجای آورد و به استقبال قاصد متوجه گردید، قبل از آنکه از خانه بیرون آید مردی پست بالا در سن کهولت جبّه مصری در بر کرده و نعلین عربی پوشیده و توبره بر دوش گرفته، به مجلس شیخ قاسم در آمد، و شیخ بعد از مصافحه و معانقه توبره را از دوش قاصد فرو گرفت و طشت و ابریق طلبید تا قاصد دست و روی از گرد راه بشست، و او را در پهلوی خود نشانید بعد از آن سفره حاضر کردند و شیخ و حضار با قاصد طعام خوردند چون از طعام دست شستند، قاصد برخواست و توقیع همایون، و نامهٔ میمون حضرت

←

وجهه ــ مودة في امور الدنيا شديدة، وكان، القاسم يوده، و قد كان عبدالرحمن وافى الى الدار لاصلاح بين أبي جعفر بن حمدون الهمداني و بين ختنة ابن‌قاسم، فقال القاسم لشيخين من مشايخنا المقيمين معه أحدهما يقال له ابوحامدبن عمران المفلس والآخر ابوعلى بن جحدر أن اقرئا هذا الكتاب عبدالرحمن بن محمّد فاني أحب هدايته وارجو يهديه اللّه بقراءة هذا الكتاب، فقالاله اللّه اللّه اللّه فان هذا الكتاب لايحتمل مافيه خلق من الشيعة فكيف عبدالرحمن بن محمّد، فقال أنا اعلم أني مفش لسر لايجوز لي اعلانه لكن من محبتي لعبدالرحمن بن محمّد و شهوتي أَن يهديه اللّه عزوجل لهذا الأمرهوذا، أقرئه الكتاب، فلما مرذلک اليوم، وكان يوم الخميس لثلاث عشرة خلت من رجب ــ دخل عبدالرحمن بن محمّد وسلم عليه فاخرج القاسم الكتاب فقال له اقرء هذا الكتاب وانظر لنفسک فقرأعبدالرحمن الكتاب فلما بلغ الى موضع النعي رمى الكتاب عن يده وقال للقاسم: يابامحمّد اتق اللّه فانک رجل فاضل في دينک متمكن من عقلک واللّه عزوجل يقول: (وما تدري نفس ماذاتكسب غداًوماتدري نــفــس بــأي أرض تــمــوت) وقال: (عالم الغيب لايظهر على غيبه أحداً) فضحک القاسم وقال له أتم الآية (إلامن ارتضى من رسول) ومولاي ــ عليه السّلام ــ هوالرضا من الرسول، وقال: قدعلمت أنک تقول هذا ولكن أرخ اليوم فان أناعشت بعد هذااليوم المورّخ في هذا الكتاب فاعلم أني لست على شئ، و إن انامت فانظر لنفسک، فورخ عبدالرحمن اليوم وافترقوا، وحمّ القاسم يوم السّابع من ورود الكتاب واشتدّت به فى ذلک اليوم العلة، واستند في فراشه الى الحائط، وكان ابنه الحسن بن القاسم مدمناً على شرب الخمر، وكان متزوجاً الى أبى عبداللّه بن حمدون الهمداني وكان جالساً ورداؤه مستورعلى وجه في ناحية من الدار وابو حامد في ناحية، و ابو جعفر بن جحدر و انا و جماعة من اهل البلد نبكي إذا اتكى القاسم على يديه الى خلف و جعل يقول: يا محمّد يا علي يا حسن يا حسين يا موالي كونوا شفعائي الى اللّه‌عزوجل ، و قالها

←

صاحب الزّمان ــ علیه السّلام ــ را بیرون آورد پس شیخ قاسم (ره) مکتوب سعادت مصحوب را از قاصد گرفته بوسید، و بر فرق سر نهاد و بعد از آن به کاتب خود داد که او را ابوعبداللّه ابن ابی سلمه می گفتند، و کاتب فرمان الاذعان را از شیخ گرفته گشود، و بعد از خواندن گریه و زاری و بیتابی و بیقراری بسیار نمود، و دم بدم بر بکاء و حزن می افزود. شیخ قاسم چون احساس گریهٔ کاتب نمود گفت: یا أبا عبداللّه خیر است. گفت: ای شیخ تو را خیر است و مرا مکروه. شیخ گفت: چه چیز تواند بود که مرا خیر باشد و تو را مکروه نماید؟ گفت: ای شیخ مضمون این مکتوب به صدیق مشحون، آنست که بعد از وصول مکتوب به چهل روز ترااز شربت «**کلّ نفس ذائقة الموت**[1]» جرعهٔ ممات می باید نوشید، و از جامهٔ «**کلّ من عَلَیها فان**[2]» خلعت فوت می باید پوشید، چون هفت روز از ورود این نامهٔ

⟵

الثانية، و قالها الثالثة، فلما بلغ في الثالثة يا موسى يا عليّ تفرقعت أجفان عينيه كما يفرقع الصبيان شقائق النعمان وانتفخت حدقته، و جعل يمسح بكمه عينيه و خرج من عينيه شبيه بماء اللحم مدّ طرفه الى ابنه فقال يا حسن الي يابا حامد يابا علي الي، فاجتمعنا حوله و نظرنا الى الحدقتين صحيحتين، فقال له ابو حامد تراني وجعل يده على كل واحد منا و شاع الخبر في الناس و العامة، وانتابه الناس من العوام ينظرون اليه و ركب القاضي اليه وهوابوالسائب عتبة بن عبداللّه المسعودي و هو قاضي القضاة ببغداد فدخل عليه فقال له: يابا محمّد ماهذا الذي بيدي وأراه خاتماً فصة فيروزج فقربه منه فقال عليه ثلاثة اسطر فتناوله القاسم ــ رحمه اللّه ــ فلم يمكنه قراءته و خرج الناس متعجبين يتحدثون بخبره، والتفت القاسم الى ابنه الحسن فقال له: إن اللّه منزلك منزلة و مرتبك مرتبة فاقبلها بشكر، فقال له الحسن يا أبه قد قبلتها، قال القاسم على ماذا؟ قال: على ماتأمرني به يا أبه، قال: على أن ترجع عما أنت عليه من شرب الخمر، قال الحسن يا أبه وحق من أنت في ذكره لأرجعن عن شرب الخمر ومع الخمر أشياء لا تعرفها، فرفع القاسم يده الى السماء و قال اللهم ألهم الحسن طاعتك و جنبه معصيتك ثلاث مرات، ثم دعا بدرج فكتب وصيته بيده ــ رحمه اللّه ــ و كانت الضياع التي في يده لمولانا وقف وقفه أبوه وكان فيما أوصى الحسن أن قال: يا بنى إن اهلت لهذا الأمر ــ يعنى الوكالة لمولانا ــ فيكون قوتک من نصف ضيعتي المعروفة بفرجيذه، و سائرها ملک لمولاي، وإن لم تؤهل له فاطلب خيرک من حيث يتقبل اللّه، و قبل الحسن وصيته على ذلک، فلما كان في يوم الأربعين و قد طلع الفجر مات القاسم ــ رحمه اللّه ــ فوافاه عبدالرحمن يعد وفي الأسواق حافياً حاسراً و هو يصيح: واسيداه، فاستعظم الناس ذلک منه وجعل الناس يقولون ما الذي تفعل بنفسک، فقال اسكنوا فقد رأيت مالم تروه وتشيع و رجع عما كان عليه و وقف الكثير من ضياعه، و تولى ابو علي بن جحدر غسل القاسم و ابو حامد يصب عليه الماء، و كفن في ثمانية اثواب على بدنه قميص مولاه أبي الحسن و ما يليه السبعة الأثواب التي جاءته من العراق، فلما كان بعد مدة

⟵

۱ ــ انبیاء /۳۵
۲ ــ رحمن /۲۶

عاقبت محمود بگذرد، مریض گردی، و چون هفت روز به چهل روز موعود بماند علت عمی از دیدهٔ ظاهر تو مرتفع گردد، و تیرگی روزنه قصر حیات به نور بصارت مبدّل شود. شیخ (ره) پرسید که در این نامه به سلامت دین من اشارتی واقع شده؟ کاتب گفت: بلی صریحاً بشارتی مذکور گردیده. پس شیخ بی اختیار خندید، و به غایت مبتهج و مسرور گردید، و قاصد سه إزار و یک حَبر یمانی سرخ رنگ، و عمامه و دو جامه و مندیلی بیرون آورد و شیخ أسباب مذکور را گرفت، و با پیراهنی که حضرت امام علی نقی ــ علیه السلام ــ بعد از آنکه مدتی بر بدن مطّهر پوشیده به شیخ داده بود، ضمّ کرد و بعد از آن ترتیب کفن از برای خود نمود، و گفت بعد از این هیچ چیز مرا خوب‌تر و هیچ نعمتی مرغوب‌تر از وداع این دارفانی، و خروج از این سرای بی‌بقا نیست. حضار مجلس همه گریان شدند، و بر مفارقت شیخ متأسف گشتند.

در أثنای این حال مردی که او را عبدالرَّحمن بن محمد شیزی می گفتند به مجلس در آمد و این عبداللّه ناصبی بود و کمال تعصّب و نهایت غلّو و غلظت در آن طریقه نا مرضیّه داشت، و او را سابقه آشنائی به سبب امور دنیائی با شیخ بود. چون عبدالرَّحمن به مجلس در آمد، شیخ به کاتب فرمود تا آن مکتوب سعادت مصحوب را بر او بخواند. حضار گفتند ای شیخ این مرد ناصبی است، او رااز امثال این معجزات چه حظّ؟ شیخ گفت: راست می گوئید که او از اهل سنت است، اما امید من به کرم الهی و روحانیت حضرت رسالت پناهی آنست که، نصیحت من در او تأثیر کند و از شنیدن این صحیفه شریفه هدایت پذیر گردد. پس ابو عبداللّه توقیع رفیع حضرت صاحب الزمان ــ علیه السلام ــ بر عبدالرّحمن خواند، چون به اخبار موت شیخ رسید، عبدالرَّحمن گفت: ای شیخ تو مردی از اهل علم و فضل باشی عجب می دارم که اعتقاد به امثال این سخنان می کنی، و در قرآن مجید و فرقان حمید خواند که حقتعالی فرمود: «**ما تدری نفس ماذا تکسب غداً و ماتدری نفس بایّ أرض تموت**[1]» وجای دیگر گفته: «**عالم الغیب فلا یظهر**

⟵

یسیرة ورد کتاب تعزیة علی الحسن من مولانا ــ علیه السّلام ــ في آخره دعاء، ألهمک اللّه طاعته و جنبک معصیته، و هو الدعاء الذي کان دعا به أبوه، و کان آخره قد جعلنا اباک إماماً لک و فعاله لک مثالا.

علی غیبه أحداً[1]»، چون عبدالرَّحمن مضمون این آیات را به طریق حجّت و برهان بیان نمود، شیخ فرمود که تتمّه همین آیه وافی هدایت، جواب تست که فرموده: «**الاّ من ارتضی من رسول**» و مولا و صاحب من آن مرضی از جانب رسول است، که ملک علاّم در کلام واجب الأحترام خود یادکرده، ای عبدالرَّحمن تو می دانی که مرض و صحّت و حیات و ممات ازامور اختیاری نیست، اگر خواهی که صدق مضمون این مکتوب سعادت اسلوب بر تو ظاهر گردد، تاریخ را محافظت کن، و هر یک از حادثات که در این مکتوب مذکور شده مثل ابتدای مرض من در روز هفتم، از ورود این نامهٔ محمود، و روشن شدن چشم من که مدت بیست و هفت سال است که نور باصره از خانهٔ چشمم مفارقت نموده، و وفات من در روز چهلم از وصول این توقیع رفیع، جمیع را ملاحظه کن، اگر خلاف ظاهر گردد به یقین بدان که مدار اعتماد ما بر کذب و افتراء و بناء روایات و حکایات ما بر دروغ و دغا بوده، و اگر بتمامها آن بلا زیادةٍ و نقصان مطابق خبر واقع شود، باید که خود را بعد از ظهور این چند دلالت، از طریق ضلالت باز داری و بر کمالات و فضائل و معجزات و دلائل اهل بیت رسالت شک نیاوری.

و بعد از آنکه شیخ سخن خود را تمام کرد، حضّار متفرّق شدند و شیخ در روز هفتم در تب شد. پس از چند روز مرض اشتداد یافت و در وقتی که با جمعی کثیر به طریق عیادت به مجلس شیخ حاضر شده بودیم، ناگاه قطره‌ای چند آب از چشم شیخ روان گردید، و علت عمی بالکیله مرتفع گشت. پس شیخ پسرش را گفت: ای حسن نزدیک‌تر بیا و چشمان مرا که قبل از این به مدت مدید و عهدی بعید نابینا بود، و الحال در کمال نور و ضیاء است، مشاهده نما. پس حضار جمیع ملاحظه کردند که حدقتین شیخ در غایت صحّت و صفاست. و این خبر شایع شد و مردم بعد ازوقوع این دلالت واضحه مکرّر به خدمت شیخ می‌آمدند و تعجب می نمودند چنانچه روزی ابوالسایب عتبة بن عبدالله مسعودی که اقضی القضاة بغداد بود به مجلس شیخ آمد، و به جهت امتحان دست خود را برابر شیخ داشت و سؤال کرد که این چیست و انگشترش را بشیخ نمود، شیخ گفت: خاتم نقره است که نگین فیروزه دارد، و بر آن سه سطر منقوش شده لیکن به طریق خواندن معرفت ندارم. آنگاه شیخ چون پسرش را در میان سرای خود دید گفت: «اللهم

ألهم الحسن طاعتک و جنّبه معصیتک» و سه نوبت این کلمات را تکرار نمود، و دوات و قلم و کاغذ طلبید و به دست خود وصیت نامه نوشت، و در باب بعضی از ضیاع و عقار که تصرف او در آن، به وکالت حضرت صاحب الزّمان علیه الصّلوة و السّلام بود، که والد ماجد آن حضرت، امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه، به آن حضرت وقف کرده بود، به پسرش حسن وصیت کرد، و بر محافظت آن مبالغه نمود، و بعد از ادای وصیت مترصّد امر الهی می بود تا آن که روزچهلم داعی حق را اجابت نمود، و از خُم خانهٔ «کل شیئی سیفوت» جرعه چشید و متاع حیات از این سرای غرور به دار السرور کشید ـــ رحمة اللّه علیه ـــ و چون عبدالرّحمن بر وقوع این حالات مطلع گردید، به جز از اعتقاد به حقّیت آن کعبه ارباب سداد چاره ندید و خود را در ما صدق «یهدی اللّه لِنوره مَن یشاء»[1] داخل گردانید و از شیعیان خُلّص و معتقد آن خالص گردید.

راوی گوید که: شیخ قاسم بن علا ـــ رحمه اللّه تعالی ـــ در صباح روز چهلم از ورود آن مکتوب سعادت مصحوب فوت شد، وعبدالرَّحمن بن محمد شنیری را دیدم که به تشیع جنازه شیخ قیام نموده بود، و از کمال حسرت اندوه فریاد می کرد و می گفت: یا سیداه مرا بی تو حیات به چه کار آید، و از زندگانی مرا در مفارقت تو عار آید.

چون مردمان تحسّر عبدالرَّحمن را بر فوت شیخ دیدند، و امثال این سخنان بر سبیل تعزیت ازو شنیدند به غایت متعجب گردیدند. عبدالرَّحمن گفت: ای مردمان بر تحسّر من که نسبت به شیخ قاسم بن علا واقع شده تعجب می نمائید، زیرا که آنچه من از حرمت او به خدمت حضرت صاحب الأمر ـــ علیه السّلام ـــ دانسته‌ام شما ندانسته‌اید، و بعد از اندک فرصتی کتابتی از حضرت صاحب الزمان به پسر شیخ قاسم بن علا رسید که نامش حسن بود، مضمونش آن که:

بشارت باد ترا که که حق سبحانه و تعالی دعای پدرت را در حق تو اجابت نموده، ترا به طاعت خود ملهم گردانید، و به الطاف ربّانی جمیع منهیّات و نامشروعات بر دل تو مکروه و ممنوع گردید.

(الحديث الرّابع عشر[1])

حدّثنا محمد بن أبی عمیر (رض) عن غیاث بن إبراهیم، عن أبی عبدالله، عن أبیه محمد بن علی، عن أبیه علی بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علی، علیهم السلام، قال: سُئل امیرالمؤمنین ــ علیه السلام ــ عن معنی قول رسول الله، صلی الله علیه و آله: «انّی تارک فیکم[2] الثّقلین کتاب الله و عترتی» مَن العترة؟ فقال: انا والحسن و الحسین و الائمة التسعة من ولد الحسین، تاسعهم مهدّیهم[3] لا یفارقون کتاب الله عزّوجلّ و لا یفارقوهم حتی یردوا علی رسول الله حوضه.

یعنی: حضرت امام حسین ــ علیه السّلام فرمود که: از حضرت امیرالمؤمنین ــ علیه السلام ــ پرسیدند: از معنی قول رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، که فرمود: «انی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی» کیستند عترت؟ حضرت امیرالمؤمنین ــ علیه السلام ــ فرمود: عترت منم و حسن و حسین و نه إمام از فرزندان حسین، که نهم ایشان مهدّی ایشان است، جدا نمی شود از کتاب

۱ ــ کمال الدین ص ۲٤۰ حدیث ٦٤ و معانی الاخبار ص ۹۰ حدیث ٤

۲ ــ در اصل: إنی مخلّف فیکم

۳ ــ در اصل: مهدیهم و قائمهم

ذکر الثعلبی فی تفسیر حمعق باسناده قال: السین سناء المهدی (ع) والقاف قوة عیسی حین ینزل فیقتل النصاری و یخرب السیع [م]

خدای عزّوجلّ و کتاب خدا از ایشان جدا نمی‌شود تا وارد شوند به رسول خدا در حوض او، یعنی **حوض کوثر.**

ابن بابو یه (ره) در کتاب کمال الدین حدیث «انی تارک فیکم اثقلین» را به اسانید بسیار روایت کرده[1] و مضبوط است آن حدیث صحیح، که از احادیث متواتره است در کتابهای دیگر. و السّلام.

۱ ــ کمال‌الدین ج ۱ ص ۲۴۱

(الحديث الخامس عشر[1])

قال الشیخ الفقیه عماد الدّین ابوجعفر بن بابویه (ره) فی کتاب کمال الدین: حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی، قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبیه عن بسطام بن مرة، عن عمرو بن ثابت، قال: قال علی بن الحسین سیّد العابدین: من ثبت علی موالاتنا فی غیبة قائمنا أعطاه اللّه عزّوجلّ أجر ألف شهید، مثل شهدا بدر و اُحد.

یعنی: حضرت زین العابدین ــ علیه السّلام ــ فرمود که: هر که ثابت باشد بر دوستی ما در زمان غایب بودن قائم ما، حضرت حقّ سبحانه و تعالی مزد و أجر هزار شهید مثل شهیدان بدر و اُحد عطا می کند او را. و السلام علی من ألهمه اللّه بالتقوی و الطّاعة.

و ایضاً محمد بن یعقوب کلینی (ره) روایت کرده است[2] از یکی از لشگریان خلیفه عباسی که گفت: من همراه بودم که سیماء غلام خلیفه به سر من رای آمد و درِ خانه حضرت امام حسن عسکری ــ علیه السلام ــ را شکست بعد از

۱ ــ کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۷
۲ ــ کافی ج ۱ ص ۳۳۱

علی بن محمّد، عن علیّ بن قیس، عن بعض جلاوذة السواد قال: شاهدت سیماء آنفاً بسرّ من

فوت آن حضرت ــ علیه السلام ــ پس حضرت صاحب الأمر، صلوات اللّه علیه، ازخانه بیرون آمد، و طبرزینی در دست مبارک داشت به سیماء گفت که: چه می کنی در خانهٔ من؟ سیماءبر خود بلرزید و گفت: جعفر کذّاب می گفت که از پدرت فرزندی نمانده است، اگر خانه از تست ما بر می گردیم! پس از خانه بیرون آمدیم.

علی بن قیس راوی حدیث گوید که: یکی از خادمان خانهٔ حضرت بیرون آمد، من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است؟ گفت: کی تو را خبر داد؟ گفتم: یکی از لشگریان خلیفه. گفت: هیچ خبر در عالم مخفی نمی ماند.

و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند[1] که: احمد بن إسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری ــ علیه السلام ــ بود، سعد بن عبداللّه را که از ثقات اصحابست با خود به خدمت آن حضرت که از مسئله چند می خواست سئوال کند[2] سعد بن عبداللّه گفت که: چون به در دولت سرای آن حضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم. احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود، و در همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی ازشیعیان مهر زده به خدمت حضرت فرستاده بود، و چون به سعادت ملازمت رسیدیم، در دامن آن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال، و در سرش دو کاکل بود و نزد آن حضرت گوئی از طلا بود به شکل انار که بنگین های زیبا و جواهر گرانبها مرصع کرده بودند، و یکی از اکابر بصره به هدیه برای آن حضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابتی می فرمود و چون آن طفل مانع می شد، آن گوی را می انداخت که طفل از پی آن می رفت و خود کتابت می فرمود؛ چون احمد همیان را گشود و نزد

⟵

رأی و قد کسر باب الدّار، فخرج علیه و بیده طبرزین فقال له: ما تصنع في داري؟ فقال سیماء: إنّ جعفراً زعم أباک مضی ولاولدله، فإن کانت دارک فقد انصرفت عنک، فخرج عن الدّار قال عليٌّ بن قیس: فخرج علینا خادم من خدم الدّار فسألته عن هذا الخبر فقال لی: من حدّثک بهذا؟ فقلت له: حدّثني بعض جلاودة السواد، فقال لی: لایکاد یخفی علی النّاس شیئ.

۱ ــ کمال الدین ج ۲ ص ۴۵۷، مؤلف روایت سعدبن عبداللّه را بطور مختصر در صفحات پیش آورده بود ، لیکن این قسمت نیز که آورده بخشی دیگر از آن می باشد.

۲ ــ ظاهراً کلمهٔ «برد» در جمله افتاده است.

آن حضرت گذاشت حضرت به آن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه های شیعیان تو است بگشا و متصرّف شو! آن طفل یعنی حضرت صاحب ــ علیه السلام ــ گفت: ای مولای من آیا جایز است که من دست ظاهر خود را دراز کنم به سوی مال های حرام؟ پس حضرت عسکری ــ علیه السلام ــ فرمود: ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیانست، تا حضرت صاحب الزّمان حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند. پس احمد یک کیسه را بیرون آورد، حضرت فرمود: این از فلان است در فلان محله قم می باشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر به او میراث رسیده بوده و فروخته است، و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است، و از کرایه دکان سه دینار است. حضرت امام حسن ــ علیه السلام ــ فرمود که: راست گفتی ای فرزند، بگو که چه چیز در میان این ها حرام است تا بیرون کند فرمود که: در این میان یک اشرفی هست به سکهٔ ری که به تاریخ فلان زده‌اند، و تاریخش بر آن نقش است ونصف نقش محو شده است، و یک دینار مقراض شدهٔ ناقصی هست که یک دانک و نیم است، و حرام در این کیسه همین دو دینار است، و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه، او را نزد جولائی که از همسایگانش بود، مقدار یک من و نیم ریسمان بود، و مدتی بر این گذشت و دزد آن را ربود و آن مرد چون گفت که این را دزد برد تصدیقش نکرد، و تاوان از او گرفت. ریسمانی باریک‌تر از آن که دزد برده بود به همان وزن به او داد که آن را بافتند و فروخت، و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار به همان علامتها که حضرت صاحب الامر ــ علیه السلام ــ فرموده بود پیدا شد، برداشت و باقی را تسلیم نمود؛ پس صرّه دیگر بیرون آورد، حضرت صاحب علیه السّلام فرمود که: این مال فلان است که در فلان محله قم می باشد، و پنجاه اشرفی در این صرّه است و ما دست به این دراز نمی کنیم. پرسید که چرا؟ فرمود که: این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصّهٔ خود را زیاده کیل کرد و گرفت، و مال آنها در آن میان است حضرت امام حسن ــ علیه السلام ــ فرمود که:

راست گفتی ای فرزند. پس به احمد گفت که: این کیسه ها را بردار و وصیت کن که به صاحبانش برسانند، که ما نمی خواهیم و اینها حرامست تا آنکه

همه را به این نحو تمیز فرمود، و چون سعد بن عبدالله خواست مسائل خود را بپرسد، حضرت عسکری علیه‌السّلام فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه بخواهی، و اشاره به حضرت صاحب ــ علیه‌السّلام ــ فرمود. پس جمیع مسائل مشکل را پرسید، و جواب های شافی شنید و بعضی از سئوالها که از خاطرش محو شده بود، حضرت از باب اعجاز به یادش آورد، وجواب فرمود و حدیث طولانی است.

قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولو یه استاد شیخ مفید (ره) روایت کرده است که[1] چون قرامطه ــ اعنی اسماعیلیه ملاحده ــ کعبه را خراب کردند و حجرالاسود را به کوفه آورده، در مسجد کوفه نصب کردند، در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را به کعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند، به امید ملاقات حضرت صاحب ــ علیه السلام ــ در آن سال اراده حج کردم، زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی به غیر معصوم و امام زمان نصب نمی کند، چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت ــ صلی الله علیه و آله ــ که سیلاب کعبه را خراب کرد، حضرت رسول صلی الله‌علیه‌وآله آنرا نصب کردند، و در زمان حجّاج که کعبه را برسر عبدالله

۱ ــ بحار ج ۵۲ ص ۵۸ حدیث ۴۱

روي عن أبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولو يه قال: لمّا وصلت بغداد في سنة سبع و ثلا ثين للحجّ و هي السنة الّتي ردَّ القرامطة فيها الحجر إلى مكانه من البيت، كان أكبر همّي من ينصب الحجر؟ لأنّه مضى في أثناء الكتب قصّة أخذه و [أنّه] إنّما ينصبه في مكانه الحجّة في الزّمان كما في زمان الحجّاج وضعه زين العابدين عليه السلام في مكانه واستقرَّ، فاعتللت علّة صعبة خفت منها على نفسي ولم يتهيّأ لي ما قصدته فاستنبت المعروف، بابن هشام و أعطيته رقعة مختومة أسأل فيها عن مدّة عمري و هل يكون الموتة في هذه العلّة أم لا وقلت: همّي إيصال هذه الرُّقعة إلى واضع الحجر في مكانه و أخذ جوابه و إنّما أندبک لهذا، قال فقال المعروف بابن هشام: لمّا حصلت بمكّة و عزم على إعادة الحجر بذلت لسدنة البيت جملة تمكّنت معها من الكون بحيث أرى واضع الحجر في مكانه فأقمت معي منهم من يمنع عنّي ازدحام النّاس فكلّما عمد إنسان لوضعه اضطرب و لم يستقم فأقبل غلام أسمر اللّون حسن الوجه فتناوله و وضعه في مكانه فاستقام كأنّه لم يزل عنه، و علت لذلک الأصوات فانصرف خارجاً من الباب، فنهضت من مكاني أتبعه وأدفع الناس عنّي يميناً و شمالاً حتّى ظنَّ بي الاختلاط في العقل، والنّاس يفرجون لي و عيني لا تفارقه، حتّى انقطع عن الناس فكنت أسرع الشدَّ خلفه و هو يمشي على تؤدة السير و لا أُدركه.

فلمّا حصل بحيث لا أحد يراه غيري وقف والتفت إليَّ فقال: هات مامعک فناولته الرُّقعة فقال من غير أن ينظر إليها: قل له: لا خوف عليک في هذه العلّة و يكون ما لابدَّ منه بعد ثلا ثين سنة، قال: فوقع عليَّ الدّمع حتّى لم أُطق حراكاً و تركني وانصرف.

زبیر خراب کرد، چون خواستند بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت، تا آنکه حضرت زین العابدین علیه السلام آن را بجای خود گذاشت و قرار گرفت. لهذا درآن سال متوجه حج شدم و چون به بغداد رسیدم، علت صعبی مرا عارض شد که برجان خود ترسیدم، و نتوانستم به حج روم. پس نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام می گفتند، و عرضه به خدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم، و درآن عرضه سؤال کرده بودم که عمر من چندسال خواهد بود، و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه؟ و ابن هشام را گفتم مقصود آنست که این رقعه را بدهی به دست کسی که حجر را بجای خود بگذارد، و جوابش را بگیر، و تو را از برای همین کار می فرستم.

ابن هشام گفت که: چون داخل مکّه مشرّفه شدم مبلغی به خدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر را حمایت کنند که درست توانم دید کی حجر را به جای خود می گذارد، و ازدحام مردم مانع دیدن من نشود. چون خواستند که حجر را به جای خود بگذارند، و خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من می نمودند، و من نظر می کردم هر که حجر را می گذاشت حرکت می کرد و می لرزید و قرار نمی گرفت، تا آنکه جوان خوش روی گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و به جای خود گذاشت، درست ایستاد و حرکت نکرد؛ پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند، و روانه شد و از در مسجد بیرون رفت. من از عقب او به سرعت روانه شدم و مردم را می شکافتم و از جانب راست و چپ دور می کردم و می دویدم، و مردم گمان کردند که من دیوانه شده‌ام و چشمم را از او بر نمی داشتم که مبادا از نظر من غایب شود، تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان می رفت و من هرچه می دویدم به او نمی رسیدم، و چون بجائی رسید که به غیر از من و او کسی نبود، ایستاد و به سوی من ملتفت شد و فرمود: بده آنچه با خود داری، رقعه را به دستش دادم. فرمود: به او بگو بر تو خوفی نیست در این علت، و عافیت می یابی و أجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود. چون این حالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم، خوف بر من مستولی شد به حدی که حرکت نتوانستم کرد.

چون این خبر به ابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت، در آن سال آزاری به هم رسانید، وصیت کرد،

تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت، و اهتمام تمام در این امور می کرد، مردم به او می گفتند: آزار بسیاری نداری، اینقدر تعجیل و اضطراب چرا می کنی؟ گفت: این همان سال است که مولای من مرا وعده داده است: پس در همان علت به منازل رفیعه جنّت انتقال نمود. ألحقه اللّه بمواليه الأطهار فی داز القرار.

وسیدعلی بن طاوس رضی اللّه عنه نقل کرده است که[1] من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذیقعده سال ششصد و سی و هشت، صدای حضرت صاحب صلوات اللّه علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا می کرد و از آن جمله فرمود: «زنده گردان یا باقی بدار ایشان را در عزّت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما»

و شیخ ابن بابویه روایت کرده است[2] از احمد بن فارس که گفت: من وارد شهر همدان شدم و همه را سُنی یافتم به غیر از یک محله که ایشان را بنی راشد می گفتند، و همه شیعه امامی بودند. از سبب تشیع ایشان سؤال کردم، مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیّع ما آنست که جدّ اعلای ما که همه به او منسوبیم به حج رفته بود، گفت در وقت مراجعت پیاده می آمدم، چند منزل که آمدیم در بادیه، روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم، چون به خواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد، و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود، به توکل روانه شدم.

۱ ــ مهج الدعوات ص ۲۹۶:
وکنت أنا بسرّمن رأى فسمعت سحراً دعائه علیه السلام فحفظت منه علیه السلام من الدّعاء لمن ذکره من الأحیاء و الأموات وابقهم و قال واحیهم فی عزّنا ملکنا و سلطاننا و دولتنا و کان ذلک فی لیلة الاربعا ثالث عشر ذی القعده سنة ثمان و ثلثین و ستمأئة.

۲ ــ بحارج ۵۲ ص ٤٠ حدیث ۳۰ بنقل از کمال الدین
سمعنا شيخاً من أصحاب الحديث يقال له: أحمد بن فارس الأديب يقول: سمعت بهمذان حكاية حكيتها كما سمعتها لبعض إخواني فسألني أن أُثبتها له بخطّي و لم أجد إلى مخالفته سبيلاً، و قد كتبتها و عهدتها إلى من حكاها، و ذلک أنَّ بهمذان ناساً يعرفون ببني راشد، وهم كلّهم يتشيعّون، ومذهبهم مذهب أهل الامامة.

فسألت عن سبب تشيعهم من بين أهل همذان، فقال لي شيخ منهم رأيت فيه صلاحاً و سمتا: إنَّ سبب ذلک أنَّ جدّنا الّذي ننسب إليه خرج حاجّاً فقال: إنّه لمّا صدر من الحجّ وساروا منازل في البادية، قال فنشطت في النزول والمشي، فمشيت طـويلاً حتّى أعييت و تعبت و قلت في نفسي: أنام نومة
←

اندک راهی که رفتم، رسیدم به صحرای سبز خرم پرگل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم. چون داخل بستان شدم قصر عالی به نظر من آمد، به جانب قصر روانه شدم چون به در قصر رسیدم، دو خادم سفید دیدم نشسته اند، سلام کردم و جواب نیکوئی گفتند، و گفتند: بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت به تو خواسته است که تو را به این موضع آورده است، پس یکی از خادم ها داخل قصر شدند و بعد از اندک زمانی بیرون آمدند، و گفت: برخیز و داخل شو! چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز به آن خوبی ندیده بودم، چون خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود، پرده را برداشت و گفت: داخل شو! داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است، که نزدیک است که سر شمشیر مماس سر او شود، و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد، پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود، و گفت: می دانی من کیستم؟ گفتم: نه والله. فرمود:

منم قائم آل محمّد و منم آن که در آخر الزّمان به این شمشیر خروج خواهم کرد؛ **واشاره به آن شمشیر کرد،** و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

⟵

تریحني فاذاجاء أواخر القافلة قمت قال: فما انتبهت إلاّ بحرِّ الشمس و لم أرأحداً فتوحّشت و لم أرطريقاً ولا أثراً فتوكّلت على اللّه عزّوجلّ و قلت: أسير حيث وجّهني.

ومشيت غير طويل فوقعت في أرض خضراء نضرة كأنّها قريبة عهد بغيث وإذا تربتها أطيب تربة و نظرت في سواء تلك الأرض إلى قصر يلوح كأنّه سيف فقلت: يا ليت شعري ما هذا القصر الّذي لم أعهده و لم أسمع به، فقصدته.

فلمّا بلغت الباب رأيت خادمين أبيضين فسلّمت عليهما فردّا عليَّ ردًّا جميلا و قالا: اجلس فقد أراد اللّه بک خيراً، و قام أحدهما فدخل واحتبس غير بعيد ثمّ خرج فقال: قم فادخل، فدخلت قصراً لم أربناء أحسن من بنائه و لا أضوء منه و تقدّم الخادم إلى ستر على بيت فرفعه ثمّ قال لي: ادخل فدخلت البيت فاذا فتى جالس في وسط البيت، وقد عُلق على رأسه من السقف سيف طويل تكاد ظُبتّه تمسُّ رأسه، والفتى بدر يلوح في ظلام فسلّمت فردَّ السلام بألطف الكلام وأحسنه.

ثمّ قال لي: أتدري من أنا؟ فقلت: لاواللّه، فقال: أنا القائم من آل محمّد ــ صلى اللّه عليه و آله ــ أنا الّذي أخرج في آخر الزمان بهذا السيف ــ و أشار إليه ــ فأملأُ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً، فسقطت على وجهي و تعفّرت فقال: لا تفعل ارفع رأسک أنت فلان من مدينة بالجبل يقال لها همذان، قلت: صدقت يا سيّدي و مولاي قال: فتحبُّ أن تؤوب إلى أهلک؟ قلت: نعم يا سيّدي و أُبشّرهم

⟵

پس بر رو افتادم و رو را بر زمین مالیدم. گفت: چنین مکن و سر بردار، تو فلان مردی از مدینه که از بلاد جبل که او را همدان می گویند. گفتم: راست گفتی ای آقای من، مولای من. پس گفت: می خواهی بر گردی به سوی اهل خود؟ گفتم: بلی ای سید من، می خواهم به سوی اهل خود بروم، و بشارت دهم ایشان را به این سعادت که مرا روزی شد. پس اشاره فرمود به سوی خادم و او دست مرا گرفت، و کیسهٔ زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد. اندک راهی که رفتیم عمارت‌ها و درخت‌ها و مناره و مسجدی پیدا شد. گفت: می شناسی این شهر را؟ گفتم: نزدیک شهر ما شهری هست که آن را أسد آباد می گویند. گفت: همان است برو با رُشد. این را گفت و ناپیدا شد.

من داخل اسد آباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود، پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را به آن سعادت‌ها که حق تعالی برای من میسّر کرد، و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اشرفی ها در میان ما هست.

و شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبری و دیگران به سندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار، و بعضی از علی بن ابراهیم مهزیار روایت کرده‌اند که[1] گفت: بیست حجّ کردم به قصد آن که شاید به خدمت حضرت صاحب الامر ـــ علیه السلام ـــ برسم و میسّر نشد، شبی در میان رخت خواب خوابیده بودم، صدائی شنیدم که کسی گفت: ای فرزند مهزیار امسال بیا به حج که به خدمت

⟵

بما أتاح اللّه عزّوجلّ لي، فأومأ إلى الخادم فأخذ بيدي و ناولني صرّة، و خرج و مشى معي خطوات فنظرت إلى ظلال وأشجار و منارة مسجد فقال: أتعرف هذاالبلد؟ قلت: إنَّ بقرب بلدنا بلدة تعرف بأستاباد و هي تشبهها، قال: فقال: هذه أستاباد امض راشداً فالتفتُّ فلم أره و دخلت أستاباد و إذا في الصرَّة أربعون أو خمسون ديناراً فوردت همذان و جمعت أهلي و بشّرتهم بما أتاح اللّه لی و يسّره عزوجل و لم نزل بخير مابقی معنا من تلک الدنانير

۱ ـــ کمال‌الدین ج ۲ ص ٤٤٥ حدیث ۱۹ و غیبت شیخ ص ۱۵۹ با کمی اختلاف آن را نقل کرده است و روایت ما از غیبت شیخ طوسی رحمه الله است:

وأخبرنا جماعة عن التلعكبرى عن احمد بن علي الرازي عن علي ابن الحسين عن رجل ـــ ذكر انه من اهل قزوين لم يذكر اسمه ـــ عن حبيب بن محمّد بن يونس بن شاذان الصنعاني (قال) دخلت الى علي بن ابراهيم بن مهزيار الأهوازي فسألته عن آل أبي محمّد ـــ عليه السّلام ـــ فقال: ياأخي لقد سألت عن أمر عظيم حججت عشرين حجة كلاً اطلبِ به عيان الامام فلم اجد الى ذلک سبيلا، فبينا أناليلة نائم

⟵

إمام زمان خود خواهی رسید. پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد، نماز صبح کردم و از برای طلب رفتن بیرون آمدم و رفیقی چند به هم رسانیدم، و متوجه شدم. چون داخل کوفه شدم و تفحصّ بسیار کردم و اثری و خبری از آن حضرت نیافتم، پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیّبه شدم، تجسّس بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردّد و متفکّر بودم تا آن که در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار می کشیدم که دور کعبه معظّمه خلوت شود، و مشغول طواف شوم و به تضرّع و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤال کنم که مرا به کعبه مقصود خویش راهنمائی کند. چون خلوت شد، مشغول طواف شدم ناگاه جوان با ملاحت خوش روئی خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود، یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده، چون نزدیک او رسیدم به جانب من التفات نمود و فرمود: از کدام شهری؟ گفتم: از اهواز. گفت: ابن الخضیب را می شناسی؟ گفتم: او به رحمت الهی واصل شد. گفت: خدا او را رحمت کند، در روزها روزه می داشت و شب ها به عبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار می نمود، و از شیعیان و موالیان ما بود، گفت: علی بن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: من آنم. گفت: خوش آمدی ای ابوالحسن، گفت: چه کردی آن علامتی را که در

في مرقدي إذ رأيت قائلا يقول يا علي بن ابراهيم قد أذن الله لي في الحج فلم اعقل ليلتي حتى أصبحت فأنا مفكّر في أمري أرقب الموسم ليلي و نهاري، فلما كان وقت الموسم أصلحت أمري، و خرجت متوجها نحو المدينة، فما زلت كذلک حتى دخلت يثرب فسألت عن آل أبی محمّد ــ عليه السّلام ــ فلم أجدله أثراً ولا سمعت له خبراً فاقمت مفكراً في أمري حتى خرجت من المدينة أريد مكة فدخلت الجحفة وأقمت بها يوماً وخرجت منها متوجهاً نحوالغدير و هو على اربعة اميال من الجحفة، فلما ان دخلت المسجد صليت وعفرّت واجتهدت في الدعاء وابتهلت الى الله لهم، وخرجت اريد عسفان فما زلت كذلک حتى دخلت مكة فاقمت بها اياماً اطوف البيت واعتكفت فبينا أنا ليلة في الطواف اذا أنا بفتى حسن الوجه، طيب الرائحة، يتبختر في مشيته طائف حول البيت فحس قلبی به فقمت نحوه فحككته، فقال لي من اين الرجل؟ فقلت: من اهل العراق؟ قلت: من الأهواز، فقال لي: تعرف بها الخصيب؟ فقلت: رحمه الله، دعي فاجاب، فقال: رحمه الله، فما كان اطول ليلته واكثر تبتله وأغزر دمعته، أفتعرف علي بن ابراهيم بن المازيار؟ فقلت: انا علي بن ابراهيم فقال: حياک الله ابا الحسن مافعلت بالعلامة التي بينک و بين ابی محمّد الحسن بن علي ــ عليه السّلام ــ؟ فقلت: معي قال: أخرجها، فادخلت يدي في جيبی فاستخرجتها، فلما أن رآها لم يتمالک ان تغرغرت عيناه بالدموع و بكى منتحباً حتى بل اطماره، ثم قال اذن لک الآن يابن المهزيار صر الى رحلک و كن على اهبة من امرک، حتى إذا لبس الليل جلبابه، وغمر الناس ظلامه، سر الى شعب بني عامر فانک ستلقاني هناک فسرت الى منزلي فلما ان

میان تو و حضرت امام حسن عسکری ــ علیه السلام ــ بود؟ گفتم: با منست. گفت: بیرون آور به سوی من! بیرون آوردم انگشتر نیکوئی که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند ــ و به روایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش آن بود ــ چون نظرش بر آن افتاد آن قدر گر یست که جامه هایش تر شد، و گفت: خدا رحمت کند تو رااى ابومحمد، به تحقیق که تو امام عادل بودی، و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی، حق تعالی تو را در فردوس أعلی با پدران خود ساکن گردانید. پس گفت: بعد از حجّ چه مطلب داری؟ گفتم: فرزند امام حسن عسکری ــ علیه

⟵

أحسست بالوقت أصلحت رحلي وقدمت راحلتي وعكمته شديداً، وحملت وصرت في متنه واقبلت مجداً في السير حتى وردت الشعب فاذا انا بالفتى قائم ينادي يا ابا الحسن الي فما زلت نحوه فما قربت بدأني بالسلام وقال لي سر بنا يا اخ فمازال يحدثني واحدثه حتى تخرقنا جبال عرفات، وسرنا الى جبال منى وانفجر الفجر الأول و نحن قد توسطنا جبال الطائف فلما ان كان هناک أمرني بالنزول و قال لي: إنزل فصل صلاة الليل فصليت، وأمرني بالوتر فاوترت، وكانت فائدة منه، ثم امرني بالسجود والتعقب، ثم فرغ من صلاته وركب، وامرني بالركوب، وسار وسرت معه حتى علا ذروة الطائف، فقال: هل ترى شيئاً؟ قلت: نعم أرى كثيب رمل عليه بيت شعر يتوقد البيت نوراً، فلما ان رأيته طابت نفسي، فقال لي: هناک الأمل والرجاء، ثم قال: سر بنا يا أخ فسا وسرت بمسيره إلى ان انحدر من الذروة وسار في اسفله، فقال: إنزل فهاهنا يذل كل صعب، و يخضع كل جبار، ثم قال: خل عن زمام الناقة، قلت فعلى من اخلفها؟ فقال: حرم القائم ــ عليه السّلام ــ لايدخله إلا مؤمن ولا يخرجه منه الامؤمن،فخليت من زمام راحلتي، وسار وسرت معه إلى ان دنا من باب الخباء فسبقني بالدخول، وامرني ان اقف حتى يخرج إلي، ثم قال لي: ادخل هناک السلامة، فدخلت فاذا انابه جالس قد اتشح ببردة واتزر باخرى وقد كسر بردته على عاتقه وهو كاقحوانة أرجوان قد تكاثف عليها الندى، وأصابها الم الهوى، واذا هو كغصن بان اوقضيب ر يحان، سمح سخي تقي نقي، ليس بالطويل الشامخ، ولا بالقصير اللازق، بل مر بوع القامة، مدور الهامة، صلت الجبين، ازج الحاجبين، أقنى الأنف، سهل الخدين، على خده الأيمن خال كانه فتات مسک على رضراضة عنبر، فلما ان رأيته بدرته بالسلام، فرد علي أحسن ماسلمت عليه، وشافهني وسألني عن أهل العراق، فقلت سيدي قد ألبسوا جلباب الذلة، وهم بين القوم أذلاء فقال لي: يابن الماز يار لتملكونهم كما ملكوكم وهم يومئذ اذلاء، فقلت: سيدي لقد بعد الوطن وطال المطلب، فقال: يابن الماز يار ابى ابو محمّد عهد الي أن لا اجاور قوماً غضب‌الله عليهم و لعنهم ولهم الخزي في الدنيا والآخرة ولهم عذاب أليم، وأمرني أن لا أسكن من الجبال الا وعرها، ومن البلاد الا عفرها، والله مولاكم أظهر التقية فو كلها بي فانا في التقية الى يوم يؤذن لي فاخرج، فقلت يا سيدي متى يكون هذا الأمر؟ فقال إذا حيل بينكم و بين سبيل الكعبة واجتمع الشمس والقمر واستدار بهما الكواكب والنجوم، فقلت متى يابن رسول الله؟ فقال لي: في سنة كذا و كذا تخرج دابة الأرض من بين الصفا و المروة، ومعه عصا موسى و خاتم سليمان، يسوق الناس الى المحشر، قال: فاقمت عنده اياماً و أذن لي بالخروج بعد أن أستقصيت لنفسي و خرجت نحو منزلي، والله لقد سرت من مكة الى الكوفة ومعي غلام يخدمني فلم أر الاخيراً و صلى الله على محمّد و آله و سلم تسليماً.

السلام ــ را طلب می کنم، گفت: به مطلب خود رسیدی و او مرا به سوی تو فرستاده است، برو به منزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار، و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که به مطلب خود می رسی.

ابن مهز یار گفت: به خانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب پس سوار شدم و به سوی شعب روانه شدم، چون به شعب رسیدم، آن جوان را در آنجا دیدم. چون مرا دید گفت: خوش آمدی و خوشا بحال تو که تو را رخصت ملازمت دادند.

پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت و چون به پائین عقبهٔ طائف رسیدیم گفت: ای أبی الحسن پیاده شو و تهیّه نماز بگیر.[1] پس با او نافلهٔ شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز به سجده رفت و رو به خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا به بالای عقبه رفتم. گفت: نظر کن، چیزی می بینی؟ نظر کردم به عقبه سبز خرّمی دیدم که گیاه بسیار داشت. گفت: نظر کن بالای تل ریگ چیزی می بینی؟ چون نظر کردم خیمه‌ای از مو دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود. گفت: منتهای آرزوها درآنجاست، دیده‌ات روشن باد. چون از عقبه بزیر رفتیم، گفت: از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل می شود. چون از مرکب بزیر آمدیم گفت: دست از مهار ناقه بردار و آن را رها کن. گفتم: ناقه را به کی بگذارم. گفت: این حرمی است که داخل آن نمی شود مگر ولیّ خدا پس در خدمت او رفتم تا به نزدیک خیمه منوره رسیدیم. گفت: اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم. بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت: خوشا حال تو، تو را رخصت دادند. چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده‌اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است. سلام کردم، بهتر از سلام من جواب فرمود. روئی مشاهده کردم مانند پاره ماهی، از طیش و سفاهت مبرّا نه بسیار بلند و نه کوتاه، اندکی به طول مایل، گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و به یکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونه های روهموار و بر نیامده، در نهایت حسن و جمال، بر گونهٔ راستش

[1] ــ یعنی: وضو و دست نماز

خالی بود مانند فتات[1] مُشکی که بر صفحهٔ نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک به نرمهٔ گوش آو یخته، از پیشانی نورانیش نور ساطع بود، مانند ستاره درخشان، با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا، پس احوال شیعیان را یک بیک از من پرسید عرض کردم که اینها در دولت بنی العباس در نهایت مذّلت وخاری زندگانی می کنند. فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند. پس فرمود:

پدرم صلوات اللّه علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که پنهان و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمرّدان جهّال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عِباد را خالی نمی گذارد از حجّتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجّت خدا به او بر خلق تمام باشد، ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا گردانیده است تو را برای نشر حق و بر انداختن باطل و إعلای دین و إطفای نائرهٔ مضلّین، پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود تو را تنهائی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود به سوی تو مانند مرغان که به سوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که به ظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعتند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده‌اند و استنباط دین از آثار ایشان می نمایند. مجاهده با اَعدای دین می کنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است به آنکه صبر نمایند بر مذلّتها که از مخالفان دین می کشند تا آنکه در دار قرار به عزّت ابدی فایز گردند. ای فرزند، صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت تو را میسّر گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در ما بین حطیم و زمزم بر سر تو به جولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجرالاسود به سوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجرالاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد ازآلودگی نفاق و دل های ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلّب باشند در رفع فتنه های مضلّین و در

۱ ــ فُتات به معنای خرده و پاره‌ای از شیئی است.

آن وقت حدائق ملت و دین به بار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی به تو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و به جهت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود، و مرغان رمیده شرایع دین مبین به آشیانهای خود برگردند و آمطار فتح و ظفر بساتین ملت، سراسر سبز و شاداب گرداند»

پس حضرت فرمود که: باید در آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمائی مگر به جمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند. ابن مهزیار گفت: چند روز در خدمت آن حضرت ماندم و مسائل مشکله خود را از آن جناب سئوال نمودم؛ آنگاه مرا مرخص فرمود که به اهل خود معاودت نمایم و در روز وداع زیاده ازپنجاه هزار درهم با خود داشتم به هدیه خدمت آن حضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند. تبسم نمود و فرمود: استعانت بجو به این مال در برگشتن به سوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم.[1]

و حکایات و اخبار در این باب بسیار و این رساله مختصره گنجایش ذکر

۱ ـ مرحوم مجلسی درج ۵۲ بحار دو حکایت به دو نام تحت عنوان علی بن ابراهیم مهزیار و ابراهیم بن مهزیار آورده است و مترجم محترم بحار جلد غیبت آقای علی دوانی در پاورقی ص ۷۷۹ توضیحاتی سودمند در علت تعدد روایت تشرف ابن مهزیار دارند که بعلت مفید بودن آن را درج می نمائیم:

بطوریکه در این باب از نظر خوانندگان گذشت، این روایات که مضمون آن نزدیک بهم است، از سه تن بنام «ابن مهزیار» نقل شده است: نخست از علی بن ابراهیم مهزیار، دوم از ابراهیم بن مهزیار، و سوم از علی بن مهزیار. اختلاف روایات و راویان آنها موجب تحیر دانشمندان حدیث و علمای رجال شده است.

محدث متتبع بصیر علامهٔ نوری در نجم الثاقب باب هفتم؛ میگوید: «بنظر حقیر اشتباهی در اسم شده و حکایت علی را گاهی نسبت باو میدهند و گاهی بابراهیم و دو واقعه نقل میکنند، و ظاهراً یک واقعه باشد والله العالم!»

محدث قمی نیز در «الکنیٰ و الالقاب» مینویسد: ابوالحسن از علی بن‌مهزیار اهوازی دورقی؛ پدرش نصرانی بود، و گویند که خود علی نیز در کوچکی نصرانی بوده است، ولی بعد مسلمان شد و از فقها بشمار آمد؛ از شاگردان حضرت امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام؛ و از اصحاب خاص آنحضرت و نمایندگی وی و امام هادی را داشته است.....

«و باید دانست که وی غیرازعلی بن ابراهیم مهزیار است که بعد از بیست حج که برای تشرف بحضور امام زمان نمود؛ سرانجام بملاقات حضرت شرفیاب شد. چنانکه در ۱۳ بحارالانوار خبر آن آمده است. ولی آن خبر بعداً مفصلتر از کتاب کمال الدین از ابواسحاق ابراهیم ابن مهزیار نقل شده است؛ و این ابراهیم بن‌مهزیار از سفرای مهدی علیه السّلام است که سیدبن طاووس او را از وکلا و ابواب معروف

←

آنهاندارد. و ابن بابو یه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد آن جماعتی را که به خدمت آن حضرت رسیده‌اند یا معجزات آن حضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان این جماعتند:[۱]

از بغداد عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار، و از کوفه عاصمیّ و از اهواز محمد ابن ابراهیم بن مهز یار، و از اهل قم احمد بن اسحق، و از اهل همدان محمد بن صالح، و از اهل ری بستامی و محمد بن ابو عبدالله السدی، و از اهل آذربایجان قاسم ابن علا، و از نیشابور محمد بن شاذان. اینها همه وکلاء بوده‌اند و از غیر وکلاء :

ابوالقاسم ابن ابی حابس[۲] و ابو عبدالله ابن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحاق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها و صاحب صرّه سَر به مهر، و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر ابن حمدان و محمد بن هارون ابن عمران، و از دینور حسن بن هارون و احمد پسر برادر او و ابوالحسن، و از اصفهان ابن بادشاله[۳]، و از صمیره

⟵

نـاحیه مقدسه امام عصر علیه السّلام شمرده است که معتقدین بامام حسن عسکری، در بارهٔ آنها اختلافات نظری نداشته اند».

در «قاموس الرجال» جلد اول میگوید: «خبر ابراهیم بن مهز یار «شاذ» است مانند علی بن مهز یار، ز یرا مشتمل است بر وجود برادری بنام موسی برای امام زمان که با وی در غیبت بسر میبرد؛ و این برخلاف اجماع علمای امامیه است».

بنظر ما ناقلان این سه واقعه یکنفر بوده، و او هم چنانکه مؤلف عالیقدر فرموده است: علی بن ابراهیم‌بن‌مهز یار، برادرزادهٔ علی‌بن مهز یار معروف است. ز یرا علی بن مهز یار آخر ین بار وکیل امام علی النقی متوفای سال ۲۵٤ هجری بوده؛ و بنابراین؛ اگر وی بعد از غیبت امام زمان ارواحناه فداء بیست مرتبه بحج رفته تا بالاخره بفیض ملاقات حضرت نائل شده باشد؛ کاملاً مطابقت دارد.

ولی ابن مهز یار مدفون در اهواز؛ کدام یک از اینان است که نام بردیم؛ درست برای ما روشن نیست.

۱ ــ کمال‌الدین صدوق ج ۲ ص ٤٤۲ حدیث ۱٦ چون آوردن اصل این حدیث چندان موردی نداشت چنانچه ظاهراست بدین جهت تنها به آوردهٔ مؤلف محترم اکتفا شد.

۲ ــ در اصل: أبی حلیس است و بعد از این نام أسامی أبوعبدالله الکندیُّ و ابو عبدالله جنیدی و هارون قزّاز و نیلی و ابوالقاسم بن دبیس آمده که مرحوم مؤلف در کتاب ذکر نکرده و احتمال دارد در نسخهٔ کمال‌الدین او این اسامی نبوده است.

۳ ــ باذ شالة و به تحقیق مصحح محترم کمال‌الدین در بعضی نسخه‌ها: ابن پادشا که است

٤ ــ صیمره

زیدان، و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد ابن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب، و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او ابو محمد بن هارون و صاحب سنگریزه، و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوگر، و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس[1] دو مرد و از شهر زور پسر خالو، و از فارس مجروح،[2] و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت، و از نیشابور محمد بن شعب بن صالح، و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی، و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال به مکه و ابورجا، و از نصیب ابن محمد بن وحبا،[3] و از اهواز حصینی.

و آنچه در کتب معجزات مذکورند زیاده از هفتاد نفر می شوند و خبری را که این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی می شود[4].

و شیخ ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق ــ علیه السلام ــ روایت کرده است[5] که: قائم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او به طول خواهد انجامید. گفتم: چرا یابن رسول الله؟ فرمود که: حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبت های ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدت های غیبت های همه را؛ حق تعالی می فرماید: «لترکبن طبقاً عن طبق»[6] یعنی مرتکب خواهید شد سنت هایَ پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است.

۱ ــ فاقتر

۲ ــ محروج و در بعضی محووج

۳ ــ أبو محمد بن وجناء

٤ ــ خبر متواتر بر دو گونه است: یکی متواتر لفظی که أخبار موضوع در لفظ اشتراک داشته و این خبر محکم تر است و متواتر معنوی که أخبار موضوع از جهت معنا و مفهوم آن تکرار شده باشد

٥ ــ کمال الدین ج ۲ ص ٤۸۰ حدیث ٦

حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلويُّ السمرقنديُّ رضي الله عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود؛ و حيدر بن محمّد السمرقنديُّ جميعاً قالا: حدّثنا محمّد بن مسعود قال: حدّثنا جبرئيل بن أحمد، عن موسى بن جعفر البغداديِّ قال: حدّثني الحسن بن محمّد الصيرفيّ، عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبي عبدالله ــ عليه السّلام ــ قال: إنّ للقائم منّا غيبة يطول أمدها، فقلت له: يا ابن رسول الله و لم ذلک؟ قال: لانّ الله عزوجلّ أبى إلاّ أن تجرى فيه سنن الأنبياء عليهم السلام فى غيباتهم و إنّه لابُدّ له يا سدير من استيفاء مدد غيباتهم قال الله تعالى: «لتركبنّ طبقاً عن طبق» أى سنن من كان قبلكم

٦ ــ انشقاق/۱۹

و ایضاً از عبدالله بن فضل روایت کرده است[۱] که حضرت صادق ــ علیه السلام ــ فرمود که: البته صاحب این امر را غیبتی خواده بود که هر سست ایمانی شک کند. گفتم: چرا؟ حضرت فرمود که: ما را رخصت نداده‌اند که علّتش را بیان کنیم. گفتم: چه حکمت در غیبت آن حضرت خواهد بود؟ فرمود: همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیاء ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمی شود مگر بعد از ظهور آن حضرت، چنانچه حضرت خضر ــ علیه السلام ــ بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی پسر و برداشتن پسر و برپا داشتن دیوار را، مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر. ای پسر فضل این امر یست از امور غریبهٔ خدا، و سرّ یست از اسرار خدا، و غیبی است از غیوب خدا، و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم به آنکه افعال او همه منوط به حکمت است، هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد.

و کلینی ــ رحمه الله تعالی ــ روایت کرده است[۲] که اسحاق بن یعقوب عریضه نوشت به خدمت حضرت صاحب ــ علیه السلام ــ و به محمد بن عثمان داد و به خدمت آن حضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع می برند از آن حضرت در حال غیبت. حضرت در جواب نوشتند: اما علت غیبت، پس حق تعالی می فرماید: «یا أیها الّذین آمنوالاتسالوا عن أشیآء ان تبد لکم تسوکم» یعنی: ای گروه که ایمان آورده‌اید، سؤال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه

۱ ــ کمال‌الدین ج ۲ ص ۴۸۱ حدیث ۱۱

حدَّثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار رضی الله عنه قال حدّثنی عليُّ بن محمّد بن قتیبة النیسابوريُّ قال: حدَّثنا حمدان بن سلیمان النیسابوريُّ قال: حدَّثني أحمد بن عبدالله بن جعفر المدائنيُّ، عن عبدالله بن الفضل الهاشميِّ قال: سمعت الصادق جعفر بن محمّد ــ علیهما السّلام ــ یقول: إنَّ لصاحب هذا الأمر غیبة لابدَّ منها یرتاب فیها کلُّ مبطل، فقلت: ولم جعلت فداک؟ قال: لأمر لم یؤذن لنا في کشفه لکم؟ قلت: فما وجه الحکمة في غیبته؟ قال: وجه الحکمة في غیبته وجه الحکمة في غیبات من تقدّمه من حجج الله تعالی ذکره، إنَّ وجه الحکمة في ذلک لاینکشف إلاّ بعد ظهوره کما لم ینکشف وجه الحکمة فیما أتاه الخضر ــ علیه السّلام ــ من خرق السفینة، وقتل الغلام، واقامه الجدار لموسی ــ علیه السّلام ــ إلی وقت افتراقهما.

یا ابن الفضل: إنّ هذا الأمر أمر من [أمر] تعالی و سرٌّ من سرِّ الله، وغیب من غیب الله، و متی علمنا أنّه عزَّوجلَّ حکیم صدَّقنا بأنَّ أفعاله کلّها حکمة و إن کان وجهها غیر منکشف.

۲ ــ کمال‌الدین ج ۲ ص ۴۸۵ ح ٤ و بحار ج ۵۳ ص ۱۸۱ و ج ۵۲ ص ۹۲ ح ۷

در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفهٔ ظالمی که در زمان او بود، و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت أحدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد.[۱]

واما آنچه سؤال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت، مانند آفتاب است، در وقتی که غایب کرده باشد آن را ابر ازدیده‌ها[۲] و بدرستی که من امان اهل زمینم از عذاب الهی، چنانچه ستاره‌ها ازاهل آسمانند. پس ببندید درهای سؤال را از چیزی که نفعی به شما ندارد و تکلیف مکنید دانستن امری را که شما را تکلیف دانستن آن نکرده‌اند و دعا کنید که حق تعالی به زودی ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس متابعت هدایت کند.

و ابن بابویه به سند خود از جابر انصاری روایت کرده است[۳] که او سؤال کرد از رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ که: آیا شیعه منتفع خواهند شد به حضرت قائم ــ علیه السلام ــ در ایام غیبت او؟ فرمود: بلی به حق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع می شوند به اوو روشنی می یابند به نور ولایت او در غیبت او، مانند انتفاع مردم به آفتاب هرچند ابر آن را پوشانیده باشد.

تنبیه:

بعد از آنکه دلائل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قائم ــ علیه

---

۱ ــ روایات در باب نبودن بیعت در گردن حضرت از جانب ظالمان بسیار است و میتوان آنها را در: علل الشرایع ج ۱ ص ۲۴۵ و بحارج ۱ ص ۳۹ ح ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و باز همان جلد ص ۱۰۹ ح ۱ و باز ص ۱۳۲ ح ۱ و ص ۱۳۵ ح ۲ و غیبت نعمانی ص ۱۷۱ دو روایت و اثبات الوصیه ص ۲۵۳ و بحارج ۵۲ ص ۹۲ ح ۷ ملاحظه نمود.

۲ ــ متأسفانه این ترجمه و بیان نارسا است اصل آن چنین است:

وأما وجه الأنتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس إذا غیّبتها عن الابصار السحاب.

۳ ــ حدّثنا غیر واحد من أصحابنا قالوا: حدّثنا محمد بن همّام، عن جعفر بن محمد بن مالک الفزاریّ قال: حدّثنی الحسن بن محمد بن سماعة، عن أحمد بن الحارث قال: حدّثنی المفضل، عن یونس بن ظبیان، عن جابر بن یزید الجعفیّ قال: سمعت جابر عبداللّه الانصاریّ یقول لمّا أنزل اللّه عزّوجلّ علی نبیّه محمد صلی اللّه علیه واله «یا ایها الذین آمنوا أطیعوااللّه و أطیعواالرسول و اولی الأمر منکم» قلت: یا رسول اللّه عرفنا اللّه و رسوله، فمن اولوالامر.... إلی أن سئل: یا رسول اللّه فهل یقع لشیعته الإنتفاع به فی غیبته؟ فقال صلی اللّه علیه و آله: إی والّذی بعثنی بالنبوّة إنّهم یستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و إن تجلّلها سحاب، یا جابر هذا مِن مکنون سرّاللّه، و فخرون علمه، فاکتمه إلاّ عن أهله. (کمال الدین ج ۱ ص ۲۵۳ و بحارج ۵۲ ص ۹۲ ح ۸)

السلام ــ شده باشد، انکار آن کردن به محض استبعاد از طول حیات آن حضرت، بی صورت است، با آنکه مثل آنرا همهٔ عامّه در وجود حضرت خضر ــ علیه السلام ــ قائل شده‌اند و در عمر حضرت نوح ــ علیه السلام ــ به زیاده از هزار سال قائلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قائل شده‌اند، و عمر دجّال و ابن الصاید رااز زمان حضرت رسول ــ صلی الله علیه و آله ــ تا نزول حضرت عیسی ــ علیه السلام ــ از آسمان قائل شده‌اند، و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی ــ علیه السلام ــ قائلند[1] پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر به خروج فرماید.

و آنچه می گویند که در وجود امام غائب چه فائده هست، این **سؤال** بی وجه است[2] زیرا که هرگاه غیبت‌های طولانی از پیغمبران سابق به روایات مسلّمه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا ــ صلی الله علیه و آله ــ مدت‌ها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد، هر فائده که در وجود و غیبت آن‌ها بود، در وجود و غیبت آن حضرت می‌تواند بود. و اگر فایده‌ای به غیر آن نباشد که شیعیان را در اعتقاد به امامت و وجود آن حضرت و انتظار ظهور آن حضرت بردن، ثواب‌های غیر متناهی حاصل می‌شود کافیست؛ چنانچه منقولست که[3] از حضرت امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ پرسیدند که: کدام عمل محبوب‌تر است نزد خدا؟ حضرت فرمود که: انتظار فرج. و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که[4] فرمود: غیبت امام

---

۱ ــ أخبار طولانی عمران را در کمال الدین باب ۵٤ و بحارج ۵۱ باب ۱٤ ص ۲۲۵ و کنزالفوائد مرحوم کراجکی رحمه الله می توان ملاحظه نمود

۲ ــ این ادلّه را شیخ طوسی رحمه الله در ابواب اولیه کتاب غیبت بیان کرده و مرحوم مجلسی نیز بعضی از آن را درج ۵۱ ص ۱٦۷ آورده است.

۳ ــ بحارج ۵۲ ص ۱۲۲

عن امیرالمؤمنین علیه السلام أنه سأل عند رجل أيُّ الاعمال أحب إلی الله عزوجل قال انتظار الفرج.

٤ ــ همان مدرک حدیث ٤

عن أبي حمزة الثماليّ، عن أبي خالد الكابليّ، عن عليّ بن الحسين ــ عليهما السّلام ــ قال: تمتدُّ الغيبة بوليِّ الله الثّاني عشر من أوصياء رسول الله ــ صلی الله عليه و آله ــ والأئمّة بعده، يا أبا خالد إنَّ أهل زمان غيبته، القائلون بامامته، المنتظرون لظهوره أفضل أهل كلِّ زمان، لأنَّ الله تعالی ذكره

دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او، که قائل باشند به امامت او و یا انتظار ظهور آن حضرت کشند، بهترین اهل زمان خواهند بود، زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر به ایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان به منزله مشاهده گردیده است و خدای عزوجل ایشان را در آن زمان به منزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا به شمشیر، ایشانند مخلصان به‌حق و شیعیان مایند براستی و دعوت کنندگان خلق را به سوی دین خدا درپنهان و آشکار. وفرمود: که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرج‌هاست. و ایضاً از آن حضرت منقولست که[3] هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قائم ما، عطا کند حق تعالی به او ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد. و به سندهای بسیار از حضرت صادق منقولست[4] که: هر که انتظار ظهور حضرت قائم کشد و بمیرد به منزله کسی که در زیر خیمه حضرت قائم ــ علیه السلام ــ به آن حضرت باشد، بلکه مثل کسی است که در خدمت حضرت رسول شهید شود[5] و از حضرت صادق منقولست[6] که بر مردم زمانی خواهد آمد که غائب شود امام

⟵

أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلک الزّمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول اللّه ــ صلى اللّه عليه و آله ــ بالسّيف أُولئک المخلصون حقّاً، وشيعتنا صدقاً والدُّعاة إلى دين اللّه سرًّا و جهراً، و قال ــ عليه السّلام ــ: انتظار الفرج من أعظم الفرج.

۳ ــ بحارج ۵۲ ص ۱۲۵ و كمال الدين ص ۳۲۳ ح ۷

الهمدانيُّ، عن عليّ، عن أبيه، عن بسطام بن مرّة، عن عمرو بن ثابت قال: قال سيّد العابدين ــ عليه السّلام ــ: من ثبت على ولايتنا في غيبة قائمنا أعطاه اللّه أجر ألف شهيد مثل شهداء بدر و أُحد.

٤ ــ بحارج ۵۲ ص ۱۲۵ حديث ۱٤

السّنديُّ عن جدّه قال: قلت لأبي عبداللّه ــ عليه السّلام ــ ما تقول فيمن مات على هذا الأمر منتظراً له؟ قال: هو بمنزلة من كان مع القائم في فسطاطه ثمّ سكت هنيئة ثمّ قال: هو كمن كان مع رسول اللّه ــ صلى اللّه عليه و آله.

۵ ــ این أخبار را میتوان در مواضع زیر مطالعه نمود:

بحارج ۵۲ ص ۱۲۵ و ص ۱۲٦ ح ۱۸ و ص ۱۳۱ ح ۳۰ و ص ۱٤۱ ح ۵۳ و ص ۱٤۲ ح ۵٦ و ۵۷ و ۵۸ و ص ۱٤٤ ح ٦٤ و كمال الدين ج ۲ ص ٦٤٤ ح ۱ و غيبت نعمانى ص ۲۰۰ ح ۱۵ و كافى ج ۱ ص ۳۷۱ ح ۲ و ۵ و ٦ و ۷

٦ ــ كمال الدين ص ۳۳۰ ح ۱۵ و بحارج ۵۲ ح ٦٦

حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى اللّه عنه قال: حدّثنا محمّد ابن الحسن الصفّار، عن أحمد بن أبي عبداللّه البرقيّ، عن أبيه، عن المغيرة، عن المفضّل بن صالح، عن جابر، عن أبي جعفر الباقر ــ عليه السّلام ــ أنّه قال: يأتي على النّاس زمان يغيب عنهم إمامهم، فياطُوبى للثّابتين على أمرنا في ذلک الزّمان، إنّ أدنى ما يكون لهم من الثواب أن يناديهم البارئ جلّ جلاله فيقول: عبادي و إمائي! آمنتم بسرّي و صدّقتم بغيبي، فأبشروا بحسن الثواب منّي، فأنتم عبادي و إمائي حقّاً منكم أتقبّل، و عنكم

ایشان، پس خوشا حال آنها که ثابت بمانند بر امر ما در آن زمان، کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باریتعالی ایشان را که: ای بندگان من ایمان آوردید به سرّ من و تصدیق نمودید به غیب من، پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو از جانب من، به درستی که شمائید بندگان و کنیزان من از شما قبول می کنم عبادت را و بس، و از شما عفو می کنم گناه را نه از غیر شما، و شما را می آمرزم و بس، و به برکت شما باران می فرستم از برای بندگان خود، و به سبب شما دفع می کنم بلا را از ایشان، اگر شما نمی بودید عذاب خود را بر ایشان می فرستادم. راوی گفت: یا بن رسول اللّه چه چیز است بهتر کاری که مردم در آن زمان کنند؟ فرمود: زبان را نگاهداشتن و ملازم خانه ها بودن. و احادیث در این باب زیاده از حد و احصا است، با آنکه از کجا معلوم است که منافع آن حضرت ظاهرا نمی رسد[۱] بر وجهی که او را نشناسند، چنانچه وارد شده است که[۲] آن حضرت هر سال به حج می آید و مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند و چون آن حضرت ظاهر شود گویند که: ما او را می دیدیم و نمی شناختیم. پس چه استبعاد دارد که در وقتی از اوقات حجت خود را پنهان کند و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فَرش ها گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را به ایشان بشناساند.

و متکلمان می گویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است[۳] و اگر مردم او را به خوف اندازند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که

⟵

أعفو، ولكم أغفر، و بكم أسقي عبادي الغيث وأدفع عنهم البلاء ولولاكم لأنزلت عليهم عذابي: قال جابر: فقلت: يا ابن رسول اللّه فما أفضل ما يستعمله المؤمن في ذلك الزّمان؟ قال: حفظ اللّسان و لزوم البيت.

۱ــ مرحوم مجلسی در توضیح روایتی که در صفحات پیش از جابر انصاری از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله آمد توضیحاتی بسیار مفید دارند و علت تشبیه آن حضرت را به خورشید چنانچه در روایت وارد شده است بیان فرموده اند و هشت جهت را در این باره وارد کرده است که مطالعهٔ آن بسیار سودمند است رجوع شود به بحار ج ۵۲ ص ۹۳

۲ ــ رجوع شود به بحار ج ۵۲ باب ۲۳ «من ادعی الرؤیة فی الغیبة الکبری» و «انه یشهدو یری الناس ولایرونه و سائراحواله علیه السلام فی الغیبة احادیث ۲ ــ ۳ ــ ٤ ــ ۹ ــ ۱٦ و نیز رجوع شود به غیبت نعمانی ص ۱۷۵ احادیث ۱۳ ــ ۱٤ ــ ۱۵ ــ ۱٦ ــ ومناسب این کلام روایتی است که در غیبت نعمانی ص ۱٦۳ ح ٤ نقل شده و آن را ابن بابویه در کمال الدین ج ۱ ص ۱٤٤ و ص۳٤۱ ح ۲۱ وبحارج ۵۱ ص ۱٤۲ ح ۱ نقل کرده است.

۳ ــ رجوع شود به غیبت شیخ طوسی ص ۵ و کلام او در بارهٔ قاعدهٔ لطف.

در این باب تقصیری نداشته باشند، به ثوابهای عظیم فایز خواهند گردید، خصوصاً در وقتیکه مسائل دین را منتشر گردانند و بیان کنند مثل فقها و راو یان اخبار. پس چه حیرتی برای شیعیان خواهد بود، چنانچه حضرت صادق ـ علیه السلام ـ فرموده که[1]: حق تعالی در هر عصری عادلی چند از روایان احادیث اهل بیت مقرر گردانیده است که نفی می کنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدآن را و تأویل کردن جاهلان را. و فرمان‌ها و توقیعات از حضرت صاحب علیه السّلام به شیعیان رسید که[2]: درایام غیبت ما رجوع کنید به راو یان احادیث ما که ایشان حجت من اند بر شما و من حجت خدایم بر همه. والله یهدی من یشاء.

و از جمله معجزات حضرت صاحب ـ علیه السلام ـ بعد از وفات حضرت عسکری ـ علیه السلام ـ شیخ جلیل محمد بن بابو یه قمی (ره) روایت کرده است[3] از ابوالادیان که گفت: من خدمت حضرت امام حسن عسکری می کردم ونامه های آن حضرت را به شهرها می بردم. پس روزی در بیماری که در آن مرض به عالم بقاء ارتحال فرمودند، مرا طلبیدند و نامه‌ای چند نوشتند به مداین و فرمودند که: بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند. ابوالادیان گفت که: ای سید

۱ ـ اصول کافی ج ۱ ص ۳۹ حدیث ۲

۲ ـ بحارج ۲ ص ۹۰ حدیث ۱۳

۳ ـ کمال‌الدین ج ۲ ص ۴۷۵ و بحارج ۵۲ ص ٦۷ حدیث ۵۳

وحدَّث أبوالأديان قال: كنت أخدم الحسن بن عليٍّ بن محمّد بن عليٍّ بن موسى بن جعفر ابن محمّد بن عليٍّ بن الحسين بن عليٍّ بن ابي طالب ـ عليه السّلام ـ و أحمل كتبه إلى الأمصار فدخلت عليه في علّته الّتي توفّي فيها صلوات اللّه عليه فكتب معي كتباً و قال: امض بها إلى المدائن فإنّك ستغيب خمسة عشر يوماً وتدخل إلى سرَّمن رأى يوم الخامس عشر و تسمع الواعية في داري و تجدني على المغتسل. قال أبوالأديان: فقلت: يا سيّدي فإذا كان ذلك فمن؟ قال: من طالبك بجوابات كتبي فهو القائم من بعدي، فقلت: زدني، فقال: من يصلّي عليَّ فهو القائم بعدي، فقلت: زدني، فقال: من أخبر بما في الهميان فهو القائم بعدي، ثمَّ منعتني هيبته أن أسأله عمّا في الهيمان.

و خرجت بالكتب إلى المدائن وأخذت جواباتها ودخلت سرَّمن رأى يوم الخامس عشر كما ذكر لی ـ عليه السّلام ـ فإذا أنا بالواعية في داره وإذا به على المغتسل و إذا أنا بجعفر بن عليٍّ أخيه بباب الدّار و الشيعة من حوله يعزّونه و يهنّونه، فقلت في نفسي: إن يكن هذا الإمام فقد بطلت الإمامة، لأنّي كنت أعرفه يشرب النبيذ و يقامر في الجوسق و يلعب بالطنبور، فتقدَّمت فعزَّيت وهنّيت فلم يسألني عن شئي، ثمَّ خرج عقيد فقال: يا سيّدی قد كفّن أخوک فقم وصلِّ عليه فدخل جعفر بن عليٍّ والشيعة من حوله

⟵

هرگاه این واقعهٔ هائله رو دهد امر امامت با کیست؟ فرمود: هر که جواب نامه‌های مرا از تو طلب کند، او امامست بعد از من. گفتم: دیگر علامتی بفرما. گفت: هر که بر من نماز کند او جانشین منست. گفتم: دیگر بفرما. فرمود: هر که بگوید در همیان چه چیز است او امام شماست. مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه‌ها را به اهل مداین رسانیدم و جواب‌ها گرفتم و برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منّور آن امام مطّهر بلند شده بود و چون به در خانه آمدم جعفر کذّاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان برگرد او برآمده‌اند و او راتعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت خود می گویند، پس من در خاطر خود گفتم که: اگر این امام است پس امام نوع دیگر شده است، این فاسق کی اهلیّت امامت دارد، زیرا که پیشتر او را می شناختم که شراب می خورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت. پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤالی از من نکرد. در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که: ای سید برادرت را کفن کرده‌اند بیا و بر او نماز کن. جعفر برخاست و شیعیان با او همراه

← يقدمهم السمّان والحسن بن عليٍّ قتيل المعتصم المعروف بسلمة.

فلمّا صرنا في الدّار إذا نحن بالحسن بن عليٍّ صلوات اللّه عليه على نعشه مكفّناً فتقدّم جعفر بن عليٍّ ليصلّي على أخيه، فلمّاهمَّ بالتكبير خرج صبيٌّ بوجهه سمرة، بشعره قطط، بأسنانه تفليج، فجبذ برداء جعفر بن عليٍّ و قال: تأخّر يا عمّ فأنا أحقُّ بالصلاة على أبي، فتأخرَّ جعفر، وقد اربدَّ وجهه و اصفرَّ

فتقدم الصبي و صلى عليه و دفن إلى جانب قهر أبيه ــ عليهما السّلام ــ ثمَّ قال: يا بصريُّ هات جوابات الكتب الّتي معک، فدفعتها إليه، فقلت في نفسي: هذه بيّنتان بقي الهميان، ثمَّ خرجت إلى جعفر بن عليٍّ وهو يزفر، فقال له حاجز الوشاء: يا سيّدي من الصبيُّ لنقيم الحجّة عليه؟ فقال: واللّه ما رأيته قطُّ ولاأعرفه. فنحن جلوس اذقــدم نفر من قمّ فسألوا عن الحسن بن عليٍّ ــ عليهما السّلام ــ فعرفوا موته فقالوا: فمن [نعزّي]؟ فأشار الناس إلى جعفر بن عليٍّ فسلّموا عليه و عزّوه و هنّوه و قالوا: إنَّ معنا كتباً و مالاً، فتقول ممّن الكتب؟ و كم المال؟ فقام ينفض أثوا به و يقول: تريدون منّا أن نعلم الغيب، قال: فخرج الخادم فقال: معكم كتب فلان و فلان [و فلان] و هميان فيه ألف دينار و عشرة دنانير منها مطلّية، فدفعوا إليه الكتب والمال وقالوا: الّذي وجّه بک لأخذ ذلک هو الإمام، فدخل جعفر بن عليٍّ على المعتمد و كشف له ذلک، فوجّه المعتمد بخدمه فقبضوا على صقيل الجارية فطالبوها بالصبيِّ فأنكرته و ادّعت حبلاًبها لتغطّى حال الصبييِّ فسُلّمت إلى ابن أبي الشوارب القاضي، و بغتهم موت عبيداللّه بن يحيى بن خاقان فجأة، و خروج صاحب الزّنج بالبصرة فشغلوا بذلک عن الجارية، فخرجت عن أيديهم، والحمدللّه ربّ العالمين.

شدند و چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری ــ علیه السلام ــ را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند. پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر أطهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان، مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی ــ علیه السلام ــ دفن کرد و متوجّه من شد و فرمود که: ای بصری بده جواب نامه ها را که با تست. پس تسلیم کردم و با خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن علیه السّلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم. پس حاجزوشا به جعفر گفت: ــ برای آنکه حجّت بر او تمام کند که او امام نیست ــ که: کی بود آن طفل؟ جعفر گفت که: واللّه من هرگز او را ندیده بودم و نمی شناختم.

پس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن ــ علیه السلام ــ چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که: امامت با کیست؟ مردم اشاره کردند به سوی جعفر، پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند: با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه ها از چه جماعتست ومالها چه مقداراست تا تسلیم نمائیم. جعفر برخاست وگفت: ازما علم غیب می خواهند. در این حال خادم بیرون آمد از جانب صاحب الامر ــ علیه السلام ــ و گفت: با شما فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند. این جماعت نامه ها و مال ها را تسلیم خادم کردند و گفتند: هر که تو را فرستاده است که این نامه ها و مال ها را بگیری، او امام زمان است و مراد حضرت امام حسن ــ علیه السلام ــ همین همیان بود.

پس جعفر کذاب رفت به نزد معتمد که خلیفه بناحق آن زمان بود و این وقایع رانقل کرد. معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صقیل کنیز حضرت امام حسن ــ علیه السلام ــ را گرفتند که آن طفل را به ما نشان ده! او انکار کرد و از برای رفع مظّنهٔ ایشان گفت حملی دارم من از آن حضرت به این سبب او را بابن ابی الشوراب سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند، بناگاه عبیداللّه بن یحیی

وزیر خلیفه مرد و صاحب الزّنج در بصره خروج کرد و ایّشان به حال خود در آمدند و کنیزک از خانه قاضی به خانه خود بازگشت.

و شیخ طوسی علیه الرحمه به روایت از رشیق روایت کرده است که[۱] معتضد خلیفه فرستاد و مرابا با دو نفر دیگرطلب نمود وامر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را به جنب بکشیم و سبکبار به تعجیل برویم به سامرّه وخانهٔ حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام رابه ما نشان داد و گفت: به در خانه می رسید، غلام سیاهی بر آن در نشسته است، پس داخل خانه شوید و هر که در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید. پس چون به خانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت پرسیدیم که: کی در این خانه است؟ گفت: صاحبش؛ و هیچگونه ملتفت نشد به جانب ما و از ما پروائی نکرد. پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم، و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر آمده است و در خانه هیچکس نبود.

چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی به نظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است، و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است، نیکوترین مردم به حسب هیأت، و مشغول نماز است و هیچ گونه التفات به جانب ما ننمود. واحمدبن عبداللّه پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آن غرق شد و بعد از ساعتی به هوش باز آمد. پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدان منوال گذشت.

پس من متحیّر ماندم و زبان به عذرخواهی گشودم و گفتم:

معذرت می طلبم از خداوند و از تو ای مقرّب درگاه خداوند، واللّه که ندانستم که نزد کی می آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه کردم به سوی خدااز این کردار.

پس بهیچوجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود. ما را هیبتی عظیم در دل بهمرسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما را می کشید و به دربانان سفارش کرده بود که هروقت که برگردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید[۲]

۱ ــ غیبت شیخ ص ۱۴۹ مؤلف این حدیث را در ص ۵۳ کتاب آورده و ما اصل آنرا در همانجا نقل کردیم

۲ ــ در متن چنین است

و با کسی حرفی گفتید، گفتیم: نه! پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را به دیگری نقل کردید هرآینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او.

و محمد ابن یعقوب کلینی ــ رحمه الله ــ روایت کرده است[1] از یکی از لشگریان خلیفه عباسی که گفت: من همراه بودم که سیماء غلام خلیفه به سر من رأی آمد و درِ خانه امام عسکری ــ علیه السلام ــ را شکست، بعد از فوت آن حضرت، پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و تبر زینی در دست مبارک داشت و به سیما گفت که: چه میکنی در خانهٔ من؟ سیما بر خود بلرزید و گفت: جعفر کذّاب می گفت که از پدرت فرزندی نمانده است، اگر خانه از تست ما بر میگردیم. پس از خانه بیرون آمدیم. علی ابن قیس راوی حدیث می گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد، من از او پرسیدم از حکایتی که آن نقل کرد، آیا راست است؟ گفت: کی تو را خبر داد؟ گفتم: یکی از لشگریان خلیفه. گفت: هیچ خبر درعالم مخفی نماند. و السّلام علی من استقرّ علی ولایتهم و انتظر فرج آل محمد علیهم السلام

ابن بابویه (ره) بعد از نقل این حدیث می گوید که[2]: این خبر دلالت می کند بر آنکه خلیفه می دانسته که امر خلافت و امامت چگونه است. و جایش کجاست، و از این جهت بود که بازداشت از آن جماعت و از آنچه با ایشان بود و اموال خصم را دفع کرد و جعفر کذاب را از مطالبه امر نکرد و امر نکرد بر وکیلان که مال را تسلیم جعفر کذّاب نمایند، الاّ آنکه بر او لازم بود که از برای پاس دولت مخفی دارد این امر را، یعنی ظاهر نکند که امامت و خلافت حقّ ائمه معصومین ــ علیهم السلام ــ است، که مبادا شهرت کند و مردان ایشان را بشناسند و میل به ایشان کنند. و حال آنکه در آن وقت که امام ــ علیه السلام ــ رحلت کرد، جعفر کذّاب بیست هزار مثقال طلا از برای خلیفه برد و گفت: ای امیرالمؤمنین توقع دارم که مرتبه و جای برادرم امام حسن را به من بدهی. خلیفه گفت: مرتبه و منزلت برادرت با ما و به دست ما نبود؛ بلکه از جانب خدا بود و

۱ ــ کافی ج ۲ ص ۱۲۴ حدیث ۱۱، مؤلف این حدیث را در ص ٦۳ کتاب نیز آورده است و ما اصل آنرا درپاورقی ذکر نمودیم.

۲ ــ از این جا کلام مرحوم ابن بابویه شروع می شود که اصل آن در کمال الدین ج ۲ ص ٤۷۹ بچشم می خورد. لیکن باید گفت که این کلام ابن بابویه پس از حدیث مذکور در کتاب نیامده است.

ماجهد و کوشش در انحطاط درجه او می نمودیم و سعی داشتیم که او را از آن مرتبه نازل سازیم، اما خدا از ارادهٔ ما اِبا داشت و هر روز مرتبهٔ او را زیاده می گردانید به سبب آنچه در او بود از صیانت و دینداری و امامت و پرهیزکاری و حسن سمت و علم و عبادت. پس اگر تو را نزد شیعهٔ برادرت مرتبه و منزلت او هست، هیچ احتیاج بما نیست و **مفتقربه‌آن** نیستی که ما این مرتبه را به تو بدهیم و اگر آن حال و رتبه که او داشت ترا نیست، به دادن ما آن مرتبه تو را هرگز حاصل نمی گردد.

(الحديث السادس عشر[1])

قال أبومحمد بن شاذان، حدَّثنا الحسن بن سالم، عن أبيه عن أبى حمزة الثّمالى، عن سعيدبن جبير عن عبدالله بن عبّاس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لمّا خلق الله الدّنيا أطلع على الأرض إطلاعة فاختارنى منهافجعلنى نبيّا، ثمَّ أطلع الثّانية فاختار منها عليّاً فجعله إماماً ثمَّ أمرنى أن آتّخذه أخاً و وصيّاً و خليفةً و وزيراًفعليّ منّى و أنا من علّيٍ و هو زوج إبنتى و أبوسبطيَّ الحسن والحسين ألا و أن الله تبارک و تعالى جعلنى و إيّاهم حججاً على عباده وجعل من صلب الحسين أئمة يقومون بأمرى و يحفظون وصيّتى، التّاسع منهم قائم اهل بيتى، و مهدّى أُمتى، أشبه النّاس بى فى شمايله و أقواله و أفعاله يظهر بعد غيبة طويلة و حيرة مضلة فيعلن أمرالله، و يظهر دين الله و يؤيّد بنصرالله و ينصر بملائكة الله فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً كماملئت جوراً وظلماً.

يعنى: عبدالله عباس گفت که پيغمبر،صلّى الله عليه وآله، فرمود که: چون

١ ــ كمال الدين ج ١ ص ٢٥٧

فى البحار: عن هشام بن سالم، عن الصّادق جعفر بن محمد، عن ابيه، عن جدّه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: القائم من ولدى اسمه اسمى و كنيته كنيتى و شمائله شمائلى، و

←

حق تعالی دنیا را آفرید علمش تعلق گرفت برزمین، پس برگزید مرا از همهٔ عالمیان و مرا پیغمبری داد. پس مرتبهٔ دیگر نظر فرمود و علی را اختیار فرمود و مراامر کرد که او را فراگیرم به برادری و وصایت و خلافت و وزارت، پس علی از من است و من از علی می باشم و او شوهر دختر منست و پدر دو سبط من حسن و حسین است آگاه باشید که خداوند عالمیان مرا و ایشان را حجّتها گردانیده بر بندگان خود، و مقّرر فرمود از صلب حسین امامان که بپای دارند اَمر مرا و حفظ می کنند وصیّت مرا و نهم آن امامان که از صلب حسین اند قائم اهل بیت من و مهّدی امت من است و شبیه‌ترین مردمان است به من در شمائل و اقوال و افعال ظاهر خواهد شد بعد از غایب‌بودن دراز و حیرت مضلّه(و گویا مراد که در زمان غیبت آن حضرت مردمان را حیرت دست دهد از بعد از غایب بودن آن حضرت به سبب طول کشیدن مدت‌زمان غیبت آن حضرت که مردمان به‌حیرت افتند و کار ایشان به ضلالت کشد، مگر کسانی که قلوب ایشان ممتحن به ایمان بوده باشد) پس مهدی آشکار کند امر خدا را و ظاهر گرداند دین حق‌تعالی را و مؤیّد گردد، به‌یاری نمودن خدا و ملائکه او را، و پرکند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پرشده باشد از ظلم و جفا، والسَّلام.

⟵

سنّته سنّتی یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی و یدعوهم إلی کتاب اللّه عزَّوجلَّ مَن أطاعه أطاعنی و مَن عصاه عصانی و من أنکره فی غیبته فقد أنکرنی و من کذَّبه فقد کذَّبنی و من صدَّقه صدَّقنی الی اللّه أشکوا المکذّبین لی فی أمره والجاحدین لقولی فی شأنه و المضلّین لأمتی عن طریقته و« سیعلم الذّین ظلموا أی منقلب ینقلبون.» (بحارج ۵۱ ص ۷۳ حدیث ۱۹)[م]

عن جابر قال أقبل رجل إلی أبی جعفر علیه السلام و ساق الحدیث إلی أن قال علیه السلام و إنما سمّی المهدیّ لأنه یهدی لِأمر خفیّ یستخرج علیه السلام التوریة و سایر کتب اللّه من غار بانطاکیة فیحکم بین أهل التوریة بالتوریة و بین أهل الانجیل و بین أهل الزّبور بالزّبور و بین أهل القرآن بالقرآن و تجمع إلیـه أموال الدنیا کلّها ما فی بطن الأرض و ظهرها فیقول للناس تعالوا إلی ما قطعتم فیه الأرحام و سفکتم فیه الدّماء، ورکبتم فیه محارم إلیه فیعطی شیئاً لم یعط أحداً کان قبله.

و قوله علیه السلام یحکم بین أهل التّوریة لا ینافی ما ذکر فی الأخبار فی أنّه علیه السلام لا یقبل من أحد إلاّ الأسلام لأنَّ هذا محمول علی أنّه یقیم الحجّة علیهم بکتبهم أو یفعل ذلک فی بدؤ الأمر قبل أن یعلو أمره و یتّم حجّته (منه غفراللّه ذنوبه) (بحارج ۵۱ ص ۲۹ حدیث ۲ بنقل از علل الشرایع)

از این کلام مستفاد می شود که هر کاری که پیغمبر به آن قیام می‌فرماید امام نیز به آن قیام می فرماید و فرق در میان پیغمبر و امام نیست الا باین که میان پیغمبر و خدا واسطه نیست و میان امام و خدا پیغمبر واسطه است و این معنی از بسیاری از احادیث مستفاد می شود (منه غفراللّه ذنوبه). [م]

(الحديث السابع عشر[1])

حدثنا الحسن بن على بن فضّال (رض)، عن عبداللّـه بن بكير، عن عبدالملك بن إسماعيل الأسدىّ عن أبيه عن سعيد بن جبيرقال: قيل لعمّار بن ياسر: ماحملك على حبّ على بن أبى طالب؟ قال قد حملنى اللّه و رسوله و قدأنزل اللّه تعالى فيه آياتٍ جليلة و قال رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله فيه أحاديث كثيرةً. فقيـــل له: هلاّ تحدّثنى بشيئى ممّا قال فيه رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله؟ قال: و لِمَ لا أُحدّث ولقد كنتُ بر يّئاً من الذّين يكتمون الحّق و يظهرون الباطل. ثّم قال: كنت مع رسول اللّه

فرأيت علّياً عليه السلام فى بعض الغزوات قدقتل عدّة من أصحاب الراية قريش فقلت لرسول اللّه صلى اللّه عليه وآله: يارسول اللّه إنّ علياً قدجاهد فى اللّه حّق جهاده. فقال: و ما يمنعه منه انّه منّى و أنامنه و انّه وارثى و قاضى دينى و منجز و عدى و خليفتى من بعدى و لولاه لم يُعرف المؤمن المحض فى حياتى وبعد وفاتى، حربه

۱ ـــ كفاية المهتدى حديث ۱۵.

ضمناً شبيه اين روايت را در بحارج ۳۶ ص ۳۲۶ ح ۱۸۳ آورده است و در منتخب الا ثر در فصل دوم باب ۲۷ ص ۲٦٤ ح ۲۲ پس از نقل اين حديث اِحتمال داده كه حديث مزبور را مرحوم خاتون آبادى از ابن شاذان نقل كرده باشد و چنانچه در مقدمه آمد اين كتاب دو حديث السّابع عشر دارد.

حربی و حربی حرب‌الله، و سلمه سلمی و سلمی سلم‌الله، و یخرج‌الله من صلبه الأئمة الرّاشدون فاعلم یا عمّار إن‌الله تبارک و تعالی عهدإلَیّ أن یعطینی إثنی عشر خلیفة منهم علیّ و هواوّلهم و سیّدهم. فقلت: و مَن الاخرون منهم یا رسول‌الله؟ قال الثّانی منهم الحسن بن علی بن ابی‌طالب و الثّالث منهم الحسین‌بن‌علی بن أبی‌طالب والرّابع منهم علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین والخامس منهم محمّد بن علی ثمّ إبنه جعفر،ثمَّ إبنه‌موسی، ثمّ إبنه علی، ثمّ إبنه محمد، ثمّ إبنه علی، ثمّ إبنه الحسن، ثمّ إبنه الذی یغیب عن‌الناس غیبةً طویلةً و ذلک قوله تبارک و تعالی:«قل أرأیتم‌اِن أصبح ماؤُکم غوراً فمن یأتیکم بماء مَعین[1]» ثمّ یخرج و یملأالدّنیا قسطاً و عدلاً کماملئت جوراً و ظلماً، یا عمّارسیکون بعدی فتنة فإذا کان ذلک فاتّبع علّیاً و حزبه فانّه مع‌الحّق والحّق معه وانّک ستقاتل النّاکثین والقاسطین معه ثمَّ تقتلک الفئة الباغیة و یکون آخر زادک من‌الدّنیا شربة من لبن تشربه. قال سعیدبن جبیر: فکان کماأخبره رسولُ‌الله صلی الله علیه‌وآله.

یعنی: سعیدبن‌جبیر گفت: گفتند به عماربن‌یاسر، چه چیز ترا بدان داشت که دوست داری علی‌بن‌ابی‌طالب را؟ گفت در جواب که: خدا و رسول او برآن داشته‌اند مرا و به تحقیق که حق تعالی آیات جلیله در شأن آن حضرت فروفرستاده و رسول‌خدا احادیث بسیار در صفتش بیان فرموده.

گفتند که: آیا خبر نمی‌دهی ما را به چیزی از آنچه پیغمبر- صلی الله‌علیه‌وآله - در حق او گفته؟ عمار گفت: چرا خبر ندهم و حال‌آنکه من بیرارم از آنهائی که حق را پنهان می‌دارند و باطل را ظاهر می‌سازند. بعد از آن گفت که: با رسول‌خدا بودم، علی‌علیه‌السلام را دیدم در بعضی از غزوات که چندین تن را از صاحبان علمهای قریش به قتل رسانیده، پس با رسول خدا گفتم: بدرستی که علی - علیه‌السلام - حق جهاد درراه خدای‌تعالی به فعل آورد. پیغمبر - صلی الله علیه‌وآله - فرمود که: چه چیز او را از این امر بازتواند داشت بدرستی که او از من است و من از اویـم و او وارث من است و قاضی و حکم کنندهٔ دین من است، و وفاکنندهٔ به وعدهٔ منست و خلیفهٔ منست بعد از من، و اگر او نمی‌بود مؤمن محض شناخته نمی‌شد در زمان حیات من و بعداز وفات من، جنگ او جنـگ منست و جنگ من جنگ خداست، آشتی او آشتی منست و

[1] ــ ملک / ۳۰

آشتی من آشتی خدا است، بیرون خواهد آورد خدای تعالی از صلب او ا ئمه راشدین را، بدان ای عمّار که خدای تعالی عهد کرده با من که عطا کند به من دوازده خلیفه، از جمله ایشان علیست و اول آن خلیفه هاست و بهترین ایشان است.

پس گفتم: دیگران کیستند ای رسول خدا؟ فرمود: دوّیم از ایشان حسن بن علی ابن ابی طالب است و سیّم حسین بن علی بن ابی طالب است و چهارم علی بن الحسین است که زینت عبادت کنندگان است. پنجم ایشان محمد بن علیست بعد از آن پسر او جعفر، بعد آن پسراو موسی، بعد از آن پسر اوعلی، بعد از آن پسر او محمد، بعد از آن پسر اوعلی، بعد از آن پسر او حسن، بعد از آن پسراو، آن که غایب شود در زمان طولانی، و اینست معنی قول خدای تعالی که فرمود: **«قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماءٍ معین[1]»** بعد از آن بیرون آید و پرکند دنیا را از عدل و داد، آنچنانکه پرشده باشد از جور و ظلم. ای عمار! زود باشد که بعد از من فتنه و آشوب ظاهر گردد، چون فتنه آشکار شود تابع باش علی و حزب علی را که علی با حق است و حق با اوست و زود باشد که کارزار و مقاتله نمائی باتّفاق علی با ناکثین و قاسطین و بعد از آن بکشند ترافئه باغیه و گروه ستم پیشه، و باشد آخرین زاد تو یک جرعهٔ شیر که بیاشامی آنرا.

سعید بن جبیر گفت همچنان شد که پیغمبر ـ صلی الله علیه وآله ـ خبر داده بود.

صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم و صلّی الله علی محمّد و آله أجمعین.

۱ ـ ملک / ۳۰

(الحديث السابع عشر[1])

قال الشيّخ الفقيه أبوالحسن محمدبن أحمدبن على بن الحسين بن شاذان القمّى (ره) فى المائة التّى جمعها من طرق العامّة: حدَّثنا أحمد بن محمدبن عبدالله الحافظ، قال: حدَّثنا على بن سنان الموصلىّ، قال: حدَّثنا أحمدبن محمدبن صالح قال: حدَّثنا سليمان بن أحمد قال: حدَّثنا ريّان بن مُسلم قال: حدَّثنا عبدالرَّحمن بن يزيد بن جابر قال: حدَّثنا سلامة عن أبى سليمان راعى رسول الله، صلى الله عليه وآله، قال:

قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: لمّا أسرى بى إلى السّماء قال لى الجليل، جلَّ جلاله، آمن الرَّسول بما أُنزل اليه من ربّه. قلتُ: و المؤمنون. قال: صدقت يا محمَّد مَن خلفَّتَ فى أُمّتکَ؟ قلت: خيرها. قال: على بن أبى طالب؟ قلت: نعم، يارب.

قال: يا محمد، انّى أطلعت على أهل الارض فاخترتک منها فشققت لک اسماً من أسمائى فلاأذكر فى موضع إلاذُكرتَ معى فأنا المحمود و أنت محمّد ثمَّ أطلعت ثانية فاخترت منها عليّا فشققت اسماً من أسمائى و أناالأعلى و هوعلى يا

١ ــ منتخب الأثر ص ١٠ و كمال الدين ج ١ ص ٢٥٢ ح ٢ و غيبت نعمانى ص ٩٣ ح ٢٤.

محمد، إنی خلقتک و خلقت علیاً و فاطمة والحسن والحسین والائمة من ولده من سنخ نوری و عرضت ولایتکم علی أهل السّموات و أهل الارض فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و من جحدها کان من الکافرین، یا محمّد لوانّ عبداً من عبیدی عبدنی حتّی ینقطع و یصیر کالشنّ البالی ثم أتانی جاحداً بولایتکم ماغفرت له حتی یُقِّر بولایتکم. یا محمّد تحبّ أن تراهم؟ قلت: نعم یا ربّ. فقال لی: التفت عن یمین العرش.

فالتفت فأرابعلی و فاطمة و الحسن والحسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفربن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضّا و محمّدبن علی و علی بن محمّد والحسن بن علی و المهدیّ فی ضحضاح من نور قیام یصلون و فی وسطهم یضیئی المهدی کأنّه کوکب درّی فقال یا محمد هؤلاءالحجج و هوالثائر من عترتک، و عزّتی و جلالی انّه الحجة الواجبة لأولیائی والمنتقم من اعدائی.

یعنی: شیخ که از بزرگان علماء طائفه ناجیه است به سند مزبور روایت می کند از ابی سلیمان که شبان سیّد عالیمان بود، که او گفت: پیغمبر ــ صلی اللّه علیه و آله ــ فرمود که: در شبی که مرا بردند به جانب آسمان، حضرت ملک جلیل ــ جلّ جلاله ــ فرمود که: «آمن الرّسول بما أُنزل إلیه من ربّه[1]» گفتم و المؤمنون.

حضرت معبود فرمود که: راست گفتی یا محمد، که را خلیفه ساختی و به نیابت خود در زمــین گذاشتی که به سمای إکرام و عرش إعظام ما بر آمدی؟ گفتم: بهترین امت را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: بلی ای پروردگار من.

فرمود که: یا محمد من در نگریستم به زمین (یعنی إراده خود را به جهت برگزیدن متعلّق به زمین ساختم) پس تو را برگزیدم از اهل زمین، آنگاه بیرون آوردم از برای تو نامی از نام‌های خود، پس یاد نمی کنند مرا در هیچ محل و موضعی إلا آنکه یاد می کنند تو را با من، منم محمود و توئی محمد، بعد از آن به نظر قدرت بر زمین نگریستم وعلی را از اهل زمین برگزیدم و از برای او نیز اسمی از اسماء حسنای خود مشتق ساختم، پس منم اعلی و اوست علی، یا محمد

۱ ــ بقره/۲۸٦

آفریدم ترا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و امامان را که از اولاد حسین‌اند، از اصل نوری از نور خود، و عرض کردم دوستی شما را بر اهل آسمان‌ها و اهل زمین، پس هر کس که قبول کرد دوستی شما را نزد من از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است.

یا محمد، اگر بنده‌ای از بندگان من عبادت کند مرا تا منقطع شود (یعنی نزدیک گردد که قطع حیاتش شود) و (از غایت ریاضت عبادت) بدنش چون مَشک کهنه گردد، پس به جانب من آید (یعنی بازگشت به من نماید) در حالتی که منکر باشد به ولایت شما، نیامرزم او را تا وقتی که اقرار کند به ولایت شما.

یا محمد، دوست می‌داری که ببینی ایشان را و به نظر در آوری آل و أوصیای خود را؟ گفتم: بلی ای پروردگار من. فرمود: که توجه کن و التفات نما به جانب راست عرش! چون نگاه کردم علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرِّضا و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را دیدم، در میان آب تنگی از نور که همه ایستاده بودند و به نماز قیام می‌نمودند و در میان همه مهدی می‌درخشید، چنانکه گویا کوکب درخشنده بود. پس حضرت ملک و دود به من خطاب نمود که: یا محمد، ایشان حجت‌های منند و مهدی طلب خون کنندهٔ عترت تو است، به عزّت و جلالم قسم که مهدی حجت واجب الأتّباع از برای دوستان من و انتقام کشنده است از دشمنان من.

ابن بابویه رحمه الله این حدیث را به سند دیگر در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از ابی سلیمان راعی به اختلاف عبارات نقل نموده که در آخر آن واقع است که: «فیخرج اللّات و العزّی طریین فیحرقهما فلفتنة النّاس یومئذ بهما أشدّ من فتنه العجل و السّامریّ» یعنی: بیرون خواهد آورد حضرت صاحب الزّمان لات و عزّی را تر و تازه، پس خواهد سوخت ایشان را و هر آینه فتنهٔ مردمان در آن روز به سبب ایشان سخت‌تر خواهد بود از فتنهٔ گوسالهٔ سامری. مراد از لات و عزّی که در این حدیث واقع است ابی بکر و عمر است علیهما ما علیهما. و السّلام علی من اتّبع الهدی.

وایضاً ابن بابو یه (ره) در کتاب خصال حدیثی روایت کرده[1] که صد و بیست مرتبه حضرت رسالت را عروج بر سماء و إرتقاء بر عرش حضرت حق تعالی روی داده، و آن حدیث اینست که: **«عرج بالنبی صلی اللّه علیه و آله مائة و عشر ین مرة، ما من مرةٍ الا و قدا وصی اللّه تعالی فیها النّبی ــ علیه السَّلام ــ بالولایة لعلی و الأئمة ــ علیهم السلام ــ اکثر ممّا أوصاه بالفرایض»**

یعنی : عروج فرمودند حضرت رسالت ــ صلی اللّه علیه و آله ــ صد و بیست مرتبه، و هیچ مرتبه از آن مراتب نبود إلاّ آنکه سفارش فرمود حضرت اللّه تعالی در آن پیغمبر را به ولایت و دوستی امیرالمؤمنین و باقی ائمهٔ معصومین علیهم السلام، ز یاده از آنچه سفارش فرمود آن حضرت را به فرایض. می تواند بود که مراد از ولایت در این حدیث والی شدن حضرت شاه ولایت باشد بر اُمت و تکرار سفارش از جهت تأکید باشد، چنانچه حضرت رسالت نیز مکرر نصوص جلیه و خفیّه در باب امامت و خلافت آن حضرت بیان فرمودند.

۱ ــ خصال صدوق ج ۲ ص ۳۸۸ ترجمه آقای کمره‌ای و خصال عربی ص ۶۰۰.

(الحديث الثّامن عشر[1])

قال أبو محمد شاذان عليه الرَّحمه: حدَّثنا محمّد بن الحسن الواسطى رضى اللّه عنه، قال: حدَّثنا زفربن الهذيل قال: حدَّثنا سليمان ابن مهران الأعمش قال: حدَّثنا مورق قال: حدَّثنا جابربن عبداللّه الأنصارى قال: دخل جندل بن جنادة اليهوديّ من خيبر على رسول اللّه صلى اللّه ـــ عليه وآله ـــ فقال: يا محمّد أخبرنى عمّا ليس للّه و عمّا ليس عنداللّه و عمّا لا يعلمه اللّه. فقال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله:

امّا ما ليس للّه فليس للّه شريک، و أمّا ما ليس عنداللّه فليس عنداللّه ظلم، و أما ما لا يعلمه اللّه فذلكم قولكم معاشر اليهود: انَّ عزيراً ابن اللّه. واللّه لا يعلم له ولداً.

فقال جندل: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّک رسول اللّه حقّاً، ثمَّ قال: يا رسول اللّه إنّى رأيت البارحة فى النّوم موسى ابن عمران ـــ عليه السّلام ـــ فقال لى: يا جندل أسلم على يد محمّد، استمسک بالأوصياء من بعده، فقد أسلمتُ و رزقنى اللّه ذلک

١ ـــ كفاية المهتدى حديث ١١ و كفاية الاثر خطى و بحار ج ٣٦ ص ٣٠٤ به نقل از مستدرک سفينة البحار ج ٢ حرف ج ذيل جندل بن جنادة

فأخبرنی بالأوصیاء بعدک لِأستمسک بهم، فقال: یا جندل، أوصیائی من بعدی بعدد نقباء بنی إسرائیل.

فقال: یا رسول اللّه إنّهم کانوا إثنی عشر هکذا وجدنا فی التوریة. قال: نعم الذّین هم أوصیائی من بعدی إثنا عشر. فقال: یا رسول اللّه، کلّهم فی زمن واحد؟ قال:

لا خلف بعد خلف فإنّک لن تدرک منهم إلاّ ثلثه. قال: فسمّهم لی یا رسول اللّه. قال:نعم إنّک تدرک سیّد الأوصیاء و وارث علم الأنبیاء و أبا الأئمة الأتقیا علی بن أبی طالب بعدی ثمَّ، ابنیه الحسن و الحسین فاستمسک بهم من بعدی فلا یغرنک جهل الجاهلین، فإذا کانت وقت ولادة إبنی علیّ بن الحسین زین العابدین یقضی اللّه علیک ویکون آخر زادک من الدّنیا شربة لبن تشربه. فقال:یا رسول اللّه فما أسامی الأوصیاء الذَّین یکونون أئمة المسلمین بعد علی بن الحسین؟ قال ــ صلوات اللّه علیه و آله ــ فإذا انقضت مدّة علیّ قام بالأمر محمد إبنه یدعی بالباقر فإذا انقضی مدّة محمد قام بالأمر بعده جعفر إبنه یدعی بالصّادق فإذا انقضت مدّة جعفر قام بالأمر بعده موسی إبنه یدعی بالکاظم فإذا انقضت مدّة موسی قام بالأمر بعده علی إبنه یدعی بالرّضا فإذا انقضت مدّة علی قام بالأمر بعده محمد إبنه یدعی بالتقی فإذا انقضت مدّة محمّد قام بالأمر علی إبنه یدعی بالنَّقی، فاذا انقضت مدّة علیّ قام بالأمر بعده الحسن إبنه یدعی بالزّکی، ثم یغیب عن الناس إمامهم. قال:یا رسول اللّه یغیب الحسن منهم؟

قال: لا و لکن إبنه الحجّة، یغیب عنهم غیبةً طویلةً. قال: یا رسول اللّه فما إسمه؟ قال: لا یسمّی حتّی یظهره اللّه. فقال جندل: قد بشرنا موسی بن عمران بک و بالأوصیا من ذریّتک.ثمَّ تلی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: «وعداللّه الذین امنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنّهم من بعد خوفهم أمناً»[1] قال جندل: فما خوفهم؟

قال: یا جندل فی زمن کل واحد منهم شیطان یعتریه و یُوذیه فإذا اذن اللّه الحجة خرج و طهر الأرض من الظّالمین فیملأها قسطاً وعدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً،

۱ ــ نور/۵۵

طوبی للصابرین فی غیبته، طوبی للسالکین فی محجّته والثابتین فی موالاته ومحبته اولئک ممّن وصفهم اللّه فی کتابه فقال «الذین یؤمنون بالغیب[۲]» و قال «اولئک حزب اللّه ألا إنَّ حزب اللّه هم المفلحون[۳]»

ثمَّ قال جابر: عاش جندل بن جنادة الی أیام الحسین بن علی ــ علیهما السّلام ــ ثمَّ خرج إلی الطّائف فمرض فدعا بشربة من لبن فشربه و قال:و کذا عهد الی رسول اللّه ــ صلی اللّه علیه و آله ــ انّه یکون آخِر زادی من الدّنیا شربة من لبن. ثمَّ مات و دفن بالطّائف فی الموضع المعروف بالکوراء، رحمه اللّه تعالی.

یعنی شیخ رفیع مقام، به سند مذکور، از جابر بن عبداللّه انصاری روایت کرده که او گفت: داخل شد مردی از یهود به مجلس پیغمبر ــ صلی اللّه علیه و آله ــ که جندل نام او بود و جناده نام پدرش بود واز یهود خیبر بود، پس گفت: یا محمد خبر ده مرا از آنکه نیست از برای خدا و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه آنرا خدا نمی داند.

پس فرمود پیغمبر صلی اللّه علیه و آله که: آنچه نیست از برای آن پس نیست از برای خدا شریک، و اما آنچه نیست نزد خدا آن ظلمت او است، اما آنچه خدا نمی داند آن قول شما جماعت یهود است که می گویند اینکه عزیر پسر خدا است قسم به خدا که خدا نمی داند از برای خود فرزندی.

پس جندل چون آن جواب شنید، گفت: «أشهد أن لااله الا اللّه و انّک رسول اللّه حقاً»

پس گفت: یا رسول اللّه، من در خواب دیدم موسی بن عمران (ع) را که با من گفت: ای جندل به دست محمد ــ صلی اللّه علیه وآله ــ مسلمان شو و به أوصیای او تمسّک بجوی، پس به تحقیق خدا توفیق عطا فرمود و به شرف اسلام مشرّف شدم و روزی کرد مرا خدای تعالی اینها را، پس خبر ده مرا به اوصیاء بعد از تو، از برای اینکه متمسّک بشوم به ایشان.

پس پیغمبر ــ صلی اللّه علیه و آله ــ فرمود: ای جندل اوصیاء از بعد من به عدد نقبآء بنی اسرائیل اند. جندل عرض کرد: یا رسول اللّه نقباء بنی اسرائیل

۲ ــ بقره/٤
۳ ــ مجادله/۲۲

دوازده نفرند اینچنین من در تورات خواندم.

حضرت پیغمبر فرمود: بلی اوصیای از بعد از من دوازده نفرند. جندل گفت: همه آنها در یک زمانند؟ حضرت پیغمبر در جواب فرمودند: خلف بعد خلف اند (یعنی یکی بعد از یکی خواهند بود) پس به درستی که تو درک نخواهی کرد از ایشان مگر سه نفر ایشانرا. پس عرض کرد جندل: اسم أوصیا را تعلیم من فرما.

فرمود که: تو إدراک می کنی و مشرّف می شوی خدمت سید أوصیاء و وارث علم پیغمبران سابق و پدر أئمهٔ أتقیاء علی بن أبی طالب، بعد از من، و بعد از آن إدراک می کنی دو فرزندان او حسن و حسین را، پس تمسّک بجوی به ایشان و دست از دامن ولای ایشان برمدار، پس فریفته نگرداند تو را جهل جاهلان، پس وقت ولادت فرزندم،علی بن الحسین زین العابدین شود حکم می کند خدا بر تو به أجل محتوم و می باشد آخر توشهٔ تو از دنیا یک جرعهٔ شیر که می آشامی.

پس جندل أسامی أوصیاء که ائمهٔ مسلمین بعد علی بن الحسین می باشند فرمود پیغمبر ــ صلوات اللّه علیه و آله[1]: پس هرگاه گذشت مدت إمامت علی بن الحسین قائم می گردد به امر امامت محمد پسر او که ملقّب به باقر است، پس هرگاه زمان امامت او منقضی گردد قائم می شود به امر امامت بعد از او امام جعفر پسر او که ملقب به صادق است، پس هرگاه زمان امامت او منقضی گردد قائم گردد به امر خلافت و امامت فرزند او موسی که ملقّب به کاظم است. پس هرگاه زمان امامت او منقضی گردد قائم می گردد امر امامت از بعد از آن به محمد فرزند او که ملقّب به تقی است، پس هرگاه منقضی گردد مدت امامت او، قائم می شود امر امامت بر فرزند او علی که ملّقب به نقی است، پس هرگاه منقضی گردد زمان امامت او قائم می شود امر امامت از بعد از ایشان به حسن فرزند او، که ملقّب به زکی است پس غائب می شود از مردمان ایشان.

عرض کرد جندل: یا رسول اللّه (صلی اللّه علیه وآله) غائب می گردد جناب حسن از ایشان؟ فرمود: غایب نمی گردد حسن، ولکن فرزند او حجت غایب می گردد از ایشان، غیبت طولانی. عرض کرد: یا رسول اللّه، اسم آن

۱ ــ در متن چنین است.

حجت چیست؟ فرمود: اسم برده نمی شود تا آنکه ظاهر بگرداند او راخدای.

پس گفت: به تحقیق بشارت داد ما را موسی بن عمران به تو و به اوصیاء از ذریّت تو. پس تلاوت فرمود جناب پیغمبر ــ صلی اللّه علیه و آله ــ این آیه را که:

«وعد اللّه الذّین آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذّین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتَضیٰ لهم و لَیُبدلنَّهم من بعد خوفهم أمناً» جندل گفت: پس خوف ایشان از چه چیز است؟ آن حضرت فرمود:

ای جندل در زمان هر یک از ایشان شیطانی می باشد که آزار کند و بر ایشان جفا کند، پس هرگاه خدای تعالی اذن بدهد حجّت را خارج می گردد و ظاهر می شود و پاک می گرداند زمین را از ظالمین و پر می کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده بود از جور و ظلم. خوشا حال آن کسانی که در زمان غیبت او صبر کردند، و خوشا حال آن کسانی که سالک در حجّت و در طریقهٔ او باشند و در مودّت و محبّت او ثابت باشند، این جماعت از جمله کسانی هستند که حق تعالی وصف کرده در قرآن و در تعریف ایشان فرموده: «الذین یؤمنون بالغیب» و در جائی دیگر در قرآن می فرماید: «اولئک حزب اللّه الا ان حزب اللّه هم المفلحون»

پس جابر گفت: بعد از آن جندل زنده بود تا زمان حضرت امام حسین ــ علیه السلام ــ پس بیرون رفت به طرف طائف، پس در آنجا بیمار شد و در آن بیماری شیر طلبید و جرعه ای آشامید و گفت اینچنین عهدیست که رسول اللّه ــ صلی اللّه علیه و آله ــ فرموده بود که آخرین توشهٔ من از دنیا جرعهٔ شیر باشد.

پس وفات نمود و در طائف در موضعی که معروف است به «کوراء» مدفون گردید، رحمة اللّه علیه والسّلام.

و شیخ حسن بن سلیمان ــ رحمه اللّه ــ در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است[1] به سند معتبر از مفضّل بن عمر که گفت: سئوال کردم از

۱ ــ بحارج ۵۳ باب ۲۵

منتخب بصائر الدرجات تألیف حسن بن سلیمان حلی رحمه اللّه است؛

این کتاب از کتب بسیار نفیس حدیث است، که متاسفانه همچون بسیاری دیگر از کتب حدیثی ناشناخته

←

حضرت امام جعفر صادق، علیه السّلام، که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او را می کشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزّمان علیه السّلام، وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست؟ فرمود که: حق تعالی إبا نموده از اینکه از برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند. پس فرمود که آیاتی که حق تعالی در امر قیام ساعت در قرآن فرموده است، همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای إطلاع بر أسرار إلهی کرده است.

مفضّل گفت: ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت؟ فرمود که: بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی به اسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجّت شناخت او بر خلق تمام شود، با آن حجّتی که ما بر خلق لازم ساخته‌ایم و قصّه‌ها و احوالش را بیان کرده‌ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده‌ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جدّ اوست تا آنکه مردم نگویند که نام و نسب او را نمی دانستیم. پس خدا او را بر همه دین‌ها غالب گرداند چناچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که: **«لیظهره عَلی الدِّین کلّه و لَوکرهَ المشرکــون»**[۱] یعنی: حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همهٔ دین‌ها هر چند کراهت داشته باشند آنها که به خدا شرک می آورند. در آیهٔ دیگر فرموده است: «**قاتِلوهم حتی لا تکونَ فتنة و یکونَ الدین کلّهُ للّه**[۲]» یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دین‌ها همه از برای خدا. پس فرمــود که: واللّه ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دین‌ها اختلاف را و

⟵

است، این کتاب منتخب یا مختصر بصائر الدرجات سعد بن عبداللّه اشعری قمی است که او از اصحاب امام یازدهم علیه السلام است و قصهٔ تشرّف او به خدمت حضرت حجت علیه السلام مشهور می باشد.

بصائر الدرجات نام دو کتاب است یکی بصائر الدرجات کُبری تألیف حسن بن صفّار که از موثّقین رجال شیعه است و دیگر آن که ذکرش در قبل به میان رفت.

۱ ــ توبه /۳۳ و فتح /۲۸ و صف /۹

۲ ــ توبه /۳۳

همهٔ دین‌ها به یک دین حق برگردد و از هیچ کس به غیر دین حق قبول نکند، چنانکه حق تعالی فرموده است: «**وَمَن یبتغ غیر الأسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین**[1]» یعنی: هر که طلب کند غیر دین اسلام را، پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیان کاران باشد

مفضّل پرسید که: در أیام غیبت آن حضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت؟ فرمود که: ملائکه و مؤمنان از جن، وامر و نهی اش بیرون خواهد آمد به سوی معتمدان و نایبان آن حضرت که به شیعیانش برسانند. واللّه ای مفضّل، گویا می بینم آن حضرت را که داخل شود و برد حضرت رسالت پناه را در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و در دستش عصای آن حضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و به این هیئت بیاید به نزد خانهٔ کعبه تنها و بی رفیق، پس چون شب درآید و دیده‌ها به خواب رود، جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملایک بر او نازل شوند، پس جبرئیل گوید که: ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست.

پس حضرت صاحب الامر ــ علیه السّلام ــ دست بر روی مبارک کشد و گوید: حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را به ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم. پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا. پس بایستد میان رکن حجر الأسود و مقام ابراهیم، به صدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصانِ من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین، بیایید به سوی من. پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند به ایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند. پس بشنوند همه به یک آواز و همگی متوجه خدمت آن حضرت شوند و به یک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در مابین رکن و مقام. پس عمودی از نور بلند شود از زمین به سوی آسمان که هر مؤمنی بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه های مؤمنان درآید و جان های ایشان به آن فرح

۱ ــ آل عمران /۸۵

یابد، اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است. پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که به طیّ الارض از اطراف عالم به خدمت آن حضرت حاضر شده اند، همه در خدمتش ایستاده باشند، پس پشت به کعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم روشن کند، پس گوید که: هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است. پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد، پس سایرملائکه بیعت نمایند، پس نجیبان جنّ به شرف بیعت برسند، پس سیصد و سیزده تن نقباء به مبایعت سرافراز گردند، آنگاه مردم مکّه فریاد برآورند که: کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند؟ پس بعضی گویند که همان صاحب برهانست که داخل مکّه شد. گویند که: هیچیک از اصحابش را می شناسید؟ گویند که: نمیشناسیم هیچیک را، مگر چهار کس از اهل مکّه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را به نام و نسب می شناسیم. و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد، پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی به آواز بلند ندا کند که اهل آسمان ها و زمین ها بشنوند که: ای گروه خلایق، این مهدی آل محمد است ــ و به نام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را به امام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی ــ علیه السلام ــ، با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او منمائید که گمراه می شوید. پس اول کسی که آن ندا را لبّیک می گوید و اجابت می کند ملائکه اند، پس مؤمنان جن، پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آن حضرتند می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمی ماند مگر آنکه آن صدا را می شنود و متوجه می شوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابان ها. پس چون نزدیک غروب آفتاب شود، از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عتبه[1] است، از فرزندان یزید بن معاویه ــ علیهم اللّعنة ــ با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت نکنید که گمراه بشوید. پس ملائکه و جنّ و نقبا همه تکذیب کنند و دانند که او شیطان است و گویند: شنیدیم اما باور نکردیم. پس هر صاحب شکّی و منافقی و کافری که باشد به ندای آخر از راه برود. و در تمام

۱ ــ در بحار: عثمان بن عنبسه است.

آنروز حضرت صاحب علیه السلام پشت به کعبه داده، گوید: که هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و إسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند به من، که علم و کمال همه با منست، و هر که خواهد نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین و ائمهٔ از ذریّت حسین علیهم السّلام، پس نظر کند به من و آنچه خواهد از من سئوال کند که علم همه نزد منست، و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده‌اند من خبر می دهم، و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را می خواهد، بیاید و از من بشنود. پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند اُمت آدم و شیث گویند: اینست و اللّه صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمی دانستیم. پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السّلام را، پس علمای آن ملّتها همه شهادت دهند که: اینست آن کتاب ها به نحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و به ما نرسیده بود همه را بر ما خواند. پس بخواند قرآن را به نحوی که حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد، چنانچه در قرآن های دیگر شده، پس در این حال شخصی بیاید به خدمت آن حضرت که رویش به جانب پشت گشته باشد و بگوید که: ای سید من منم بشیر، امر کرد مرا ملکی از ملائکه که به خدمت تو بیایم و تو را بشارت دهم به هلاک شدن لشگر سفیانی.
پس حضرت فرماید که: قصهٔ خود و برادرت را برای مردم نقل کن. بشیر گوید که: من و برادرم در میان لشگر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر درهم شکستیم و اشترهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند، پس بیرون آمدیم و مجموع لشگر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را به قتل رسانیم، پس چون به صحراء بیداء رسیدیم که در حوالی مدینهٔ طیّبه است، آخر شب فرود آمدیم، پس صدائی از آسمان آمد که: ای بیداء هلاک گردان این گروه ستمکار را! پس زمین شکافته شد و تمام لشگر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادر. ناگاه ملکی به نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی، پس با برادرم گفت که: ای نذیر برو به سوی سفیانی معلون در دمشق، و او را بترسان به

ظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السّلام، خبر ده او را که لشگرش را حق تعالی دربیداء هلاک گردانید. و با من گفت که: ای بشیر ملحق شو به حضرت مهدی در مکّه و او را بشارت ده به هلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آن حضرت که توبه تو را قبول می فرماید. پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد به حالت اول برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشگر آن سرور بماند.

مفضّل پرسید که: ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد؟ فرمود که بلی واللّه ای مفضّل و با ایشان گفتگو خواهند کرد، چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد. مفضل پرسید که: ملائکه و جن با او خواهند بود؟ فرمود که: بلی واللّه ای مفضّل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن (و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن) و خدا به این لشگر او را بر عالم ظفر خواهد داد.

مفضّل پرسید که: آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد؟ فرمود که: اوّل ایشا نرا به حکمت و موعظه نیکو به حق دعوت نماید، پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان، و بیرون آید و متوجه مدینه طیّبه شود. مفضّل پرسید که: خانهٔ کعبه را چه خواهد کرد؟ فرمود که: خراب می کند و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا می کنند و از نو می سازند و بناهای ظالمان را در مکّه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب می کنند و مسجد کوفه را خراب می کنند و از اساس اوّلش بنا می کنند، و قصر کوفه را خراب می کنند که هر که آنرا بنا نهاده ملعونست.

مفضّل پرسید که: در مکّه معظّمه اقامت خواهند نمود؟ فرمود که: نه ای مفضّل، بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکّه بیرون آید اهل مکّه خلیفهٔ آن حضرت را به قتل رسانند، پس حضرت باز به سوی ایشان معاودت نماید، پس بیایند به خدمت آن حضرت سر در زیر افکنده و گریان، و تضرّع کنند و گویند: ای مهدیّ آل محمد توبه می کنیم، توبهٔ ما را قبول فرما. پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید. باز آن والی را بکشند. آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا به سوی ایشان برگرداند که با ایشان بگوئید که برگردند به

حق. پس هر که ایمان آورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد به قتل رسانید. پس چون عسکر فیروزی اثر به سوی مکّه باز گردند از صد کس یک کسی ایمان نیاورد، بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد.

مفضّل پرسید که: ای مولای من خانهٔ حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟ فرمود که: پای‌تخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محلّ جمع بیت‌المال و قسمت غنیمت‌ها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود. مفضّل پرسید که: جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود؟ فرمود که: بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل به سوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش به قدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه به کربلای معلّی متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد، و حق تعالی آن زمین مقدّس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمت‌ها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه به یک دعا، مثل هزار مرتبه ملک دنیا به او عطا فرماید. پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که: ای مفضّل به درستی که بقعه‌های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند، پس کعبه معظّمه بر کربلای معلاً فخر کرد، حق تعالی وحی فرمود به کعبه که: ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعهٔ مبارکه‌ایست که در آنجا ندای «انّی أنا الله» از شجرهٔ مبارکه به موسی رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم علیها السلام و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند، در همان موضع حضرت مریم عیسی روح‌الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه‌هایی است که حضرت رسول ــ صلی الله علیه و اله ــ از آنجا خروج نمود و خیر و رحمت بی‌پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیّاست تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السلام.

مفضّل گفت که: ای سیّد پس مهدی دیگر به کجا متوجه خواهد شد؟ فرمود که: به سوی مدینهٔ جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله، و چون وارد مدینه

شود امری عجیب از او به ظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد.

مفضّل پرسید که: آن چه امر است؟ فرمود که: چون به نزد قبر جدّ بزرگوار خود رسد گوید که: ای گروه خلایق این قبر جدّ من رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است؟ گویند: بلی ای مهدیّ آل محمد. گوید که: کیستند اینها که با او دفن کرده‌اند؟ گویند که: دو مصاحب و دو هم خوابهٔ او ابوبکر و عمر. پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که: کیست ابوبکر و کیست عمر و به چه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدّم دفن کرده‌اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد. پس مردم گویند: ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست، ایشان را از برای همین در اینجا دفن کرده‌اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آن حضرت بودند. پس فرماید که: آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد؟ گویند: بلی ما به صفت می‌شناسیم. باز فرماید که: آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفونند؟ گویند: نه. پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو از قبر بدر آورند، پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند به همان صورت که داشته‌اند. پس بفرماید که کفن‌ها از ایشان بگشایند و ایشان را به حلق کشند بر درخت خشکی. پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ آورد و شاخه‌هایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته‌اند، گویند که: اینست واللّه شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم به محبّت ایشان. و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل به قدر حبّه‌ای از محبّت ایشان داشته باشد، حاضر شود، پس منادی از جانب صاحب علیه السلام ندا کند که: هر که این دو مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول را دوست می‌دارد از میان مردم جدا شود و به یک جانب بایستد، پس خلق دو طایفه شوند؛ یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان. پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که: بیزاری جوئید ازایشان و اگر نه به عذاب الهی گرفتار می‌شوید. ایشان جواب گویند که: ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم، چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار ازایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرّب درگاه حقّند، بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان به تو آورده است و از هر که ایمان به ایشان نیاورده و از هر که ایشان

را به این خواری بدر آورده و بر دار کشید. پس حضرت مهدی صلوات‌الله علیه امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و همگی را به هلاکت رساند. پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بز یر آورند و ایشان را به قدرت الهی زنده گرداند، و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند. پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن به در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام، برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن علیه السَّلام و کشتن امام حسین علیه السَّلام و اطفال و پسر عمّان و یاران او علیهم السَّلام و اسیر کردن ذریّت حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه وآله ــ و ریختن خون آل محمّد در هر زمانی و هر خونی ریخته شده و هر فرجی که به حرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمّد همه را برایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفهٔ به حق نمی کردند، اینها در عالم نمی شد.

پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند. پس ایشان را بفرماید بردرخت برکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشانرا بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را به در یاها پاشد. مفضّل گفت که: ای سیّد این آخر عذاب ایشان خواهد بود.

فرمود که: هیهات ای مفضّل واللّه که سیّد اکبر محمّد رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و صدّیق اکبر أمیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی وحسین شهید کربلا و جمیع ائمه هُداة، همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده، همگی زنده خواهند شد، و از برای جمیع ائمه و

قال: أقول لعلّ السّبب فی إلزامه ما تأخّر عنهما من الآثام ظاهر لأنهما بمنع أمیر المؤمنین علیه السلام عن حقه و دفعه عن مقامه، صارا سببین لاختفاء سائر الأئمة و مغلوبیتّهم و تسلّط أئمّة الجور و غلبتهم إلی زمان القائم علیه السّلام و صارا سبباً لکفر مَن کفر و ضلال مَن ضلّ و فسق مَن فسق لأنّ الأمام مع إقتداره و إستیلائه و بسط یده یمنع عن جمیع ذلک و عدم تمکّن امیرالمؤمنین ــ صلوات اللّه علیه ــ من بعض تک الأمور فی أیّام خلافته إنّما کان لماأسّساه من الظّلم والجور. و امّا ما تقدّم علیهما فلأنّهما کانا راضیین بفعل من فعل مثل فعلهما من دفع خلفاء الحق عن مقامهم و ما یترتّب عمّا ذلک من الفساد ولو کانا منکر ین لذلک لم یفعلا مثل فعلهم و کلّ من رضی بفعل فهو کمن أتاه کما دلّت علیه الآیات الکثیرة و استفاضت به أخبار الخاصة و العامة.[م]

مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا به هر جائی که خواهد ایشان را ببرد و معذّب گرداند.

پس از اینجا حضرت مهدی علیه السّلام متوجه کوفه شود و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقباء. مفضّل پرسید که زو راء که بغداد باشد[1] در آنوقت چگونه خواهد بود؟ فرمود: که محلّ لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد، از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهائی که از نزدیک و دور متوجه آن می گردد، واللّه که بر آن شهر نازل شود أصناف عذاب ها که بر امت های گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشم ها ندیده باشد و گوش ها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد، طوفان شمشیر خواهد بود. واللّه که یکوقتی چنان آبادان شود بغداد که گو یند دنیا همین است و گو یند که خانه هاو قصرهایش بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خداوند روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ر یختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد، پس خدا خراب کند آن را به این فتنه ها و لشگرها به مرتبه ای که اگر کسی گذرد نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است. پس خروج کند جوان روی حسنی[2] به جانب دیلم و قزو ین و به آواز فصیح ندا کند که به فر یاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره ای را که از شما یاری می طلبد. پس اجابت نمایند او را گنج های خدا در طالقان، چه گنجها نه از نقره و نه از طلا، بلکه مردی چند مانند پاره های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای أشهب سوار همه مکمّل و مسلّح و پیوسته بکشد ظالمان را تا به کوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد. پس در کوفه ساکن می شود و به او خبر می رسد که مهدی و اصحابش به نزدیک کوفه رسیدند، پس به اصحاب خود می گو ید که: بیائید برو یم و ببینیم که این مرد کیست و چه می خواهد. واللّه که خود می داند که مهدی آل محمد است، اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود

۱ ــ زوراء را گاهی بغداد و گاهی هم ری گفته اند.

۲ ــ ظاهراً جوان «خوش» روی حسنی صحیح است چنانچه در اصل چنین است: ثمّ یخرج الحسنیُّ الفتی الصبیح.

ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را. پس حسنی در برابر حضرت مهدی می ایستد و می گوید که: اگر راست می‌ گوئی که توئی مهدی آل محمد، کجاست عصای جدّت رسول خدا ــ صلی الله علیه‌وآله ــ و انگشتر او و برد و زره او که آن را فاضل می نامند و عمامه اش که سحاب می گفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبا می گفتند و استرش که دلدل می گفتند و حمارش که یعفور می نامیدند و براق و دگر مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد؟ پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکهٔ هود و صالح و مجموعهٔ ابراهیم و صاع یوسف وکیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران.

پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشگر در زیر سایه آن باشند. پس حسنی گوید: الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا. پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشگرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشگر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند؛ آنها گویند که: اینها سحر بزرگ بود. پس مهدی علیه السلام هرچند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز. پس فرماید که همه را به قتل رسانند.

مفضّل پرسید که: پس دیگر چه کار خواهد کرد؟ فرمود که: لشگرها بر سرسفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخرهٔ بیت المقدس ذبح نمایند. پس حضرت امام حسین صلوات اللهٰ علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدّیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوش‌تر نیست. پس بیرون آید صدّیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام و برای اوقبّه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی صنعای یمن و چهارم در مدینهٔ طیّبه و گویا می بینم قندیلها وچراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی می دهد زیاده از آفتاب و ماه؛ پس بیرون می آید سیّد اکبر محمّد رسول الله صلی الله علیه وآله با هر که ایمان آورده است با آن حضرت از مهاجران و انصار غیر ایشان و هر که در

جنگهای آن حضرت شهید شده باشند پس زنده می کنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک می کردند در حقیقت او و یاد ردّ گفتهٔ او می نمودند و می گفتند: «ساحر است و کاهن است و دیوانه است و به خواهش خود سخن می گوید» و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد، و همه را به جزای خود می رساند و همچنین بر می گرداند یک یک از ائمه را تا صاحب الأمر علیهم السَّلام و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تأویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که: **«نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض[۱]»** تا آخر آیه. **مفضّل** پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست؟ حضرت فرمود که: مراد ابو بکر و عمر است.

مفضّل پرسید که: حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین با حضرت صاحب الأمر علیهم السلام خواهند بود؟ فرمود: بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه که در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را آنجا بر پا دارند. پس فرمود: گویا می بینیم ای مفضّل آن روز را که ما گروه امامان نزد جدّ خود رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ایستاده باشیم و به آن حضرت شکایت

۱ ــ قصص /۵

ثمَّ تبتدی فاطما علیها السَّلام و تشکوا ما بالها من ابی بکر و عمر و أخذ فدک منها و مشیها إلیه فی جمع من المهاجر و الأنصار، و خطابها له فی أمر فدک، و ممّا ردَّ علیها من قوله: «إنَّ الأنبیاء لا تورِّث» و إحتجاجها بقول زکریّا و یحیی علیهما السّلام و قصّة داود و سلیمان علیهما السّلام. و قول عمر: هاتی صحیفتک الّتی ذکرت أنَّ أباک کتبها لک داخراً بها الصّحیفة و أخذه ایّاها منها، و نشره لها علی رؤس الأشهاد من قریش و المهاجرین و الأنصار و سایر العرب و تفله فیها و تزییفه إیّاها و بکائها، و رجوعها إلی قبر أبیها رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله باکیةً حزینةً تمشي علی الرَّمضاء قد أقلتها ابنتک فاطمة تکذَّب و تضرب و یقتل جنین فی بطنها. و خروج أمیرالمومنین علیه السّلام من داخل الدّار محمَّر العین-حاسراً، حتّی ألقی ملاءته علیها و ضمّها إلی صدره و قوله لها: یا بنت رسول اللّه قد علمتی أنَّ أباک بعثه اللّه رحمة للعالمین فاللّه اللّه أن تکشفی خمارک و ترفعی ناصیتک فواللّه یا فاطمة إن فعلت ذلک لا أبقی اللّه علی الأرض من یشهد أنَّ محمداً رسول اللّه. ولا موسی و لا عیسی و لا ابراهیم و لا نوح و لا آدم دآبّة تمشي علی الأرض و لا طائراً فی السّماء و لا ملائکة اللّه. ثمَّ قال یابن الخطاب لک الویل فی یومک هذا و ما بعده و ما یلیه أخرج قبل أن أُشهّر سیفی فانتّی غابر الأمة فخرج عمر و خالدبن الولید و ←

کنیم آنچه بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات آن حضرت و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و ردّ گفته‌های ما، و دشنام دادن و لعن کردن ما، و ترسانیدن ما را به کشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به شهرهای ملک خود، و شهید کردن ما به زهر و محبوس گردانیدن ما، پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شود و بفرماید که: ای فرزندان من نازل نشده است به شما مگر آنچه به جدّ شما پیش از شما واقع شده بود.

پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات‌الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها برایشان اقامت کردم، سود نداد و نامه‌ای که تو برای من نوشته بودی برای فدک، عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نحس خود را بر او انداخت و پاره کرد و من به سوی قبر تو آمدم ای پدر، و شکایت ایشان را به تو کردم و ابوبکر و عمر به سقیفهٔ بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند، پس چون آمدند که او را برای بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که: ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول می نمائی، می خواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی؟ عمر گفت: که بس کن ای فاطمه که محمّد صلی الله علیه و آله حاضر

⟵

قنفذ و عبدالرّحمن بن أبی بکر فصاروا من خارج الدّار و صاح أمیرالمؤمنین بفضّة: یا فضّة مولاتک فأقبلي منها ما تقبله النّساء فقد جائها المخاض من الرّمسة ورده الباب فاسقطت محسناً فقال أمیر المؤمنین علیه السلام فانّه لاحق بجدّه رسول الله صلی الله علیه و آله فیشکو إلیه. و حمل امیرالمؤمنین لها فی سواد اللّیل والحسن و الحسین و زینب و أمّ کلثوم إلی دور المهاجرین و الأنصار یذکّرهم بالله و رسوله و عهده الذّی بایعوالله و رسوله و بایعوه علیه فی أربعة مواطن فی حیاة رسول‌الله و تسلیمهم علیه بإمرة المؤمنین فی جمیعها فکلٌّ بعده بالنّصر فی یومه المقبل فإذا أصبح قعد جمعهم عنه ثمّ یشکو إلیه امیرالمؤمنین علیه السّلام العظیمة الّتی امتحن بها بعده (ماخوذ من البحار بتمامه).

و استعانتها بالله و بأبیها رسول‌الله صلی الله علیه وآله و تمثلّها بقول رُقیّة بنت صفیّ:

قد کان بعدک أبناه ـــ الی آخر القصیدة ـــ و تقصّ علیه قصّة أبی بکر و إنفادة خالدبن الولید و قنفذ و عمر بن الخطّاب و جمعه النّاس لأخراج أمیرالمؤمنین من بیته إلی البیعة فی سقیفة بنی ساعدة و إشتغال أمیرالمؤمنین علیه السّلام بعد وفاة رسول‌الله و جمع القرآن و قضاء دینه و إنجاز عداته و فی ثمانون ألف درهم باع فیها تلیده و طارقه و قضاها عن رسول‌الله ـــ صلّی الله علیه و آله ـــ و قول عمر یا علی اخرج إلی ما أجمع علیه المسلمون و إلاّ قتلناک و قول فضّة جاریة فاطمة انَّ أمیرالمؤمنین مشغول والحقّ له إن أنصفتم من أنفسکم و أنصفتموه و جمعهم الجزل و الحطب علی الباب لاحراق بیت أمیرالمؤمنین علیه

⟵

نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند، علی را بگو بیاید و بیعت کند وگرنه آتشی می اندازم در خانه و همه را می سوزانم. پس من گفتم در حالتی که گریان بودم: خداوندا به تو شکایت می کنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب می کنند. پس عمر صدا زد که: حرفهای احمقانهٔ زنان را بگذار، خدا پیغمبری و امامت را هر دو به شما نداده است. پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زدوفرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد، و من فریاد می کردم که: وا أبتاه، وا رسول الله، دختر تو فاطمه را دروغ گو می نامند و تازیانه بر او می زنند و فرزندش را شهید می کنند و خواستم گیسو بگشایم، امیرالمؤمنین دو ید و مرا به سینه خود چسبانید و گفت: ای دختر رسول الله پدرت رحمت عالمیان بود به خدا سوگند می دهم تو را که مقنعه از سرنگشائی و سر به آسمان بلند نکنی، والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد؛ پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کند که چندین شب با حسنین به خانهٔ مهاجر و أنصار رفتیم از آنهائی که مکرر، تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعدهٔ یاری کردند و چون صبح شد هیچیک به نصرت من نیامدند و بسی محنت ها از ایشان کشیدم، و قصّه من مثل قصّه هارون بود در میان بنی إسرائیل که با موسی گفت که: «ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف

السّلام و فاطمة و الحسن و الحسین زینب و أُمّ کلثوم و فضّة و إضرابهم النّار علی الباب و خروج فاطمة علیها السّلام إلیهم وخطابها لهم من وراء الباب و قولها و یحک یا عمر ما هذه الجرأة علی الله و علی رسوله تر ید أن تقطع نسله من الدّنیا و تفنیه و تطفی نورالله، والله متمّ نوره و إنتهاره لها و قوله کفّی یا فاطمة فلیس محمّد حاضراً و لا الملائکه آتیة بالأمر و النّهی و الزَّجر من عند الله و ما علیٌّ إلا کاحد من المسلمین فاختاری ان شئتِ خروجه لبیعة أبی بکر او إحراقکم جمیعاً. فقالت وهی باکیة: اللهمَّ إلیک نشکوا فقد نبیّک و رسولک و صفوتک و ارتداد أُمته علینا و منعهم إیّانا حقّنا الّذی جعلته لنا فی کتابک المنزل علی نبیّک المرسل. فقال لها عمردعی عنک یا فاطمة حمقات النّساء فلم یکن الله لیجمع لکم النّبوة و الخلافة و أخذت النّار فی خشب الباب و إدخال قنفذ یده امته الله یروم فتح الباب و ضرب عمر لها بالسّوط علی عضدها حتی صار کالدملج الأسود و رکل الباب برجله حتی أصحاب بطنها و هی حاملة بالمحسن لستة أشهر و إسقاطها إیّاه و هجوم عمر و قنفذ و خالدبن الولید و صفقه خدها حتی بدا قرطاها تحت خمارها و هی تجهر بالبکاء و تقول و أبتاه وا رسول الله.

گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند[۱] » پس صبر کردم از برای خدا، و آزاری چند کشیدم که هیچ وصیّ پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود، تا آنکه مرا شهید کردند به ضربت عبدالرّحمن بن ملجم. پس حضرت امام حسن علیه السلام بر خیزد و گو ید که ای جدّ، چون خبر شهادت پدرم به معاو یه رسید ز یاد ولدالزّنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاو یه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاو یه بفرستند، پس من به مسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را به جنگ معاو یه خواندم بغیر از بیست

مضمون الخطبة: و اجتمع الناس فحمدت اللّه و أثنيت عليه و قلت: معشر النّاس عفت الدّيار و محيت الآثار و قلّ الأصطبار فلا قرار على همزات الشّياطين و حكم الخائنين السّاعة واللّه صحّت البراهين و تفصّلت الآيات و بانت المشكلات و لقد كنّا نتوقّع تمام هذه الآية تأو يلها قال اللّه عزوجل: «و ما محمد إلاّ رسول قد خلت من قبله الرّسل أفإن مات أو قُتل إنقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضرّاللّه شيئاً و سيجزى اللّه الشّاكر ين» فلقد مات واللّه جدّى رسول اللّه و قتل أبى عليهما السلام و صاح الوسواس الخنّاس فى قلوب النّاس و نعق ناعق الفتنة و خالفتم السنة، فيالها من فتنة صمّاء عمياء لا تسمع لداعيها و لايجاب مناديها و لا يخالف و اليها ظهرت كلمة النفاق و سيرت رايات أهل الشّقاق و تكالبت جيوش أهل المراق من الشّام والعراق، هلمّوا رحكم اللّه إلى الأفتتاح والنور الوضاح و العلم الحجاج و النّور الذّى لا يطفى و الحقّ الذّى لا يخفى أيها النّاس تيقظوا من رقدة الغفلة و من تكاثيف الظّلمة فو الذّى خلق الحَبة و برء النّسمة و تردى بالعظمة لأن قام إلى منكم عصبة بقلوب صافية ونيات مخلصة لايكون فيها شوب نفاق و لا نيّة إفتراق لأجاهدن بالسيف قدماً قدماً و لأضيقن من السيّوف جوانبها و من الرّماح أطرافها و من الخيل سنابكها. فتكلّموا رحمكم اللّه فكأنما الجموا بلجام الصّمت عن إجابة الدّعوة إلا عشرون رجلاً فإنّهم قاموا إلىّ فقالوا يابن رسول اللّه ما نملك إلا أنفسنا و سيوفنا فها نحن بين يديک لأمرک طائعون و عن رأيک صادرون فمرنا بما شئت فنظرت يمنة و يسرة فلم أر أحدا غيرهم فقلت لى اسوة بجدّى رسول الله صلى اللّه عليه وآله حين عبدللّه سرّا و هو يومئذ فى تسعة و ثلا ثون رجلاً فلمّا أكمل اللّه له أربعين صار فى عدّة و أظهر لأمراللّه فلو كان معى عدّتهم جاهدت فى اللّه حقّ جهاده ثمّ رفعت رأسى نحو السّماء فقلت: اللهمّ انّى قد دعوت و انذرت و أمرت و نهيت و كانوا عن إجابة الدّاعى غافلين و عن نصرته قاعدين و عن طاعته مقصّرين و لأعدائه ناصرين اللهمّ فأنزل عليهم رجزک و بأسک و عذابک الذّى لايرد عن القوم الظّالمين و نزلت ثمّ خرجت عن الكوفة راحلاً إلى المدينة فجاؤنىُ يقولون ان معاو ية اسرى سراياه إلى الأنبار والكوفه و شن غاراته على المسلمين و قتل من لم يقاتله و قتل النّساء و الأطفال فأعلمتهم انّه لا وفاء لهم فأنفذت معهم رجالاً و جيوشاً و عرفتهم انّهم يستجيبون لمعاو ية و ينقضون عهدي و بيعتى فلم يكن إلا ما قلت لهم و اخبرتهم (من البحار).[م]

۱ ــ ترجمهٔ آیه ۱۵۰ از سورهٔ اعراف.

کس کسی جواب من نگفت، پس رو به آسمان کردم و گفتم: خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان‌برداری من مقصّر شدند، خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را. پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم.

پس آمدند به نزد من و گفتند: اینک معاویه لشگرها به انبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده‌اند و زنان و اطفال بی‌گناه را کشته‌اند، بیا تا با ایشان جهاد کنیم. پس گفتیم به ایشان که: شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که به نزدمعاویه‌خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطّر خواهید کرد، که با معاویه صلح کنم، آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم. **پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی علیه السّلام با خون** خود خضاب کرده، با جمیع شهدائی که با او شهید شدند. پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمان‌ها و زمین به گریهٔ آن حضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول ــ صلی الله علیه و آله و علیهم ــ بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را به سینهٔ خود بچسباند و بگوید: فدای تو شوم ای حسین، دیدهٔ تو روشن باد و دیدهٔ من دربارهٔ تو روشن باد. و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السلام حمزه سیّد الشّهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیّار، و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد ما در امیرالمؤمنین برداشته بیاورند فریادکنان، و حضرت فاطمه ــ صلوات الله علیها ــ آیه‌ای تلاوت فرماید که آن اینست: **«هذا یومکم الذّی کنتم تُوعَدون»** ألیوم، **«تَجدُ کلُّ نفس ما عملت من خیر محضَراً و ما عملت من سوء تَودُّلو أنَّ بینها و بینه امداً بعیداً[۱]»** فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش: «اینست آن روز شما که به شما وعده می دادند، امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو می کند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد»

۱ ــ انبیاء /۱۰۳ و آل عمران /۳۰ و ضمناً کلمهٔ «الیوم» مربوط به دو آیه نیست.

پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که: روشن مباد دیده‌ای که نزد ذکر این قصه گریان نگردد. پس مفضّل گریست و گفت: یا مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان؟ فرمود که: ثواب غیر متناهی، اگر شیعه باشد. مفضّل پرسید که: دیگر چه خواهد شد؟ فرمود که: حضرت فاطمه ــ صلوات الله علیها ــ برخیزد و بگوید: خداوندا وفا کن به وعده‌ای که با من کرده‌ای در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و به جزع آوردند به ستم‌هایی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگویند بر او ملائکه آسمان‌های هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت‌الثّری است همگی خروش بر آورند، پس نماند احدی از کشندگان ماو ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند به ستم‌های ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند.

مفضّل گوید که: عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان و دشمنان در آنروز زنده خواهند شد. فرمود که: مگر نشنیده‌اند سخن جدّ ما رسول‌الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرّر خبر داده‌ایم از رجعت، مگر نشینده‌اند این آیه را که «**ولنذیقنهم من العذاب الأدنی دون العذاب الأکبر**[۱]» فرمود که عذاب پست‌تر عذاب رجعتست و عذاب بزرگ‌تر عذاب قیامتست. پس حضرت فرمود که: جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند می گویند که: معنی رجعت آنست که پادشاهی به ما برگردد و مهدی ما پادشاه شود. وای بر ایشان، کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا به ما برگردد؟ پادشاهی نبوّت و امامت و وصایت همیشه با ماست ای مفضّل اگر تدّبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند، مگر نشنیده‌اند این آیهٔ کریمه را که «**نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض**[۲]» (تا آخر آیهٔ کریمه که ترجمه‌اش گذشت) والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان أبو بکر و عمرند. پس فرمود که: بعد از آن برخیزد جدّم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهم السّلام، پس شکایت کنند به جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱ ــ سجده /۲۱

۲ ــ قصص /۵

آنچه ازستمکاران برایشان واقع شده است. پس برخیزم من وشکایت کنم آنچه ازمنصور دوانیقی به من رسیده است. پس برخیزدفرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند به جدّش ازهارون الرّشید. پس برخیزدعلی بن موسی الرّضا وشکایت کند. از مأمون ملعون، پس برخیزدامام محمّدتقی وشکایت کندازمأمون ملعون. پس برخیزدامام علیّ نقی علیه السّلام وشکایت کندازمتوکّل. پس برخیزدامام حسن عسکری علیه السّلام و شکایت کندازمعتزّ. پس برخیزدمهدی آخرالزّمان هم نام جدّش حضرت رسول ــ صلی الله علیه وآله ــ باجامهٔ خون آلودحضرت رسالت پناه ــ صلی الله علیه وآله ــ درروزی که پیشانی نورانیش رادرجنگ اُحدمجروح کردندودندان مبارکش را شکستند به خون آلوده شد و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جدّ اَمجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی، پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود، یا گفتند که مرده است و اگر می بود اینقدر غایب نمی ماند، پس صبر کردم از برای خدا تاالحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم. پس حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله فرماید «**الحمدللّه الذی صدقنا وعده و أورثنا الأرض نَتَبوَّأُ من الجنة حیث نشاء فنعم أجرالعاملین**[۱]» و گوید که: آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه وتعالی: «**وهوالذی أرسل رسولَه بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون**[۲]» پس بخواند: «**إنّافتحنا لک فتحاًمبیناً لیغفرلک ماتقدَّمَ من ذنبک وما تأخَّرَو یُتمَّ نعمته علیک و یهدیکَ صراطاًمستقیماًو ینصرک اللّه نصراًعزیزاً**[۳]» مفضّل پرسید که: چه گناه داشت حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله که حق تعالی می فرماید که: تا بیامرزد از برای تو اللّه تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد. حضرت صادق علیه السّلام فرمود که: ای مفضّل رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دعا کرد که خداوند گناهان شیعیان برادر من علی بن اَبی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و

۱ ــ زمر/۷٤

۲ ــ توبه /۳۳ و فتح /۲۸ و صف /۹

۳ ــ سورهٔ فتح آیهٔ ۱ تا ٤

آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرز ید.

پس مفضّل بسیار گر یست و گفت: ای سیّد من اینها فضل خدا است بر ما به برکت شما امامان ما. حضرت فرمود که: ای مفضّل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جو یند، پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند، پس ما هیچ فائده بحال ایشان نمی توانیم رسانید ز یرا که حق تعالی در قرآن می فرماید قال اللّه تعالی فینا: **«لایشفعون إلاّ لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون[1]»** یعنی که شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند.

مفضّل پرسید که: این آیه که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله خواهند خواند که: **«لیظهره علی الدین کله»** مگر آن حضرت بر همه دین ها هنوز غالب نشده اند؟ فرمود که: ای مفضّل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند، بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه و آله ــ خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان به عمل خواهد بود: **«وقاتلو هم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله للّه[2]»** پس حضرت صادق صلوات اللّه علیه فرمود که پس گردد حضرت مهدی آل محمّد صلوات اللّه علیه به سوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان به شکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند، چنانچه بر حضرت ایّوب علیه السّلام بار ید و قسمت نماید بر اصحابش گنج های زمینرا از طلا و نقره و جواهر. مفضّل پرسید که: اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمّه او باشد چگونه خواهد شد؟

۱ ــ انبیاء /۲۸
۲ ــ بقره /۱۹۳

فی البحار بعده دون من قتل فی سبیل اللّه فإنه لا یذوق الموت و هو کما قال عزوجل «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّه أمواتا بل أحیاء عند ربّهم یرزقون. فرحین بما آتاهم اللّه من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الاخوف علیهم ولاهم یحزنون» (آل عمران /۱۶۹)

فی البحار یوم القیمة الذّین تبدّل الأرض غیر الأرض و السّموات و بر زواللّه الواحد القهّـار [م].

فی البحار و لا فرقة ولاخلاف و لا شکّ و لا شرک و لا عبدة أصنام و لا أوثان و لا اللّات و لا العزّی و لا عبدة الشّمس و القمر و لا النّجوم و لا النّار ولا الحجارة. فقال المفضّل: أشهد أنکم مِن علم اللّه علمتم و بسلطانه و بقدرته قدرتم و بحکمه نطقتم و بأمره تعملون.

حضرت فرمود که: اول مرتبه حضرت مهدی علیه السّلام ندا می فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را اداء فرماید، حتی یک کله سیر و یک دانه خردل. مفضّل پرسید که: دیگر چه کار می کند؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود که: می آید حضرت قائم علیه السّلام به کوفه بعد از گردش او جمیع شرق و غرب زمین را و مسجد کوفه ای که یزیدبن معاویه بعد از قتل حضرت امام حسین بنا کرده بود، خراب می فرماید.

مفضّل پرسید: مدت سلطنت آن حضرت چقدر است؟ حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که: سلطنتی است دائمی لاینفد و حکمی است که منقطع نمی شود و امریست که باطل نمی شود مگر به اراده و اختیار و مشیّت خدای تعالی که علم ندارد احدی غیر خدا و بعد از آن قیامت است.

فی البحار: قال المفضّل: فکم تکون مدّة ملکه علیه السّلام؟ فقال: قال اللّه عزّوجلّ «فمنهم شقی و سعید فأما الذّین شقوا ففی النّار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السّموات و الارض إلاماشاء ربّک انّ ربک فعّال لما یرید و أما الذّین سعدوا ففی الجنّة خالدین فیها ما دامت السّموات و الأرض إلا ما شاء ربّک عطاء غیر مجذوذ» والمجذوذ المقطوع أی عطاء غیر مقطوع منهم بل هو دائم أبداً و ملک لا ینفد و حکم لاینقطع و أمر لایبطل إلا بإختیاراللّه و مشیّته و إرادته الّتی لایعلمها إلاهو ثمّ القیامة.

من البحار منقول منه فسّر قوله تعالی «إلا ما شاء ربّک» بزمان الرّجعة بأن یکون المراد بالجنّة و النار ما یکون فی عالم البرزخ کما ورد فی خبر آخر و استدلّ بها علی انّ هذا الزّمان منوط بمشّیة اللّه کما قال تعالی غیر معلوم للخلق علی التّعیین و هذا أظهر الوجوه الّتی ذکروها فی تفسیر [م]

(الحديث التاسع عشر[1])

فى كتاب كمال الدّين و تمام النّعمة: حدّثنا موسى بن المتوكّل قال: حدّثنا محمّد بن أبى عبدالله الكوفىّ، قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعىّ، عَن عمّه الحسن بن يزيد النّوفلى، عن الحسن بن علىّ بن أبى حمزة، عن أبيه، عن الصّادق جعفربن محمّد، عن آبائه عن أميرالمؤمنين عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

حدّثنى جبرئيل عن ربّ العّزة جلّ جلاله أنّه قال: مَن علم أن لا إله إلاّ أنا وحدى، و أنّ محمّداً عبدى و رسولى و أنّ علىّ بن أبى طالب خليفتى، و أنّ الأئمه من ولده حججى، أدخلتُه الجنة برحمتى، و نجّيته من النّار بعفوى، و أبحت له جوارى، و أوجبت له كرامتي، و أتممت عليه نعمتى، و جعلته من خاصّتى و خالصتي، إن نادانى لبّيته و إن دعانى أجبته، و إن سألنى أعطيته، و إن سكت إبتدأته، و إن أساء رحمته، و إن فرَّمنّى دعوته، و إن رجع إلىَّ قبلته و إن قرع بابى فتحته. و من لم يشهد أن لا اله إلاّ أنا وحدى أو شهد بذلک و لم يشهد أنّ محمّداً عبدى و رسولى، أو شهد بذلک و لم يشهد أنّ علىَّ بن أبى طالب خليفتى، أو شهد بذلک و لم يشهد أنّ الأئمّه من ولده

١ــ كمال الدين ج ١ ص ٢٥٨، ح ٣

حججي فقد جحد نعمتي و صغّر عظمتي و كفر بآياتي و كتبي و رسلي، إن قصدني حجبته و إن سألني حرمته، وإن ناداني لم أسمع ندائه، وإن دعاني لم أستجب دعائه، وإن رجاني خيّبْته، وذلک جزائه منّي وما أنا بظلاّم للعبيد.

فقام جابربن عبدالله الأنصاريّ فقال يا رسول‌الله و مَن الأئمّة من ولد عليّ بن أبي طالب؟ قال: الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة ثمَّ سيّدالعابدين في زمانه عليُّ بن الحسين، ثمَّ الباقر محمد بن عليٍّ، فستدركه يا جابر، فإذا أدركته فأقرأه منّي السَّلام ثمَّ الصّادق جعفربن محمَّد، ثمَّ الكاظم، موسى بن جعفر، ثمَّ الرَّضا علي بن موسى. ثمَّ التَّقي، محمد بن عليّ، ثمَّ النَّقيُ عليُّ بن محمّد، ثمَّ الزَّكيُّ حسن بن عليّ، ثمَّ ابنه القائم بالحقِّ مهديُّ أُمَّتي، الّذي يملاء الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. هؤلاء يا جابر خلفائي و أوصيائي و أولادي و عترتي؛ من أطاعهم فقد أطاعني، و من عصاهم فقد عصاني، و من أنكر واحداً منهم فقد أنكرني، بهم يُمسک الله السّماء أن تقعَ على الأرض إلاّ بإذنه و بهم يحفظ الله الأرض أن تميدَ بأهلها.

به سند مذكور ابن بابو يه ــ رحمة الله عليه ــ از حضرت امام جعفر عليه السّلام و آن حضرت از آباء گرام خود نقل فرموده، از حضرت رسول صلى الله عليه و آله ــ از حضرت جبرئيل از خداوند جليل كه فرموده: هر كس گواهى دهد كه نيست خدائى مگر خداى يگانهٔ فرد و محمّد بنده و رسول من است و علىّ بن أبى طالب خليفه منست و امامان از فرزندان على بن ابى طالب حجّت‌هاى منند، داخل مى سازم او را به رحمت خود در بهشت، و نجات مى دهم او را از آتش دوزخ به عفو خود، و مباح مى گردانم بر او حوارى و حور يان بهشتى را و واجب مى سازم از براى او كرامت خود را، و تمام مى گردانم بر او نعمت خود را و مى گردانم او را از بندگان خالص خود؛ اگر ندا كند آن بنده مرا، در جواب او لبّيك گو يم، و اگر بخواند مرا اجابت كنم او را، و اگر از من چيزى خواهد، عطا كنم به او، و اگر خاموش شود ابتدا كنم به خطاب كردن با او، و اگر بد كند رحمت كنم بر او، و اگر از من بگر يزد و دورى نمايد من بخواهم او را، واگر بازگشت به من نمايد قبول كنم او را، و اگر درِ رحمت مرا بكو بد بگشايم بر روى او. و آن كسى كه شهادت ندهد به اينكه نيست خدائى بغير من و مرا واحد و يگانه نداند يا باين معنى شهادت بدهد و شهادت ندهد كه محمّد بنده و رسول

منست، یا به این هم شهادت بدهد و شهادت ندهد که عليّ ابن اَبی طالب خلیفهٔ منست، یا باین نیز شهادت بدهد و شهادت ندهد که امامان از فرزندان عليّ ابن اَبیطالب حجت های منند، پس به تحقیق که انکار کرده است نعمت مرا، و خورد و کوچک و حقیر شمرده عظمت مرا، و کافر شده به آیات و کتاب ها و پیغمبران من؛ آن بنده اگر قصد من کند و روی به من آورد . در پرده شوم ازو (یعنی اگر روی به درگاه رحمت من کند ازو پنهان دارم رحمت خود را) واگر از من چیزی بخواهد، آن را بر او حرام کنم و اگر ندا کند مرا نشنوم ندای او را، و اگر بخواند مرا و دعا کند مستجاب نکنم دعای او را، و اگر امیدوار شود به من نا امید گردانم او را، و این جزای اوست از من، و نیستم من ظلم کننده بر بندگان.

پس برخاست جابر بن عبدالله انصاری و گفت: یا رسول الله، چه کسانند امامان از فرزندان علی ابن ابیطالب؟ پیغمبر فرمود: که حسن و حسین اند دو سَیّد جــوانان بهشت، پس بعد از آن امام زین العابدین امام زمان خود است، پس بعد از آن امام محمّد باقر، و زود باشد که درک کنی او را ای جابر و سلام مرا به او برسان، بعد از او امام جعفر، پس کاظم موسی بن جعفر، پس حضرت امام رضا، بعد از او امام محمّد تقی، بعد از او امام عليّ نقیّ، بعد از او امام حسن عسکری، بعد از او قائم بحق مهدی امت من، آنکه پر کند زمین را از عدل و داد، همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. ای جابر ایشان خلیفه های من و اوصیای من و اولاد و عترت من می باشند، هر که اطاعت نماید ایشان را مرا اطاعت کرده و هر که نافرمانی کند ایشان را حکم آن دارد که نافرمانی من کرده و به من عاصی شده، و هر که انکار کند ایشان را یا انکار نماید یکی از ایشان را، به تحقیق که انکارِ من کرده. به سبب ایشان نگاه می دارد خدای تعالی آسمان را که واقع نشود و نیفتد بر زمین مگر به اذن او، و همچنین به سبب ایشان نگاه می دارد زمین را از آنکه بجنباند اهلش را.

و ابن شاذان ــ علیه الرَّحمه ــ این حدیث را به سند صحیح از حضرت امام جعفر ــ علیه السلام ــ روایت کرده و از جمله نصوص داله بر امامت ائمهٔ اثنی عشر ــ علیهم السلام ــ شمرده.

(الحديث العشرون[1])

قال الشّيخ الصّدوق عروة الاسلام أبوجعفر إبن بابويه، رحمه اللّه تعالی: حدّثنا أحمد بن زياد الهمدانیّ ــ رحمه اللّه تعالی ــ قال: حدّثنا علیّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن علیّ بن سعيد[2]، عن الحسين بن خالد، قال: قال علیّ بن موسی الرِّضا عليه السَّلام: لا دينَ لمن لا وَرعَ له و لا ايمانَ لِمن لا تقيّةَ له و إنَّ أكرمكم عنداللّه أعملكم بالتّقيّة.

فقيل له: يابن رسول اللّه إلی متیٰ؟ قال: إلی يوم الوقت المعلوم وهويوم خروج قائمنا، فمن ترک التّقية قبل خروج قائمنا فليس منّا.

فقيل له: يا بن رسول اللّه و من القائم منکم أهل البيت؟ قال: الرّابع مِن ولدی، ابن سيّدة الإمآء يطّهر اللّه عزّوجلّ به الأرض من كلّ جور، ويقدّسها من كلّ ظلم وهو الذّی يشکّ النّاس فی ولادته و هو صاحبُ الغيبة قبل خروجه، فإذا خرج أشرقتِ الأرضُ بنوره، و وضع ميزان العدل بين النّاس فلا يظلم أحدٌ أحداً و هو الذّی يطوی له الأرض و لا يكون له ظلّ، و هو الذّی ينادی منادٍ من السّماء يسمعه جميع أهل الأرض

۱ــ كمال الدين ج۲، ص ۳۷۱ حديث ۵

۲ــ در مصدر: علیّ بن معبد

بالدُّعاء إليه: ألا إنَّ حجّةَ اللّه قد ظهر عند بيتِ اللّه فاتّبعوه، فإنَّ الحقَّ معه وفيه، وهو قول اللّه عزّوجلَّ: «إن نشأ نُنَزِّلْ عليهم من السَّماء آيةً فظَلّت أعناقُهم لَها خاضِعين»[1]

یعنی: حسین بن خالد گفت که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: دین نیست آن کسی را که ورع نیست او را، و ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را، بدرستی که گرامی ترین شما آن کسیست که بهتر به تقیّه عمل کند.

گفتند با آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا تقیّه تا کی باید کرد؟ فرمود: الی یوم الوقت المعلوم، و آن روز خروج قائم ما است پس هر کس که ترک تقیه کند پیش از خروج قائم ما نیست آن کس از ما.

گفتند: ای فرزند رسول خدا، کیست قـــائم از شما اهل بیت؟ فرمود که: چهارمین از فرزندان من، پسر سیّدهٔ امآء، پاک می گرداند خدای تعالی به او زمین را از جور (یعنی او را امداد می نماید تا زمین را از ستم پاک کند) و پاکیزه می سازد خدای تعالی به او زمین را از همه ظلمی، و اوست آن کسی که شک کنند مردمان در ولادت او، و او صاحب غایب بودن است پیش از خروج او، پس چون خروج کند روشن شود زمین به نور او و میزان عدل در میان مردم گذاشته شود و ظلم نکند کسی بر کسی و اوست آن کسی که زمین نَوَرد دیده شود ازبرای او، و او را سایه نباشد و اوست آن کسی که منادی ندا کند از آسمان بخواند مردمان را بمتابعت او چنانکه اهل مشرق و مغرب همه بشنوند و آن منادی گوید که: بدانید و آگاه باشید که حجت خدا ظاهر شد نزد خانهٔ خدا، باید که تابع شوید او را به درستی که حق با اوست و در اوست و اشاره به این معنی است کلام خدای عزوجل که میفرماید: **«ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین» اللهمَّ ارزقنا لقاء حجّتک خاتم الأوصیاء، والسَّلام علی من اتبع الهدی.**

[1] ١ــ شعراء/٤

(الحديث الحادی والعشرون[1])

ما رواه أبو محمد بن شاذان، عن سهل بن زياد الآدمی، عن عبدالعظيم ــ رضی الله عنه ــ قال: دخلت علی سيّدی علی بن محمد عليهما السّلام، فلمّا بصرنی قال لی: مرحباً بک يا اباالقاسم، أنت وليُّنا حقّاً. فقلت له: يا بنَ رسول اللّه، إنّی أُريد أن أعرضَ عليک دينی فإن کان مرضياً ثبتُّ عليه حتی ألقی اللّه عزَّوجلَّ: فقال: هات يا اباالقاسم. فقلت: إنّی أقول إنَّ اللّه تبارک وتعالی واحدٌ ليس کمثله شيئی، خارج عن الحدّين حدَّ الأبطالِ وحدَّ التَّشبيه وإنَّه ليس بجسم ولاصورة ولا عَرَض ولا جوهر، بل هو مُجسِّم الأجسام ومصوِّر الصُّور وخالق الأعراضِ والجواهر وربُّ کلِّ شيئی و مالکه وجاعله ومحدِثه وانَّ محمّداً عبده ورسوله خاتم النبيّن فلا نبیَّ بعده إلی يوم القيمة، وأقول إنَّ الأمام والخليفة ووليَّ الأمر بعده أميرُالمؤمنين عِلیٌّ بن أبی طالب عليه السَّلام، ثمَّ من بعده ولده الحسن والحسين، ثمَّ علیُّ بن الحُسين، ثمَّ محمّد بن علیٍّ الباقر، ثمَّ جعفر بن محمّد، ثمَّ موسی بن جعفر، ثمَّ علیُّ بن موسی، ثمَّ محمّد بن علیٍّ، ثمَّ أنت يا مولای. فقال عليه السَّلام: ومِن بعدی الحسنُ ابنی فکيف للنّاس بالخلف من بعده؟ قال فقلتُ: فکيف ذالک يا مولای؟ قال: لِانه لايُری شخصه ولا يحلُّ

1ــ کفاية المهدی حديث ۲۷ توحيد صدوق، ص ۸۱، حديث ۳۷ و کمال الدين ص ۳۷۷

ذکره باسْمه حتّی یخرج فیملاء الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً. قال: فقلت: أقررتُ و أقول إنّ ولیهم ولی اللّه و عدوهم عدواللّه و طاعتهم طاعة اللّه و معصیتهم معصیة اللّه، و أقول انّ المعراج حقٌّ و المسائلة فی القبر حقٌ و إنّ الجَنة حقٌ و النّار حقٌ و الصِّراط حقٌ و المیزان حقٌ و إنّ السّاعة آتیة لا ریب فیها و إنّ اللّه یبعث مَن فی القبور، و أقول إنّ الفرایض الواجبة بعد الولایة: الصَّلوة و الزّکوة و الصَّوم و الحجُّ و الجِهاد و الأمر بالمعروف و النّهی عن المنکر. فقال علیٌّ بن محمّد علیهما السّلام: یا أبا القاسم، هذا و اللّه دین اللّه الذی ارتضاه لعباده فاثْبت علیه، ثبتک اللّه بالقول الثّابت فی الحیوة الدُّنیا و الآخرة.

یعنی: امام زادهٔ واجب التَّعظیم عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی ــ رضی اللّه عنه ــ گفت که: درآمدم به مجلس حضرت امام علی نقی علیه السّلام، چون نظر مبارک آن حضرت بر من افتاد فرمود که: مرحباً بک یا ابا القاسم، حقا که تو دوست مائی. گفتم: یابن رسول اللّه اراده دارم به تو عرض کنم معالم دین خود را، اگر مرضی و پسندیدهٔ تو باشد بر آن ثابت باشم تا آنکه ملاقات کنم به خدای خود. آن حضرت فرمود که: بیار آنچه داری یا اباالقاسم. گفتم که: میگویم که خدای تبارک و تعالی یکیست و او را مثل و مانند نیست و خارج از دو حد است که آن دو حد یکی حد إبطال است و دیگری حدّ تشبیه و او سبحانه و تعالی جسم نیست و صورت نیست و عَرَض نیست و جوهر نیست، بلکه او ــ جلّ جلاله ــ جسم دهندهٔ جسم ها و صورت بخشندهٔ صورت ها و آفرینندهٔ اعراض و جواهر است، و پروردگار هر چیزی و مالک و جاعل و محدِث آن چیز است و می گویم که محمّد ــ صل اللّه علیه و آله ــ بنده و رسول اوست و خاتم النّبیین است و نیست پیغمبری بعد از او تا روز قیامت و می گویم که شریعت او مهر کنندهٔ شریعت هاست و شریعتی نیست بعد از آن شریعت تا به روز قیامت، و می گویم که امام و خلیفه و ولیّ امر بعد از او امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب است، و بعد از او فرزند او حسن، بعد از او حسین، پس علی بن الحسین، آنگاه محمد بن علی، پس جعفر بن محمد، پس موسی بن جعفر، پس علی بن موسی، پس محمد بن علی، پس تو ای مولای من. پس امام علیه السلام فرمود که: بعد از من امام و خلیفه و ولی امر فرزند من حسن است، پس مردمان را چگونه است عقیده در باره خلیفهٔ بعد ازو؟ گفتم: بر چه وجه است آن ای مولای من؟ فرمود که: از آن جهت

که نبیند شخصِ او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او، تا آنکه خروج کند و پر گرداند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور ظلم. عبدالعظیم سلام الله علیه، گفت: پس گفتم که: اقرار کردم (یعنی به امامت حضرت حسن و خلف او ــ علیهما السلام ــ نیز قائل شدم) و می گو یم که دوست این امامان، دوست خداست، و دشمن ایشان، دشمن خداست، و طاعت ایشان طاعت خداست، و معصیت ایشان معصیت خدا، و می گو یم که معراج حقّست و سئوال در قبر حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط حق است و میزان حق است و قیامت حق است و آمدنی است و شکی در آن نیست و خدای تعالی بر می انگیزاند از قبرها هر کس را که مرده است، و اقرار می کنم که فرایض واجبه بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه، نماز است و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. پس امام علیه السلام فرمود که: ای ابو القاسم به خدا قسم که این دین و اعتقاد که تو داری و عرض کردی دین خداست؛ آن دینی که پسندیده است آن را از برای بندگان خود، پس ثابت باش بر آن که خدای تعالی ثابت بدارد ترا به قول ثابت در حیات دنیا وآخرت.

(الحديث الثّانی و العشرون)[1]

قال أبو محمّد بن شاذان: حدَّثنا محمد بن عبد الجبّار (رض) قال: قلتُ لِسّیدی الحَسن بن علیّ، علیهما السَّلام: یابن رسول اللّه ـ جعلنیَ اللّه فداک ـ أُحبُّ أن أعلم انَّ الأمام و حجّة اللّه علی عِباده مَن بعدك ؟ قال علیه السّلام: إنَّ الامام والحجّة بعدی ابنی سمیُّ رسول اللّه وکنیّه ـ صلی اللّه علیه وآله ـ الذّی هو خاتم حجج اللّه و آخِر خلفائه. فقلت: ممّن یتولّد هو یابن رسول اللّه؟ قال مِن إبنة إبن قیصر ملك الرُّوم، إلاّ أنَّه سیولد فیُغیب عن النّاس غیبةً طویلة، ثم یظهر و یقتل الدَّجّال فیملأ الأرض قسطاً و عدلاً، کما ملئت جوراً و ظلماً، فلا یحلّ لِأحدٍ أن یسمّیه او یکنیّه قَبل خُروجه صلوات اللّه علیه.

یعنی: محمد بن عبدالجبّار گفت: گفتم به خواجه ومولای خود حسن بن علی علیهما السلام که: ای فرزند رسول خدا، فدای تو گرداند مرا خدای تعالی، دوست می دارم که بدانم که امام وحجت خدا بر بندگان خدا بعد از تو کیست؟ آن حضرت فرمود که امام وحجّت بعد از من پسر منست که هم نام وهم

[1]ـ این حدیث را مؤلف محترم تحت عنوان حدیث اوّل این کتاب وارد کرده است رجوع شود به اثبات الهداة ج۷ ص۱۳۷ ح ۶۸۰

کنیت رسول الله است، آنکه او خاتم حجت های خداست و آخرین خلیفه های اوست. گفتم: از که بوجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر پسر قیصر پادشاه روم، بدان و آگاه باش که زود باشد که متولد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدنی دراز بعداز آن ظاهر شود و بکشد دجّال[1] را پس پر کند زمین را از عدل و داد، آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، وحلال نیست احدی را که پیش از حروج، او را به نام و به کنیت ذکر کند ــ صلوات خدا باد برو ــ صاحب کشف الغمّه، شیخ الفاضل علی بن عیسی اربلی ــ رحمة الله علیه ــ می گوید: من العجب انَّ الشّیخ الطَّبرسی والشَّیخ المفید ــ رحمهما الله ــ قالا لایجوزذکر اسمه و لاکنیته، ثم یقولان اسمه اسم النبّی و کنیته کنیته و هما یظّنان أنّهمالَم یذکرا إسمه و لاکنیته و هذا عجیب (إنتهی)[2]

چه بسیار عجب است که این فاضل با کمال فضل از این معنی غافل شده که اشاره به اسم و کنیت نمودن جداست و تلفظ به اسم و کنیت نمودن جدا، و حال آنکه چندین حدیث است که آن احادیث مشتملند بر نهی از تسمیه و تکنیه.[3]

و در همان احادیث مذکور است که حضرت خاتم الأوصیاء همنام و هم

۱ ــ از موضوعات أخبار مربوط به علائم ظهور و حوادث آخرالزمان، یکی خبر دجال است. باید دانست که این موضوع بیشتر بین اهل سنت مطرح بوده به جهت اخبار زیادی که در کتب معتبرهٔ آنان وارد شده. در خبری که مرحوم مجلسی در بحار ج ۵۲ ص۱۹۳ از کمال الدین وارد کرده چنین است: سپس أصبغ بن نباتة برخاست و گفت: ای أمیرالمؤمنین دجّال کیست؟ آن حضرت فرمود: بدانید که دجّال صائدبن الصّید است و هرکه او را تصدیق کند شقی است. و سپس در ص۱۹۹ چنین گوید: اهل سنت دراین که ابن صیّاد همان دجال است یا دیگری اختلاف کرده اند بعضی از آنها معتقدند که او غیر ابن صیّاد است زیرا روایت شده که او توبه نمود و در مدینه وفات کرد، بعضی از آنها هم اعتقاد دارند که او همان دجّال است و این معنی را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده اند.

لازم به تذکر است که دجّال در میان أقوام و ملل دیگر هم شهرت دارد و هر کدام از آنها به نحوی او را تفسیر کرده اند، در اخبار اسلامی إشاره به این مطلب است که: دجال از اصفهان یا سِجِستان می باشد و دارای هیئت عجیبی است. تفصیل بیشتر این موضوع را در خبر آخر این کتاب در بارهٔ علائم ظهور حضرت می توان یافت.

۲ ــ کشف الغمه ج ۲ ص۵۱۹

۳ ــ این کلام و بطور کلی تفصیل این موضوع در ذیل خبر هفتم این کتاب گذشت.

کنیت است با رسول الله، صلوات الله علیه و آله و علی جمیع الأنبیاء[1]

۱ــ در منتخب الاثر ص ۱۸۲ چهل و هشت حدیث دراین باره وارد کرده است.

(الحديث الثالث والعشرون[1])

قال الشّيخ الصّدوق أبوجعفر محمّد بن علىّ بن الحسين بن موسى بن بابويه ــ رحمه اللّه ــ فى كتاب كمال الدين وتمام النعمة: حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيُّ، عن علىّ بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبدالسّلام بن صالح الهرويّ، قال: سمعت دِعبل بن علىّ الخُزاعيَّ يقول: أنشدت مولاى الرِّضا علىَّ بن موسى ــ عليه السَّلام ــ قصيدتى الّتى أوّلها:

مدارس آيات خلت من تلاوة ... و مهبط وحى مقفرالعرصات

فلمّا انتهيت إلى قولى:

خروج إمام لا محالة خارج ... يقوم على اسم اللّه والبركات

يميّز فينا كلّ حقّ وباطل ... ويجزى على النّعماء والنّقمات

بكى الرِّضا، بُكاءً شديداً، ثمَّ رفع رأسه إلىَّ فقال: يا خزاعىّ نطق روح القدس على لِسانك بهذين البَيتين، فهَل تَدرى مَن هذا الأمام ومَتى يَقوم؟ فقلتُ: لا يا مولاى، الا أنّى سمعت بخروج إمام منكم يُطهر الأرض من الفساد و يَملاء هاعدلاً. فقال: يا دِعبل الأمام بعدى محمدٌ إبنى، و بعد

١ــ كمال الدين ج ٢ ص ٣٧٢ ح٦

محمّد ابنه علیٌّ، وبعد علیَّ إبنه الحسن، وبعدالحسن إبنه الحجَّة القائم المنتظَر فی غیبته، المطاع فی ظهوره، لولم یبقَ مِن الدُّنیا إلاّ یومٌ واحد لطوّل اللّه ذلک الیوم حتَّی یخرج و یملاءها عدلاً کما ملئت جوراً، وأمَّا مَتی فإخبار عَن الوقت، وقد حدّثنی أبی، عن أبیه، عن آبائه ــ علیهم السَّلام ــ أنَّ النَّبی ــ صلی اللّه علیه و آله ــ قیل له: یا رسول اللّه، متی یخرج القائم من ذرّیتک؟ قال: مَثَله مثل السّاعة لایُجلّیها إلاّ اللّه لا تاتیکم إلابغتةً.

ابن بابویه ــ رحمه اللّه ــ به سند مذکور نقل کرده از عبدالسّلام بن صالح هروی؟ که او گفت: شنیدم از دِعبل بن علی خزاعی[1] که او گفت: خواندم بر مولای خود علی بن موسی الرضا علیه السّلام قصیده‌ام را که اولش اینست:

مدارس آیات خلت من تلاوة	و مهبط وحی مقفرالعرصات

چون منتهی شدم به گفتارم که شعر:

خروج امام لامحالة خارج	یقوم علی اسم اللّه والبرکات
یمیّز فینا کلّ حقٍّ و باطل	و یجزی علی النّعمات والنّقمات[2]

امام رضا علیه السّلام سخت گریست و بعد از آن سر بر آورد و به جانب من نگریست و فرمود که: ای خزاعی روح القدس به زبان تو ناطق شده است به این دو بیت، آیا می دانی کیست این امام که خروج خواهد کرد و کی قیام به امر امامت خواهد نمود؟ گفتم: نمی دانم ای مولای إلاّ آنکه شنیده‌ام که امامی از شما خروج کند که پاک سازد زمین را از فساد و پر کند از عدل. آن حضرت فرمود: ای دِعبل امام بعد از من پسر من محمد است، و بعدازو پسر اوعلی، و بعدازو پسر او حسن، و بعداز حسن پسر او حجت قائم که منتظر است در زمان غایب بودنش و مطاعست در زمان ظهورش، اگر باقی نماند ازدنیا الا یک روز، هر آینه دراز گرداند حق تعالی آن روز را تا آن امام ظهور کند و پرکند زمین را از

[1] ــ دعبل بن علی خزاعی شاعر معروف است که مورد تمجید صاحب کتب رجال است و او در ایمان و بلند مرتبگی اشتهار دارد و او را کتاب طبقات الشعراء می باشد. (جامع الرواة ج ۱ ص ۳۱۱).

[2] ــ ترجمهٔ مضمون شعرچنین است:
قیام إمامی که حتماً باید خارج شود حتمی است، او به نام خدا و برکات او قیام کند و درمیان ما هرحق و باطلی را از یکدیگر جدا نماید و او بر نعمات و نقمات پاداش دهد.

عدل همچنانکه پر شده باشد از ستم.[١] اما آنکه کی ظهور خواهد کرد، آن خبر دادنست از وقت[٢] و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از پیغمبر ــ صلی اللّه علیه وآله ــ که پرسیدند که: قائم از ذریت تو کی خروج خواهد کرد؟ آن حضرت فرمود که: مثل او مثل قیامت است که هویدا نمی گرداند کسی آن را مگر حق تعالی و نمی آید به شما مگر ناگاه و بیخبر.

و احادیث متعددهٔ معتبرهٔ چند دلالت می کند که ظهور حضرت صاحب الأمر را کسی بغیر از خداوند عالمیان ــ جلّ جلاله ــ نمی داند و محمدبن یعقوب کلینی رحمة اللّه تعالی علیه ــ یک باب دراین مطلب ایراد نموده در کتاب کافی در باب کراهیة التوقیت[٣]، از آن جمله:

شیخ جلیل محمّدبن یعقوب کلینی قال: حدّثنا محمّدبن أبی عمیر رضی اللّه عنه، عن حمّادبن عیسی، عن أبی شعبة الحلبی، عن أبی عبداللّه علیه السَّلام، عن أبیه محمّدبن علی، عن أبیه علی بن الحسین، عن عمّه الحسن بن علیّ بن أبی طالب ــ علیهم السَّلام ــ قال: سألتُ جدّی رسول اللّه ــ صلی اللّه علیه وآله ــ عن الأئمة بعده فقال صلّی اللّه علیه وآله: الأئمة بعدی عددنقباء بنی إسرائیل إثنی عشر اعطاهم اللّه علمی وفهمی و أنتَ منهم یا حسن. فقلتُ: یا رسول اللّه فمتی یخرج قائمنا أهلَ البَیت؟ قال: یا حسن مَثَله مثَل الساعة اخفی اللّه عِلمها علی أهل السموات والأرض لا تأتی إلاّ بغتة.

یعنی حضرت امام حسن علیه السلام، فرمود که: از جد خود رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ پرسیدم از امامان که بعد از آن سرور عالمیان پیشوای جهانیان خواهند بود، آن حضرت فرمود که : امامان بعد از من به شماره نقبای بنی اسرائیل اند (یعنی آنچنانکه نقبای بنی اسرائیل دوازده تن بودند امامان بعداز

١ ــ این روایت از طریق عامه و خاصه به أسناد بسیار از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله رسیده است.

٢ ــ یعنی قیامت چنان چه از جمله بعدی برمی آید.

٣ ــ کافی ج ١ ص ٣٦٨ و کافی مترجم ج ٢ ص ١٩٥ (ترجمهٔ آقای مصطفوی)
مرحوم کلینی رحمه اللّه در این باب ٧ حدیث وارد کرده و شیخ طوسی رحمه اللّه در کتاب غیبت ص ٢٦١ می فرماید اما وقت خروج او بطور تفصیل برای ما معلوم نیست بلکه او از ما غایب است تا آن که خدای او را اذن به فرج دهد و سپس ٦ حدیث در این مورد آورده است.
و نعمانی در کتاب غیبت ص ٢٨٨ پانزده روایت وارد کرده که بعض از آنها هم د رمورد نهی از تسمیه صاحب الأمر علیه السلام است. نیز منتخب الاثر ص ٤٦٣ هفت حدیث دراین باره وارد کرده است.

من دوازده نفرند) خداوند عالم عطا فرموده است به ایشان فهم و دانش[1]، و تو از جملهٔ ایشانی. پس گفتم که: کی ظهور خواهد کرد قائم ما اهل بیت؟ آن حضرت فرمود که: ای حسن مثل او مثل روز قیامت است که پنهان داشته است خدای تعالی علم آنرا بر اهل آسمانها و زمین، نمی آید روز قیامت مگر ناگاه و بیخبر (یعنی آنچنانکه کسی بغیر از خداوند عالم نمی داند که چه وقت خواهد آمد، نمی داند وقت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام را

و از آن جمله شیخ ابو جعفر طوسی ـ رضی الله عنه ـ در کتاب غیبت می فرماید:

أمّا وقت خروجه فليس بمعلوم لنا عَلى التّفصيل بَل هو مغيب عنّا إلى أن يأذن الله بالفَرج[2]: قال الشيخ ابوجعفر (رض) أخبرنا الحسين بن عبيدالله عن أبي جعفر محمّد بن سفيان البزوفرى عن عليّ بن محمّد عن الفضل بن شاذان عن أحمد بن محمّد وعبيس عن كرام عن الفضل[3] قال: سألنا أبا جعفر عليه السَّلام هَل لِهذا ألامر وقت؟ فقال عليه السَّلام: كذب الوقّاتون، كذب الوقّاتون، كذب الوقّاتون.[4]

یعنی فضل گفت: پرسیدیم از حضرت ابی جعفر علیه السلام که: آیا وقت ظهور حضرت را وقت معینی هست؟ حضرت امام محمدباقر علیه السلام سه مرتبه از روی مبالغه فرمود که: دروغ گفتند وقت قرار دهندگان. و در روایت دیگر: «**كذب الموقّتون ما وقّتنا فيما مضى ولانوقّت فيما يستقبل**» یعنی ما در زمان گذشته وقت قرار نداده ایم و در زمان آینده وقت قرار نخواهیم داد. و این حدیث را ابن شاذان به چند سند صحیح روایت کرده است، و شیخ طوسی بعداز ذکر این حدیث می گوید:[5] **و بهذا الأسناد عن عبدالرّحمن بن كثير قال كنتُ عند أبي عبدالله عليه السَّلام إذ دخل عليه مهزم الأسدى، فقال: أخبرنى جُعلت فِداک متى هذا الأمر الذى تنتظرونه؟ فقدطال فقال: يا مهزم كذب الوقاتون و هلک المستعجلون ونجى المسلّمون وإلينا يصيرون.**

۱ـ درمتن چنین است: اعطاهم الله فهمی و علمی که در این صورت در ترجمه نقص است.

۲ـ غیبت شیخ طوسی ص ۲۶۱، ترجمهٔ کلام شیخ درپاورقی مربوط به خبر قبل گذشت.

۳ـ در اصل: عن الفضیل

٤ـ همان مدرک ص ۲۶۱ و بحارج ۵۲ ص ۱۰۳ ح ۵

۵ـ همان مدرک ص ۲۶۲ و کافی ج ۱ ص ۳۶۸ ح ۲

یعنی: خبر ده مرا که این امری که انتظار آن می کشید کی خواهد بود (یعنی امر ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام)؟ پس بدرستی که مدت انتظار بطول کشیـــده. آن حضرت فرمود که: ای مهزم دروغ گفتند وقت قرار دهندگان و هلاک شدند شتاب کنندگان و رستگار شدند تسلیم کنندگان و به سوی ما میل می کنند آن تسلیم کنندگان.

و ایضا محمدبن عثمان گفت: بیرون آمد توقیع که حضرت فرموده که: هر کس در مجمعی نام مرا به زبان جاری کند بر او باد لعنت خدا.[1] و در جواب سئوال از ظهور فرج کی خواهد بود بیرون آمد که: دروغ گفتند وقت قرار دهندگان[2]. میرداماد ـــ رحمه الله ـــ می فرماید که این حدیث را به عینه شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ طبرسی ـــ رحمهم الله ـــ به سندهای صحیح روایت کرده اند.

و ایضاً محمدبن یعقوب کلینی از محمدبن عثمان رحمة الله علیه که در جمله جواب مسائل در توقیع بیرون آمد که: امّا ظهور الفرج فإنّه الی الله تعالی و کذب الوقّا تون.[3] یعنی به اراده و مشیة الهی است.

و ایضاً حضرت امام محمدباقر علیه السَّلام فرمود[4] که: پیغمبر ـــ صلی الله علیه و آله ـــ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته بودند از کینه و عداوتی که در زمان من پنهان کرده بودند آنرا ظاهر سازند و مجتمع شوند بر ستم نمودن بر تو وغلبه کردن. پس اگر اعوان و انصار بیابی جهاد کن با ایشان و اگر نیابی بازدار دست خود را و نگاه‌دار خون خود را، بدرستی که شهید خواهی شد و بدان که فرزند من انتقام خواهد کشید در دنیا از آن جماعتی که بر تو و اولاد تو و شیعه تو ظلم کرده اند و خداوند عالم در دار آخرت آنها را به عذابهای شدید گرفتار خواهد گردانید. سلمان فـارسـی گـفـت: یـارسول الله آن فـرزنـد تـو کـه ایـن کـار خـواهـد کـرد کـیـسـت؟ فرمود که: فرزند نهمین از اولاد من حسین است و ظاهر گردد بعداز غیبت طولانی پس ظاهر سازد دین خدا را و انتقام کشد از دشمنان خدا و پرکند زمین را از

۱ـــ کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۳ ح ۳
۲ـــ همان مدرک
۳ـــ کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۴
۴ـــ کفایة المهتدی

عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. سلمان گفت: کی ظهور خواهد کرد؟ فرمود: آن را کسی نمی داند مگر خدای تعالی و ولیکن آن را نشانه هایی چند است که از جمله آنها ندائیست که از آسمان به زیر می آید و فرو رفتن جمعی به زمین در مشرق و فرو رفتن گروهی به زمین در مغرب و فرو رفتن طائفه ای به زمین در بیداء[1]. و السّلام علی من اتّبع الهدی.

و ایضاً از حضرت امام محمدتقی علیه السلام که می گفت: امام بعد از من پسر من علیست، امر او امر منست و قول او قول منست و طاعت او طاعت منست، و بعد از او امام پسر او حسن است، امر او امر پدر اوست و قول او قول پدر اوست، طاعت او طاعت پدر اوست، بعداز او امام ــ علیه السلام ــ خاموش شد. پس گفتم: یابن رسول الله، امام بعداز حسن کیست؟ آن حضرت گریست، گریستنی شدید، و فرمود که: امام بعد از حسن پسر اوست قائم بحق که منتظر است. گفتم: این فرزند رسول خدا، او را چرا قائم گویند؟ فرمود: به جهت آنکه قیام خواهد نمود به امر امامت بعداز موت ذکرش و مرتد شدن اکثر قائلین به امامتش. گفتم: چرا او را منتظر گویند؟ فرمود: از جهت آنکه از برای اوست غیبت طولانی و زمانی بسیار که انتظار خواهند کشید خروج او را مخلصان از شیعیان، و انکار خواهند کرد او را شک کنندگان، و اِستهزا خواهند کرد یاد کردن او را جاحدون، و دروغ می گویند و قّاتون، و هلاک خواهند شد مستعجلون، و نجات خواهند یافت تصدیق کنندگان.[2]

وحسن بن حمزهٔ علوی طبری در کتاب الغیبة روایت کرده: **قال أبوعلی محمّدبن همام: حدَّثنا محمّدبن عثمان بن سعید، قال: سمعتُ أبی یقول: سئلتُ أبا محمَّد علیه السَّلام عن الخبر الذَّی روی عن آبائه ــ علیهم السَّلام ــ انَّ الأرض لا تخلو من حجة للّه تعالی علی خلقه إلی یوم القیمة، فإنَّ من مات ولم یعرف إمامَ زمانِه مات میتة جاهلیّة، فقال: ان هذا حقّ کما انَّ النَّهار حقّ. فقیل له: یابن رسول اللّه فَمنِ الحُجّة والأمام بعدک؟ قال: إبنی هو الأمام والحجّة بعدی، من مات ولم یعرف**

۱ــ بیداء زمینی است مابین مکه و مدینه و آن از ابادة بمعنی إهلاک یعنی هلاک کردن است و درحدیث نهی از نماز گذاردن در آن شده است و از مکانهایی است که مورد غضب خداست (مجمع البحرین أرحلی ص ۱۸۹) و آن سرزمینی است که سفیانی و سپاه او در آن به زمین فرو خواهند رفت (مستدرک سفینة البحار ج ۱ ص ۳۶۹)

۲ــ کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۸ ح ۳

إمام زمانه مات ميتة جاهليّة، اما انّ له غيبةً يحار فيها الجاهلون ويهلک فيها المبطلون ويكذب فيها الوقاتون، ثّم يخرج، كأنى انظر إلى الأعلام الّتى تحقق فوق رأسه بنجفِ الكوفة.

یعنی: عثمان‌بن سعید که از وکلای حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الزمان ــ علیهما السلام ــ بوده، گفت که: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کرده‌اند از آبای گرام آن حضرت که ایشان فرموده‌اند که: خالی نمی‌ماند زمین از حجتی که مر خدای را باشد بر خلق تا به روز قیامت، بدرستی که هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشاخته باشد مرده است مردن جاهلیت. آن حضرت فرمود که: این حق است همچنانکه روز حق است (یعنی ظاهر و روشن است) پس گفتند: یابن رسول اللّه پس کیست حجّت و امام بعداز تو؟ آن حضرت فرمود: فرزند من، اوست امام و حجّت بعد از من، هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مرده است به مردن جاهلیت (وحکم آن دارد که اسلام و زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده است) و از برای آن حجّت است غیبت طولانی که حیران خواهند شد در آن جاهلان و هلاک خواهند شد در آن مبطلان و دروغ خواهند گفت وقاتون. بعد از آن خروج خواهد نمود گو یا می بینم به علمهائی که می درخشد بر بالای سر او در نجف اشرف.

و ایضا مفضل سئوال کرد «**أفلا يوقّت فقال عليه‌السّلام: يا مفضّل لاأُوقّت له وقتاً ولا نوقّت له وقتاً إنَّ مَن وقّت لِمهدّينا وقتاً لقد شارک اللّه فى علمه وادَّعى أنّه ظهر على سرّه.**[1]

واحادیث دراین باب بسیار است، همه منافی بااختصار است و مؤید این حکایت است، حدیث خالد کابلی از حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السّلام[2] که خالد گفت: یا مولای روایت کرده‌اند از برای ما از حضرت امیرالمؤمنین ــ صلوات اللّه علیه ــ که آن حضرت فرموده که: زمین خالی نمی ماند از حجتی بر بندگان. پس کیست حجت و امام بعد از تو؟ آن حضرت فرمود که: پسرم محمد که نامش در صحف اولی باقر است، خواهد شکافت علم را شکافتنی

۱ــ بحارج ۵۳ ص ۳

۲ــ کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۹ ح ۲

حدَّثنا عليّ بن عبداللّه الورّاق قال: حدَّثنا محمّدبن هارون الصوفي، عن عبداللّه[1] بن موسى،

⟵

او حجت و امام است بعد از من، و بعد از محمد پسر او جعفر که نامش نزد اهل آسمان صادق است. گفتم: ای سیّد من چگونه است که نام او صادق شده است و حال آنکه کلّ شما صادقانید؟ فرمود که: حدیث کرد از برای من پدرم امام حسین از پدرش از پیغمبر که فرمود که: چون فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام متولد شود او را صادق نام کنید که پنجمین از فرزندان او که نامش جعفر باشد، دعوای امامت خواهد

⟵

عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني رضى الله عنه قال: حدَّثني صفوان ابن يحيى، عن إبراهيم بن أبي زياد، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي خالد الكابليّ قال: دخلت على سيّدي علي بن الحسين زين العابدين عليهما السّلام فقلت له: يا ابن رسول الله أخبرني بالذين فرض الله عزَّوجلّ طاعتهم و مودّتهم، وأوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال لي: يا كنكر[2] إنَّ أولي الأمر الّذين جعلهم الله عزّوجلّ أئمّة للنّاس و أوجب عليهم طاعتهم: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السّلام، ثمَّ الحسن، ثمَّ الحسين ابنا عليّ بن أبي طالب، ثمَّ انتهى الأمر إلينا. ثمَّ سكت.

فقلت له: يا سيّدي روي لنا عن أميرالمؤمنين [عليّ] عليه السّلام أنَّ الأرض لا تخلو من حجّة للّه جلّ وعزَّ على عباده، فمن الحجَّة والامام بعدك؟ قال: ابني محمّد و إسمه في النوراة باقر، يبقر العلم بقراً، هو الحجّة والام بعدي، و من بعد محمّد ابنه جعفر، واسمه عند أهل السماء الصادق، فقلت له: يا سيّدي فكيف صار اسمه الصادق وكلّكم صادقون، قال: حدَّثني أبي، عن أبيه عليهما السّلام أنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إذا ولد ابني جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبى طالب عليهما السلام فسمّوه الصادق، فإنَّ للخامس من ولده ولداً اسمه جعفر يدّعي الامامة احتراء على الله و كذباً عليه فهو عند الله جعفر الكذّاب المفتري على الله عزَّوجلّ، والمدَّعي لماليس له بأهل، المخالف على أبيه والحاسد لأخيه، ذلك الّذى يروم كشف سترالله عند غيبة وليّ الله عزّوجلّ، ثمَّ بكي عليُّ بن الحسين عليهما السّلام بكاءً شديداً، ثمَّ قال: كأنّي بجعفر الكذّاب و قد حمل طاغية زمانه على تفتيش أمر وليّ الله، والمغيب في حفظ الله والتوكيل بحرم أبيه جهلاً منه بولادته، وحرصاً منه على قتله إن ظفر به، [و] طمعاً في ميراثه حتّى يأخذه بغير حقّه.

قال أبو خالد: فقلت له: يا ابن رسول الله و إنَّ ذلك لكائنٌ، فقال: إي و ربّي إن ذلك لمكتوبٌ عندنا في الصحيفة الّتي فيها ذكر المحن الّتي تجري علينا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله. قال أبو خالد: فقلت: يا ابن رسول الله ثمَّ يكون ماذا، قال: ثمَّ تمتدُّ الغيبة[1] بوليِّ الله عزَّوجلّ الثاني عشر من أوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله و الأئمّة بعده.

يا أبا خالد إنَّ أهل زمان غيبته القائلين بإمامته والمنتظرين لظهوره أفضل من أهل كلِّ زمان، لأنَّ الله تبارك و تعالى أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ماصارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزّمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، أولئك المخلصون حقّاً و شيعتنا صدقاً، والدُّعاة إلى دين اللع عزَّوجلّ سراً وجهراً. وقال على بن الحسين عليهما السلام: إنتظار الفرج من أعظم الفرج.

کرد، از روی دلیری کردن به خدا و دروغ بستن بر او، پس او نزد حق تعالی جعفر کذّاب است افترا زننده است بر خدا جلّ جلاله و دعوی کنندهٔ چیزی است که اهلیّت آن چیز را ندارد و مخالف است با پدر خود و حسود است بر برادر خود و طلب خواهد کرد ظاهر ساختن سرّ خدا را نزد غایب بودن ولیّ خدا. آنگاه امام بسیار گریست و بعداز آن فرمود: گویا می بینم جعفر کذّاب را که طاغی و از حد در گذر نموده و تفحّص و تفتیش می نماید امر ولیّ خدا و پنهان بودن او را از روی جهلی که به رتبهٔ ولیّ خدا و حرصی که به قتل آن جناب دارد، اگر ظفر یابد بر او، و طمعی که دارد به میراث برادر تا بگیرد آن میراث را بغیر حق. أبوخالد گفت: یابن رسول اللّه این امور واقع شدنیست؟ آن حضرت فرمود: بلی واقع شدنیست به پروردگار قسم که این امور نوشته شده است نزد ما در نامهٔ ذکر محنت‌ها که جاری می شود بر ما بعد از پیغمبر صلی اللّه علیه وآله أبوخالد گفت: یابن رسول اللّه بعد از آن چه واقع می شود؟ آن حضرت فرمود که: بعد از آن پنهان بودن امتداد خواهد یافت به ولیّ خدا که دوازدهمین است از اوصیای رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ ای ابوخالد اهل زمان غیبت او هر که به امامت او قائل باشد و منتظر ظهوراو باشد فاضلتر و بهتر است از اهل هر زمانی، از جهت آنکه خدای تعالی به ایشان عطا کرده است معرفت و عقل و فهم که پنهانی حجّت مانند حاضر بودن و مشاهده کردن است و خدایتعالی ایشان را در آن زمان به منزلهٔ جهاد کنندگان به شمشیر در پیش رسول اللّه قرار داده است، حقّاً که مخلصان شیعیان مایند و داعیان به دین خدای عزوجل سرّوجهر او[1] حضرت امام فرمود که انتظار فرج کشیدن از فاضل ترین فرج است.

انشاءاللّه تعالی حق تعالی در این انتظار فرج کشیدن أجر عظیم کرامت فرماید جمیع شیعیان را؛ والسّلام علی من اتبع الهدی.

۱ــ در متن چنین است.

(الحديث الرابع والعشرون[1])

قال الشّيخ المذكور ـ رحمه اللّه ـ في كتاب كمال الدّين حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن أبي عبداللّه البرقي عن أبيه، عن إبن المغيرة [2]، عن المفضّل بن صالح عن جابر، عن أبي جعفر الباقر عليهما السّلام انّه قال: يأتي على النّاس زمان يغيب عنهم إما مهم فطوبى للثّابتين على أمرنا في ذلك الزّمان إنّ أدنى مايكون لهم من الثّواب أن يُناديهم الباري جلّ جلاله فيقول: عبادي وإمائي آمنتم بسرّي وصدّقتم بغيبي فأبشروا بحسن الثّواب منّي فأنتم عبادي وإمائي حقّاً، منكم أتقّبل وعنكم أعفوو لكم أغفرو بكم أسقي عبادي الغيث وأدفع عنهم البلاء لولاكم لأنزلت عليهم عذابي. قال جابر: فقلت: يابن رسول اللّه فما أفضل مايستعمل [3] المؤمن في ذالك الزّمان؟ قال: حفظ اللّسان ولزوم البيت [4].

١ـ كمال الدين ج ١ ص ٣٣٠ ح ١٥

٢ـ در اصل: عن المغيره

٣ـ در اصل: مايستعمله المؤمن

٤ـ اين حديث را مؤلف در صفحات قبل هم آورده است.

یعنی: جابر روایت کرده از حضرت امام محمّد باقر ـ علیه السَّلام ـ که فرمود که: بیاید بر شیعیان من زمانی که غایب باشد از ایشان امام ایشان، پس خوشا حال آن جماعتی که در آن زمان ثابت باشند بر امر ما (که قائل بودن بر امامت است) به درستی که کمتر چیزی از ثواب که از برای ایشان هست این است که ندا می کند خداوند عالم ایشان را پس می گوید: ای بندگان من و ای کنیزان من، ایمان آوردید به سرّ من و تصدیق نمودید به امر غیب من، پس بشارت باد بر شما به بهترین ثواب‌ها از جانب من، پس شماها بندگان و کنیزان منید حقّاً، از شماها قبول می کنم حسنات و خیرات ومیراث را و عفو میکنم از شماها سیّئات را و می آمرزم شماها را، و به سبب وجود شما می فرستم باران رحمت را بر بندگان دیگر و سیراب می گردانم آنها را و به سبب وجود شما دفع می کنم بلا را، واگر نبودید شما هر آینه می فرستادم عذاب بر ایشان جابر گفت که: گفتم: یابن رسول اللّه چه چیز بهتر و فاضل‌تر است که مؤمن در آن زمان به عمل آورد؟ آن حضرت فرمود که: نگاه داشتن زبان و لزوم خانه (که کنایه از گوشه‌نشستن در کنج خانه و معاشرت نکردن با خلق است که مبادا فریفتهٔ وساوس شیطانی از إنسی وجنّی گردد) والسَّلام.

(الحديث الخامس والعشرون[1])

قال أبومحمّد شاذان ــ رحمه‌الله ــ حدَّثنا على‌بن‌الحكم (رض) عن سيف‌بن‌عميره، عن علقمة‌بن‌محمّد الحضرمی، عن‌الصادق عليه‌السَّلام قال: الأئمة إثنا عشر. قلُت: يابن‌رسول‌اللّه فسمّهم لي فداک أبی و أُمّی قال: من الماضين علیّ‌بن‌أبيطالب والحسن والحسين و علیّ‌بن‌الحسين و محمّدبن‌علیّ، ثَّم أنا قلتُ: منَ بعدک يابن‌رسول‌اللّه؟ فقال: انّی اوصيت إلی ولدي موسی و هو الأمام بعدی. قلت: فمَن بعد موسی؟ قال: علیّ إبنه يدعی بالرّضا يدفن فی أرض‌الغربة من خراسان ثم من بعدعلّي[2] إبنه محمَّد و بعد محمّد علیّ إبنه و بعد علیّ‌الحسن إبنه و بعدالحسن المهدیّ إبنه و انّه إذا خرج يجتمع عليه ثلثمأئة وثلثة عشر رجلاً عدد رجال بدر و إذا كان وقت خروجه يكون‌له سيفٌ مغمودٌ خرج من غمده فناداه: قُم ياولیّ اللّه اقتل أعداءاللّه.

يعنی علقمة‌بن‌محمد روايت كرده از حضرت امام جعفر عليه‌السّلام، كه آن حضرت فرمود كه: امامان دوازده‌اند. گفتم: ای فرزند رسول خدا، نام كن

۱ــ كفاية المهتدی حديث ۲۳ و منتخب‌الا ثر باب هشتم ص ۱۳۳ ح ٤٤

۲ــ اين حديث سقط بسياری داشت كه بنابر مصدر آن تكميل شد.

ایشان را از برای من (یعنی به بنام ایشان را ذکر کن) پدر ومادرم فدای تو باد. آن حضرت فرمود: از گذشتگان علی بن ابی طالب است و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّدبن علی، و بعد از آن من گفتم: کیست بعد از تو ای فرزند رسول خدا؟ فرمود که:

من وصیّت کردم به فرزندم موسی واو امام است بعد ازمن گفتم: کیست امام بعد از موسی؟ فرمود که: پسرش علی که اورا رضا گویند، دفن کرده خواهد شد در زمین غربت از خراسان، بعد ازآن پسر او محمّد، و بعدازاو پسراوعلّی، بعد از و پسراوحسن، بعدازآن پسر او مهدی، واو چون خروج نماید جمع شوند نزد او سیصدوسیزده تن بعدد مردان بدر و چون زمان خروجش باشد، او راشمشیر یست در غلاف، از غلاف، بیرون آید، پس ندا کند او را که: ای ولّی خدا برخیز و بکش دشمنان خدارا.

مترجم گوید که: سیف بن عمیره که اینطور حدیثی نقل کند چون تواند بود که واقفی باشد؟ از امثال این احادیث که اونقل کرده صفای عقیده اش ظاهر می گردد. والسّلام.(١)

١ــ در بعضی کتب رجال او را واقفی گفته اند لیکن او را موثّق شمرده اند. چنانچه در رجال نجاشی و دیگر کتب وارد شده (نجاشی ص ١٣٥ و جامع الرواة ج ١ ص ٣٩٥) در جامع الرواة نیز او را ثقة گفته و این قول را از فهرست شیخ و نجاشی و خلاصه آورده است او از اصحاب امام کاظم علیه السلام بوده و از امام صادق علیه السلام روایت می کند در جامع الرواة گوید که او واقفی است و بعضی او را ضعیف شمرده اند ولیکن صحیح آنست که او مورد وثوق است. مؤلف محترم این شخص را طبق قرائنی واقفی نمی داند و از جمله روایتی است که دراینجا از او نقل می کند.

(الحديث السّادس و العشرون[1])

قال الشّيخ الصّدوق، عماد الدّين، أبوجعفر بن بابو يه ــ رحمه اللّه ــ حدّثنا محمّد بن الشيبانيّ، عن محمّد بن أبى عبداللّه الكوفيّ، عن سهل بن زياد الآدميّ، عن عبدالعظيم بن عبداللّه الحسنيّ، قال: قلت لمحمّد بن عليّ بن موسى عليهم السّلام: إنّى لأرجوا أن تكون القائم من أهل بيت محمّد ــ صلى اللّه عليه و آله ــ الذّى يملاء الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً. فقال عليه السّلام: يا أبا القاسم ما مِنّا إلاّ قائم بأمر اللّه عزّوجلّ و هاد إلى دين اللّه تعالى و لكنّ القائم الذّى يطهراللّه تبارک و تعالى به الأرض من أهل الكفر و الجحود و يملاءها عدلاً و قسطاً، هو الذّى تخفى على النّاس ولادته و يغيب عنهم شخصه و يحرم عليهم تسميته و هو سميّ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و كنّيه الذّى تطوى له الأرض ويذلّ كلّ صعب، يجتمع إليه من أصحابه عدّة أهل بدر ثلثمائة و ثلثة عشر رجلاً من أقاصى الأرض و ذلک قول اللّه عزّوجلّ: «أينما تكونوا يأت بكم اللّه جميعاً إن اللّه عَلى كلّ شيئ قدير[2]» فاذا اجتمعت له هذه العدة، ظهر أمره، فإذا أكمل له العقد و هو عشرة آلاف

١ــ كمال الدين ج ٢ ص ٣٧٧ ح ٢
٢ــ بقره/١٤٨

رجل خرج بإذن اللّه عزّوجلّ، فلایزال یقتل أعداءاللّه حتّی یرضی اللّه عزّوجلّ. قال عبدالعظیم: فقلت: یا سیّدی و کیف یعلم أنّ اللّه تعالی قد رضی؟ قال: یلقی فی قلبه الرَّحمة فإذا دخل المدینة أخرج اللاّت و العزّی فأخرقهما.

یعنی عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی ــ سلام اللّه علیه ــ گفت: گفتم به حضرت إمام محمّد تقی علیه السَّلام که: من امیدوارم که تو باشی قائم از أهل بیت محمّد، آنکه پر می گرداند زمین را از عدل و داد، آن چنانکه پر شده از جور و ظلم. آن حضرت فرمود که: همهٔ ما قائم به امر خدائیم و هادی به دین خدائیم، لیکن آن قائمی که پاک می سازد خدای تعالی به سبب او زمین را از اهل کفر و انکار و پر می گرداند زمین را از عدل و داد، او آن کسی است که مخفی و پوشیده خواهد شد بر مردمان ولادت او، و غایب خواهد شد بر مردمان شخص او، و حرام خواهد بود بر مردمان نام بردن او، و همنام و هم کنیت پیغمبر است، اوست که زمین در هم نوردیده می شود از برای او، و نرم و آسان می گردد از برای او هر دشواری، جمع می گردند نزد او از اصحاب به شمارهٔ اهل بدر، سیصد و سیزده کس از دورترین های زمین، و اینست معنی قول حق که می فرماید: «**أینما تکونوا یأت بکم اللّه جمیعاً إن اللّه علی کلّ شیئی قدیر**» پس چون جمع شوند نزد او این عدد، ظاهر می گردد امر او، و چون کامل شود از برای او عقد و آن ده هزار مرد است ــ خروج کند به اذن حق تعالی و بکشد دشمنان خدا را، تا آنکه راضی شود خدای تعالی. عبدالعظیم سلام اللّه علیه گفت که: گفتم ای سید من چونخواهد دانست که خدا راضی شده است؟ امام فرمود که: «انداخت نسبت به آن جماعت»[1] که دیگر از ایشان نکشد دیگر امام ــ علیه السلام ــ فرمود که، چون به مدینه داخل خواهد شد لات و عزّی را بیرون خواهد آورد و خواهد سوخت.

مراد از لات و عزّی ابی بکر و عمر است لعنة اللّه غلیهما والسّلام علی من خالفهما.

١ــ در این جمله هم إبهام و إسقاطی است و صحیح آن چنین است: «می اندازد در قلب او رحمت را»

(الحديث السابع و العشرون[1])

قال الشّيخ فضل: حدّثنا الحسن بن علّی‌بن فضّال، عن حمّاد، عن الحسن بن المختار، عن أبی بصیر، عن عامر بن واثلة، عن أمیر المؤمنین علیه السّلام، قال: قال رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله: عشرقبل السّاعة لابدّ منها: السّفیاني و الدّجال و الدّخان و الدّابة و خروج القائم و طلوع الشّمس من مغربها، و نزول عیسی علیه السّلام و خسفٌ بالمشرق و خسفٌ بجزیرة المغرب و نارٌیخرج من قعر عَدن تسوق النّاس إلی المحشر

یعنی: رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ فرمود که: ده چیز است که پیش از قیامت واجب است که بیاید: خروج سفیانی است و خروج دجّال است و بیرون آمدن دخان است در طرف مغرب و خروج دابة الارض است و ظهور حضرت صاحب الزّمان است و طلوع کردن آفتاب است از مغرب و فرود آمدن حضرت عیسی است و خسوف و فرو رفتن جمعی و گروهی از مردمان در مشرق و فرقه‌ای در مغرب در گودی و ظاهر شدن آتشی طولانی که بیرون می‌آید از قعر عدن که می برد مردم را به سوی محشر.

۱ــ کفایة المهتدی حدیث ۳۸ و غیبت شیخ ص۲۶۷

و شیخ طوسی و ابن بابویه این حدیث را روایت کرده‌اند و جماعتی از علمای ما این حدیث را نقل کرده‌اند، اما به اختلاف ترتیب و علامات و در بعضی ذکر یأجوج و مأجوج مذکور است و این حدیث از احادیث معتبره است و متلقّی به قبول است.

(الحديث الثامن و العشرون[1])

قال الشّيخ الجليل الفضل بن شاذان ــ قدّس سِرّه ــ حدّثنا محمّد بن أبى عمير رضى اللّه عنه قال: حدّثنا جميل بن درّاج قال: حدّثنا زرارة بن أعين، عن أبى عبداللّه عليه السّلام، قال: قال إستعيذوا باللّه من شر السّفيانى والدّجال وغيرهما من اصحاب الفِتن. قيل له: يابن رسول اللّه أما الدّجال فعرفناه وقد بين من مضامين آحاديثكم شأنه، فَمن السُّفيانى و غيره من أصحاب الفتن و ما يصنعون؟ قال عليه السّلام: أول من يخرج منهم رجل يقال له أصهب بن قيس يخرج من بلاد الجزيره له نكاية شديدة فى النّاس و جور عظيم ثمَّ يخرج الجرهمى من بلاد الشّام و يخرج القحطانىّ من بلاد اليمن و لكلّ واحد من هؤلاء شوكة عظيمة فى ولايتهم و يغلب على أهلها الظّلم والفتنه منهم فبيناهم كذلك إذ يخرج عليهم السّمرقندى من خراسان مع الرّايات السّود والسُّفيانى من الوادى اليا بس من أوْدية الشّام و هو من ولد عتبة بن أبى سفيان و هذا الملعون يُظهر الزّهد قبل خروجه وينفشّف و يتقنع بخبز الشّعير و الملح الجريش و يبذل الأموال فيجلب بذلک قلوب الجهّال و الأرذال ثمّ يدّعى الخلافة فيبا يعونه و يتّبعهم العلماء الذّين يكتمون الحقّ و يظهرون الباطل

١ــ كفاية المهتدى حديث ٣٩

فیقولون أنّه خیر أهل الأرض و قد یکون خروجه وخروج الیمانی من الیمن مع الرّایات البیض فی یوم واحد و شهر واحد و سنة واحدة فأوّل من یُقاتل السُّفیانی القحطانیّ فینهزم و یرجع إلی الیمن فیقتله الیمانیّ ثمَّ یفّر الأصهب و الجرهمی بعد محاربات کثیرة من السّفیانی فیتبعهما و یقرهما کلّ من ینازعه و یحاربه إلا الیمانی ثمَّ یبعث السُّفیانی جیوشاً إلی الأطراف و یسخّر کثیراً من البلاد و یبالغ فی القتل و الفساد و یذهب إلی الرّوم لدفع الملک الخراسانیّ و یرجع منها متنظراً فی عنقه صلیب، ثمّ یقصد الیمانیّ فینهض الیمانیّ لدفع شرّه فینهزم السّفیانی بعد محاربات عدیدة و مقاتلات شدیدة فیتبعه الیمانیّ فتکثر الحروب و هزیمة السّفیانی فیجده الیمانیّ فی آخِر الأمر مع إبنه فی الأساری فیقطعها آرباً آرباً ثمَّ یعیش فی سلطنة فارغاً من الأعداء ثلا ثون سنة ثمَّ یفوّض الملک بإبنه السَّعید و یأوی مکة و ینتظر ظهور قائمنا حتّی یتوفّی فیبقی إبنه بعد وفات أبیه فی ملکه و سلطانه قریباً من أربعین سنة و هما یرجعان إلی الدّنیا بدعاء قائمنا علیه السَّلام. قال زرارة: فسألته مِن مدّة ملک السّفیانی. قال علیه السّلام: تمدّ إلی عشرین سنة.

یعنی: حضرت امام جعفر ــ علیه السلام ــ فرمود که: استعاذه نمائید و پناه برید به خدای تعالی از شرّ سفیانی و دجّال و غیر ایشان از اصحاب فتنه ها. پس گفتند به آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا ما شناخته‌ایم از مضامین و معانی احادیث شما دجّال را، پس بیان فرمائید از برای ما که کیستند سفیانی و اصحاب فتنه ها و چه کارها خواهند کرد؟ آن حضرت فرمود: اول کس که خروج خواهد کرداز اصحاب فتنه ها مردی خواهد بود که او را أصهب بن قیس گویند، خروج خواهد کرد از بلاد جزیره، بد اندیشی او در باره مردمان شدید و جور و ستم او عظیم خواهد بود. و بعد از آن خروج خواهد کرد جرهمی از بلاد شام و خروج خواهد کرد قحطانی از بلاد یمن و هر یک از ایشان را در ولایت ایشان شوکت و قوت عظیم خواهد بود و غالب خواهد بود و غالب خواهد شد بر اهل آن ولایات ظلم و فتنه. در اثنای آن حال و مهّیا شدن آن چند گروه ضالّ، از برای محاربه و قتال خروج خواهد کرد بر ایشان سمرقندی از جانب خراسان، با علم های سیاه، سفیانی از وادی یابس که از وادی های شام است و ابن سفیانی از نسل عتبة بن أبی سفیان است، و این معلون پیش از آنکه خروج کند اِظهار زهد خواهد کرد و به جامهٔ درشت بسر خواهد برد، و به نان جو و نمک کوفته قناعت خواهد نمود، و

مال‌ها بمردم خواهد بخشید، و به این افعال دل‌های جهّال و ارذال را جذب و به خود مائل خواهد کرد. بعد از آن دعوای خلافت خواهد کرد و آن جاهلان و مردمان رذل دون با او بیعت خواهند کرد، و آنان از علماء که حق را پنهان دارند و باطل را آشکار کنند، تابع جهّال و ارذال خواهند شد و تتبّع ایشان نموده سر بر خط فرمان سفیانی ملعون خواهند گذاشت؛ پس خواهند گفت آن علمای دین به دنیا فروخته که: سفیانی بهترین اهل زمین است. و چنان اتفاق خواهد افتاد که در روزی که سفیانی در شام خروج کرده باشد، یمانی در یمن با علم‌های سفید خروج کند، و اول کسی که با سفیانی جنگ کند قحطانی خواهد بود. پس قحطانی شکست یافته گریخته به یمن مراجعت نماید و در دست یمانی کشته شود. بعدازآن بعدازجنگ های بسیار که در میان اصهب و جرهمی و سفیانی نابکار واقع گردد و اصهب و جرهمی از سفیانی بگریزند و سفیانی از پی ایشان رفته ایشان را مقهور سازد وهر کس که با سفیانی نزاع نماید سفیانی او را مغلوب و مقهور گرداند، إلاّ یمانی که از او بر نیاید، پس سفیانی لشگرهای بسیار به اطراف عالم بفرستد و شهرهای بسیار را مسخّر سازد و در قتل و فساد مبالغه نماید، و از برای آنکه ملک و پادشاهی را از خراسانی (یعنی سمرقندی که از طرف خراسان با علم‌های سیاه خروج کرده) بگیرد به جانب روم ابن سفیانی شوم در حرکت آید.

(از این حدیث شریف چنان مستفاد می‌شود که در آن زمان سمرقندی بلاد روم را به تصرف درآورد باشد، اما مشخص و معلوم نیست که قتال در میان آن دو مضلّ ضالّ واقع خواهد شد یا با هم صلح خواهند کرد یا بی‌تلاقی فئتین و وقوع أحد الأمرین سفیانی صرفه در برگشتن خواهد دید و بالجمله امام علیه السلام فرمود که:)

بر خواهد گشت سفیانی از جانب روم در حالتی که نصرانی شده باشد و صلیب در گردن افکنده باشد پس قصد یمانی کند و یمانی از جهت دفع شر او از جا در آید و به نیّتِ فرو نشانیدن آتش فتنه نهضت فرماید و بعد از محاربات عدیده و مقاتلات شدیده سفیانی بگریزد و یمانی از پی او برود و جنگها و گریختن سفیانی بسیار شود (یعنی مکرّر در میان ایشان جنگ و پیکار وقوع یابد و در هر مرتبه سفیانی شکست یافته فــرار بر قرار اختیار نماید) پس بیابد یمانی

سفیانی را با پسرش در میان اسیران در آخر کار و بفرماید که ایشان را بند از بند جدا کنند. بعد از آن در پادشاهی فارغ البال از دشمنان بد بال سی سال زندگانی کند بعد از آن ملک و پادشاهی را به فرزند خود سعید تفویض نماید و دْر مکّهٔ معظّمه مسکن و مأوی گیرد و انتظار ظهور قائم ما می کشیده باشد تا از این جهان فانی در گذرد و پسرش بعد از وفات پدر نزدیک به چهل سال پادشاهی کند. و ایشان رجعت خواهند نمود به دنیا به دعای قائم ما علیه السلام. زراره گفت که: پس سئوال کردم از آن حضرت از مدت ملک سفیانی. آن حضرت فرمود که: خواهد کشید مدت ملک و سلطنت او به بیست سال.

(الحديث التاسع و العشرون[1])

قال الشّيخ الجليل شيخ أبوجعفر طوسی فی کتاب الغيبة: حدّثنا سيف بن عميرة عن بكر بن محمد الأزديّ عن أبی عبدالله عليه السّلام قال: خروج الثّلاثة الخراسانیّ و السفيانیّ و اليمانیّ فی سنة واحدة فی شهر واحدة يوم واحد فليس فيها راية بأهدی من راية اليمانی تهدی إلی الحق.

يعنی حضرت امام جعفر عليه السّلام فرمود که: خروج اين سه نفر که خراسانی و سفيانی و يمانی اند در يکسال و يکماه و يکروز خواهد بود و عَلَمی راه نماينده‌تر از علم يمانی نخواهد بود و اين علم راه نماينده است مردمان را به سوی حق.

بباید دانست که احاديث در باب علامت ظهور حضرت صاحب الزمان ــ صلوات الله عليه ــ بسيار است: از آنجمله مرحوم شيخ محمد بن محمد بن النّعمان در کتاب إرشاد ذکر کرده حديثی که ترجمهٔ آن اينست[2] که: بعضی از علامات زمان قيام قائم عليه السلام خروج سفيانی است و قتل حسنی و اختلاف بنی

۱ــ غيبت شيخ ص ۲۷۱

۲ــ ارشاد مفيد رحمه الله ج ۲ ص ۳٤٤

عباس در ملک و کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف قمر در آخر ماه بر خلاف عادات و فرورفتن جمعی از مردمان به زمین در بیدا و گروهی در مغرب و فرقه‌ای در مشرق و رکود و ایستادن آفتاب نزد زوال تا وسط اوقات عصروطلوع او از مغرب و قتل نفس زکیه که به ظهور آید در پشت کوفه در میان هفتاد کس از صالحان و کشته شدن مردی هاشمی میان رکن و مقام وخراب شدن دیوار مسجد کوفه و اقبال رایات سیاه از قبل خراسان، و خروج یمانی و ظهور مغربی به مصر و مالک شدن او شامات را و نزول ترک به جزیره و نزول روم برمله و طالع شدن ستاره به مشرق که نور دهد مثل نور قمر، بعد از آن منعطف گردد، چنانچه نزدیک باشد که هر دو طرف آن بهم رسد و سرخی ظاهر شود در آسمان که آفاق را فرو گیرد و آتشی ظاهر شود طولانی در مشرق که باقی ماند در جو هوا سه روز یا هفت روز و کندن عرب عنان‌های خود را و مالک شدن ایشان بلاد را و خروج ایشان بر سلطان عجم و کشتن اهل مصر امیر خود را، و خرابی شام و آمد و شد سه رایات درو، و دخول رایات قیس و عرب به مصر و رایات کُنده به خراسان و ورود خیل از قبل کوفه تا مرتبط شود بفناء حیره و اقبال رایات سیاه از مشرق و زیادتی آب فرات تا آب داخل شود در کوچه های کوفه و خروج شصت کذاب که همه دعوای نبوت کنند و خروج دوازده نفر از آل ابیطالب که همه دعوای امامت کنند از برای خود، و احراق مردی عظیم القدر از گروه بنی عباس در میان حلولا و خانقین و بستن جسر از آنچه در بلی کرخ است به مدینهٔ بغداد و ارتفاع باد سیاه در آنجا در اول روز و پیدا شدن زلزله تا منخسف شود بسیار از خلایق و ترسی که شامل اهل عراق باشد و موت به سرعت و نقص انفس و اموال و ثمرات و پیدا شدن ملخ در اوان و در غیر اوان تابیاید برزرع و غلات، و کمی کشت و زراعتی که مردم کنند و اختلاف عجم و ریختن خون بسیار در میان یکدیگر و بیرون آمدن بندگان از اطاعت سیدان و کشتن ایشان خواجگان را و مسخ قومی از اهل بدع که بگردند بوزینگان و خوکان و غلبه کردن عبید بر بلاد سادات و ندا کردن از آسمان که بشنوند اهل زمین اهل هر لغتی به لغت ایشان یعنی آن ندارا به زبان خود بشنوند به قدرت الهی و روئی و سینه‌ای ظاهر شوند از برای مردمان در عین الشّمس و مردگان برانگیخته شوند از قبور تا رجوع به دنیا نمایند و یکدیگر را بشناسند و تزویج نمایند. بعد از آن ختم شود آن به بیست و چهار باران پیاپی پس زنده شود

زمین بعد از مردن او و معلوم گردد برکات آن و زایل شود بعد از این هر آفت وعاهتی که باشد از معتقدان حق یعنی از شیعه مهدی علیه السلام. پس بدانند نزد این علامات ظهور او را به مکه پس متوجه خدمت وی گردند از برای نصرت او همچنانکه اخبار به این وارد است و بعضی از این احوالات متحتم‌اند و بعضی مشترط، واللّه عالم بما یکون و نسأل التّوفیق والهدایة.

مؤلف کتاب کشف الغمّه (ره) ذکر این علامات رااز شیخ مفید نقل کرده، بعد از آن می گوید[1]: بلاشک این حوادث بعضی از آن قبیل است که عقل آنرا محال می داند و بعضی دیگر را منجّمان محال می شمارند لهذا شیخ مفید (ره) اعتذار فرموده در آخر ایراد آن، و آنکه من می بینم آنست که صحیح است طرقات آن و آنها منقول است از نبیّ یا امام ــ علیهما السلام ــ پس سزاوار آنست که تلّقی کرده شود به قبول، زیرا که اینها معجزات‌اند و معجزات خوارق عادات‌اند مثل انشقاق قمر و انقلاب عصا، واللّه أعلم.

إبن أبی عمیر از حضرت رسول روایت می کند که فرمود که: قائم نگردد قیامت تابیرون آیدمهدی علیه السَّلام ازولدمن و بیرون نیایدمهدی تابیرون آیدشصت کذاب که هریک از ایشان گویند منم پیغمبر[2].

وایضاً از أبی حمزه ثمالی از أبی جعفر علیه السّلام مرویست که خروج سفیانی از واجبات است؟ فرمود که: نعم، ندا و طلوع شمس از مغرب و اختلاف بنی‌عباس در دولت و قتل نفس زکیّه و خروج قائم از آل محمد همه از محتوم و واجبات است. گفتم که: ندا چگونه باشد؟ گفت که: ندا کند منادی از آسمان در اول روز که: بدانید و آگاه باشید که حق با علیست و شیعهٔ او، و بعد از آن ابلیس ندا کند در آخر روز از زمین که: حق با عثمان است و شیعهٔ او. پس نزدیک این به شک می افتند اهل حق به باطل[3].

۱ــ کشف الغمهٔ إربلی رحمه اللّه ج ۲ ص ۴۵۸

۲ــ ارشاد ج ۲ ص ۳۴۷ ح ۲ و کشف الغمه ص ۴۵۹

و روی یحیی بن ابیطالب عن علیّ بن عاصم عن عطاء بن السائب عن ابیه عن عبداللّه بن عمر قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله: لا تقوم الساعة حتّی یخرج المهدی من ولدی، ولا یخرج المهدی حتی یخرج ستّون کذاباً کلّهم یقولون: أنانبی.

۳ــ همان مدرک حدیث ۳

حدّثنی الفضل بن شاذان عمّن رواه عن ابی حمزة الثمالی قال: قلت لأبی جعفر علیه السلام: خروج
←

بعد از نقل این حدیث صاحب کشف الغمه می گوید که: شک نمی کند الا جاهل، چه منادی آسمان اولی به قبول است از منادی زمین[۱].

وایضاً شیخ مفید از ابی خدیجه از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که: بیرون نیاید قائم، تا بیرون آیند پیش از او دوازده کس از بنی هاشم که هر یک بخوانند مردم را به سوی خود.[۲]

و به سندهای معتبر از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین روایت شده در روایات متعدده که در پیش از قائم موت احمر که سیف است و موت أبیض که طاعون است[۳] و ملخ در غیر محل خود همچو الوان خود و اختلاف بنی عباس در دولت و منادی که ندا کند از آسمان و فرورفتن قریه ای ازقرای شام که آنرا جابیّه می گویند و نزول ترک در جزیره و نزول روم در رمله و اختلاف بسیار نزد آن وقایع در هر زمین تا خراب شود شام و سبب خرابی آن اجتماع سه رایات است: رایت أصهب و رایت ابقع و رایت سفیانی است[۴]

و وارد است که سالی که قیام خواهد نمود علیه السلام بیست و چهار باران ببارد که دیده شود آثار آن و برکات آن[۵]، و فرمود که: قیام قائم

⟵

السفیانی من المحتوم؟ قال: نعم، والنداء من المحتوم، و طلوع الشمس من مغربها من المحتوم، و اختلاف بنی العباس في الدولة من المحتوم، و قتل النفس الزكيّه محتوم، و خروج القائم من آل محمّد صلى الله عليه و آله محتوم، قلت: و كيف يكون النداء؟ قال: ينادى من السماء أوّل النهار: ألاان الحقّ مع على و شيعته، ثمّ ينادى ابليس في آخر النهار من الأرض: ألا انّ الحقّ مع عثمان و شيعته فعند ذلک يرتاب المبطلون.

۱– کشف الغمه ج ۲ ص ٤٥٩

۲– ارشاد ج ۲ ص ۳٤۸ ح ٤

الحسن بن علىّ الوشاء عن احمد بن عائذ عن ابى خديجة عن أبى عبدالله عليه السلام قال: لايخرج القائم حتى يخرج قبله اثنى عشر من بنى هاشم، كلّهم يدعو الى نفسه.

۳– همان مدرک ح ٥

محمّد بن ابى البلاد عن علىّ بن محمّد الأزردى عن ابيه عن جدّه قال: قال أميرالمؤمنين عليه السلام بين يدى القائم عليه السلام موت أحمر، و موت ابيض، و جراد من حينه، وجراد في غير حينه كألوان الدم فامّا الموت الأحمر فالسيف، وامّا الموت الأبيض فالطاعون.

٤– ارشاد ج ۲ ص ۳٤۸ ح ٦

٥– همان کتاب ص ۳٤۹ ح ۹

عبدالله بن بكير عن عبدالملک بن اسماعيل عن ابيه عن سعيد بن جبير قال: انّ السنة التى يقوم

علیه السّلام در سالی باشد پر باران که فاسد شود در آن سال ثمر در نخل پس شک مکنید در آن و پیش از قیام قائم علیه السّلام در نیمهٔ رمضان آفتاب منکسف شود و در آخر ماه رمضان قمر منخسف شود. راوی عرض به امام جعفر علیه السّلام نمود که: یابن رسول اللّه قمر در آخر ماه و آفتاب در نیمه ماه؟ آن حضرت فرمود که: من داناترم به آنچه می گو یم و نبوده است این دو آیت از زمان هبوط آدم (ع)[۱] سئوال کردند از حضرت امام جعفر که: کی واقع خواهد شد ظهور آن جناب؟ فرمود که: چون بسیار شود کشتن میان حیره و کوفه، این امر متوقع است[۲] و فرمود که هرگاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه آنکه در یلی خانهٔ عبداللّه بن مسعوداست پس نزد این زوال ملک قوم است و نزد زوال آن، خروج قائم علیه السلام[۳]، و پانزده شب پیش از قیام قائم، قتل نفس زکیه است.، و بنابر روایت شیخ مفید مراد به نفس زکیّه غیر محمد بن عبداللّه بن الحسن بن الحسن بن علیّ بن أبی طالب است وخروج ثلاثه که آن خروج سفیانی و خراسانی و یمانی است در یک سال و یک ماه و یک روز واقع می شود و نباشد رایتی که راه نماینده تر باشد از رایت یمانی ز یرا که او دعوت به حق میکند[۴]

و ابی الحسن علیه السّلام فرمود که گو یا می بینم رایاتی را که از مصر آیند همه سبز رنگ تا بیایند به شامات،[۵] پس راه نموده شوند و نرود و زایل نگردد ملک

۱ــ همان کتاب ص ۳٤۹ ح ۱۰

الفضل بن شاذان عن احمد بن محمّد بن ابی نصر عن ثعلبة الأزدی قال: قال أبوجعفر علیه السلام: آیتان تکونان قبل القائم علیه السلام، کسوف الشمس في النصف من شهر رمضان، و خسوف القمر في آخره قال: قلت: یابن رسول اللّه تکسف الشمس في آخر الشهر و القمر في النصف؟ فقال أبوجعفر علیه السلام: أنا أعلم بما قلت، انّهما آیتان لم تکونا منذهبط آدم علیه السلام.

۲ــ همان کتاب ص ۳۵۰ ح ۱۲

عمرو بن شمر عن جابر قال: قلت لأ بی جعفر علیه السلام: متی یکون هذا الأمر؟ فقال: أنّی یکون ذلک یا جابر، و لمّا یکثر القتل بین الحیرة والکوفة.

۳ــ همان مدرک ح ۱۳

محمّد بن سنان عن الحسین بن المختار عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: اذا هدم حایط مسجد الکوفه ممّا یلی دار عبداللّه بن مسعود فعند ذلک زوال ملک القوم، و عند زواله خروج القائم علیه السلام.

٤ــ همان مدرک ح ١٤

۵ ــ همان مدرک ص ۳۵۱ ح ١٦

این جماعت تا عرض کرده شوند مردم به کوفه در روز جمعه، گو یا نظر می کنم به سرها که مبادرت می نمایند در آنچه میان باب الفیل و اصحاب صابون است.[۱]

و سئوال کرد مردی از ابی الحسن ــ علیه السلام ــ از فرج، فرمود که: مجمل آن اینست که هرگاه مرکوز گردد رایات قیس به مصر و رایات کنده به خراسان[۲].

و سال فتح گسسته شود بند فرات تا داخل شود آب در کوچه های کوفه[۳]

وفرمودند که: پیش ازقیام قائم امتحان وآزمایش کندحق تعالی بندگان رابه خوف ازملوک بنی فلان و به جوع و گرسنگی ازگرانی اسعار و به نقص از اموال از کسادی تجارات و قلّت ز یادتی درو، و به نقص انفس به موت سر یع و کمی ثمرات به قلّت ربع زرع و قلّت برکت ثمار و فرمود که «بشّر الصّابر ین» نزد این امور به تعجیل خروج قائم[۴] علیه السّلام و فرمود که: زجر کرده

الفضل بن شاذان عن معمّر بن خلّاد عن أبی الحسن علیه السلام قال: كأنی برایات من مصر مقبلات خضر مصبّغات حتّی تأمی الشامات فتهدی إلی إبن صاحب الوصیات.

۱ ــ همان مدرک ح ۱۷

حمّاد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن أبی بصیر عن ابی عبدالله ــ علیه السّلام ــ قال: لا یذهب ملک هؤلاء حتّی یستعرضوا الناس بالکوفة في یوم الجمعة. لکأنّی انظر الی رؤس تندرفیما بین باب الفیل و أصحاب الصابون.

۲ ــ همان مدرک ح ۱۸

علیّ بن اسباط عن ابی الحسن بن الجهم قال: سئل رجل أبا الحسن ــ علیه السّلام ــ عن الفرج فقال: تر ید الاکثار أم أجمل لک؟ فقال: بل تجمل لی، قال: اذا رکزت رایات قیس بمصر، و رایات کندة بخراسان.

۳ ــ همان کتاب ص ۳۵۲ ح ۲۱

ابراهیم بن محمّد عن جعفر بن سعد عن أبیه عن أبی عبدالله ــ علیه السّلام ــ قال: سنة الفتح ینبثق الفرات حتّی یدخل في أزقّة الکوفة.

٤ ــ همان مدرک ح ۲۲

و في حدیث محمّد بن مسلم قال: سمعت ابا عبدالله ــ علیه السّلام ــ یقول: انّ قدّام القائم ــ علیه السّلام ــ بلوی من الله، قلت: و ماهو جعلت فداک؟ فقرأ «و لنبلونّکم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشّر الصابر ین» ثمّ قال: الخوف من ملوک بنی فلان، والجوع من غلاء الأسعار، و نقص الأموال من کساد التجارات و قلّة الفضل فیها، و نقص الأنفس بالموت الذر یع، و نقص الثمرات بقلّة ر یع الزرع، و قلة برکة الثمار، ثمّ قال: «و بشّر الصابر ین» عند ذلک بتعجیل خروج القائم ــ علیه السّلام ــ.

شوند مردمان پیش از قیام قائم علیه السّلام از معاصی خودشان به آتشی که ظاهر شود در آسمان و سرخی که فرو گیرد آسمان را و وقوع فرو رفتن در بغداد و بصره و خون هائی که در آنجا ریخته شود و خانه های آن بلاد خراب گردد و فنا واقع شود در اهل آن و شامل شود اهل عراق را خونی که نباشد مرایشان را قرار[1] و بیرون نیاید قائم علیه السلام مگر در سال وتر از سال ها[2] و فرمود ندا کرده شود به اسم قائم در شب بیست و سوم.[3] و از چند حدیث معلوم می شود که شب بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود و قائم گردد در روز عاشورا و آن روز یست که کشته شده است در آنروز امام حسین گویا می بینم او را که در روز شنبه دهم محرّم که ایستاده باشد در میان رکن و مقام، جبرئیل (ع) بر دست او ندا کند که: بیعت کنید از برای خدای تعالی. پس روان گردد به سوی آن حضرت شیعهٔ او از اطراف زمین و نوردیده شود از برای ایشان زمین تا بیعت کنند او را پس پرگرداند خدای تعالی زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم[4]

شیخ مفید علیه الرَّحمه از امام محمد باقر ــ علیه السّلام ــ روایت نمود که آن حضرت فرمود که: قائم علیه السَّلام ازمکّه سیرمی فرماید به نجف کوفه با

۱ــ همان مدرک ص ۳۵۳ ح ۲۳

الحسین بن سعید عن منذر الجوزی عن ابی عبداللّه ــ علیه السَّلام ــ قال: سمعته یقول: یزجر الناس قبل قیام القائم ــ علیه السَّلام ــ عن معاصیهم بنار تظهر في السماء وحمرة تجلّل السماء، و خسف ببغداد و خسف ببلدة البصرة، و دماء تسفک بها، و خراب دورها، و فناء یقع في اهلها، و شمول أهل العراق خوفاً لایکون لهم معه قرار.

۲ ــ همان مدرک

روی الحسن بن محبوب عن عليّ بن ابی حمزة عن أبی بصیر عن أبی عبداللّه ــ علیه السَّلام ــ قال: لایخرج القائم ــ علیه السَّلام ــ إلاّ في و ترمن السنین، سنة احدی، او ثلاث او خمس، اوسبع، اوتسع.

۳ ــ همان مدرک

الفضل بن شاذان عن محمّد بن عليّ الکوفی عن وهب بن حفص عن أبی بصیر قال: قال أبوعبداللّه ــ علیه السَّلام ــ: ینادی باسم القائم ــ علیه السَّلام ــ في لیلة ثلاث و عشرین، و یقوم فی یوم عاشوراء، و هو الیوم الّذي قتل فیه الحسین بن عليّ ــ علیهما السَّلام ــ لکأنّی في یوم السبت العاشر من المحرّم، قائماً بین الرّکن والمقام، جبرئیل ــ علیه السَّلام ــ عن یمینه، ینادی: **البیعة للّه**، فتصیر الیه شیعته من أطراف الأرض، تطوی لهم طیّاً، حتّی یبایعوه فیملأاللّه به الأرض عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً.

٤ ــ رجوع شود به مدرک قبلی.

پنج هزار از ملائکه، و جبرئیل از یمین باشد و میکائیل از شمال، و مؤمنان در پیش و او متفرّق کند لشگر را در بلاد [۱]

و فرمودند که: داخل شود به کوفه و با او سه رایت باشد و بیایند تا آنکه بر منبر برآید و خطبه بلیغ بخواند ومردم ندانند که آن حضرت چه فرمود از بسیاری گر یه. چون جمعه دوم شود التماس کنند مردم که آن حضرت نماز جمعه با ایشان بگذارد، پس امر فرماید که خط بکشند از برای او مسجدی را بر غر بی و نماز بگذارد در آنجا با مردم. بعد از آن امر فرماید که بکنند و حفر نمایند از عقب مشهد امام حسین علیه السلام نهری را که جاری شود تا بغر یین و آب به نجف بیاید و بر کنار و دهنه آن پلها و آسیاها بسازند و پیره زنان آیند و گندم در آنجا آرد کنند بی کرایه» [۲]

و فرمودند که: مسجد سهله منزل صاحب ما است هرگاه بیاورد اهل خود را. [۳]

و فرمودند که: هر گاه قیام نماید قائم آل محمّد ــ علیه السلام ــ فرماید در پس کوفه مسجدی را که آن را هزار در باشد و متصل شود خانه های اهل کوفه به دو نهر کر بلا. [۴]

۱ ــ همان کتاب ص ۳۵٤ ح ۱

وروی الحجّال عن ثعلبة عن ابی بکر الحضرمی عن ابی جعفر علیه السلام قال: کأنّی بالقائم علیه السلام علی نجف الکوفة، قد سارالیها من مکّة في خمسة آلاف من الملائکة جبرئیل. عن یمینه و میکائیل عن شماله، و المؤمنون بین یدیه، و هو یفرّق الجنود في البلاد.

۲ ــ همان مدرک ح ۲

و في روایة عمرو بن شمر عن ابی جعفر ــ علیه السّلام ــ قال: ذکر المهدی فقال: یدخل الکوفة و بها ثلاث رایات قد اضطر بت، فتصفوله و یدخل حتّی یأتی المنبر، فیخطب فلایدری الناس ما یقول من البکاء، فاذا کانت الجمعة الثانیة سئله الناس ان یصلّی بهم الجمعة، فیأمر ان یخطّ له مسجد علی الغریّ، و یصلّی بهم هناک، ثمّ یأمر من یحفر من ظهر مشهد الحسین ــعلیه السّلام ــ نهراً یجری الی الغر یین، حتّی ینزل الماء فی النجف، و یعمل علی فوهته القناطیر والأرحاء، فکانّی بالعجوزعلی رأسها مکتل فیه بر تأتی تلک الارحاء فتطحنه بلاکری.

۳ ــ همان مدرک

وفي روایة صالح بن ابی الأسود عن ابیعبدالله ــ علیه السّلام ــ قال: ذکر مسجد السّهلة فقال اما انّه منزل صاحبنا اذا قدم باهله.

٤ ــ همان مدرک

و في روایة المفضّل بن عمر قال: سمعت ابا عبدالله ــ علیه السّلام ــ یقول: اذا قام قائم آل

و حضرت امام رضا ــ علیه السلام ــ فرمود در جواب سئوال **«ما علامة القائم اذا خرج؟»** پس فرمود که: علامت خروج آن حضرت اینست که شیخ سن که در سن پیر باشد و بصورت جوان تا به مرتبه‌ای که نظر کننده بر آن حضرت گمان می کند فرزند چهل ساله یا کمتر است و اینکه از علامات ظهور آن حضرت اینست که پیر نمی‌شود به مرور أیام و شب بر آن حضرت، تا برسد اجل آن حضرت.[۱]

محمّد ــ علیه السّلام ــ بنی في ظهر الکوفة مسجداً له ألف باب، واتصلت بیوت أهل الکوفة بنهری کربلا.

۱ ــ کمال‌الدین ج ۲ ص ٦٥٢ ح ۱۲ و بحار ج ٥۲ ص ۲۸٥ ح ۱٦

حدّثنا محمّد بن إبراهیم بن إسحاق الطالقانيّ رضي اللّه عنه قال: حدّثنا أحمد بن عليّ الأنصاريّ، عن أبي الصلت الهرويّ قال: **قلت للرّضا** ـ علیه السّلام ــ: ما علامات القائم منکم إذا خرج؟ قال: علامته أن یکون شیخ السنّ، شابّ المنظر حتّی أنّ الناظر إلیه لیحسبه ابن أربعین سنة أو دونها، و إنّ من علاماته أن لایهرم بمرور الأیّام و اللّیالی حتّی یأتیه أجله.

(الحديث الثلاثون[1])

علامات ظهور حضرت صاحب الأمر عليه السّلام

«قال فضل بن شاذان عليه الرَّحمة: حدَّثنا صفوان بن يحيى (رض) قال: حدَّثنا محمّد بن حمران قال: قال الصّادق جعفر بن محمّد، عليهما السّلام: إنَّ القائم منّا ـ عليه السَّلام ـ منصورٌ بالرُّعب، مؤيّد بالنّصر، تطوى له الأرض وتظهر له الكنوز كلّها، و يُظهر اللّه تعالى به دينه على الدّين كلّه و لو كره المشركون و يبلغ سلطانه المشرقَ و المغرب فلايبقىٰ فى الأرض خراب إلا عمر وينزل روح اللّه عيسى بن مريم ـ عليهما السلام ـ فيصلّى خلفه.

قال إبن حمران قيل له: يابن رسول اللّه متى يخرج قائمكم؟ قال: إذا تشبّه الرّجال بالنّساء و النّساء بالرِّجال و اكتفى الرّجال بالرِّجال و النِّساء بالنِّساء و ركب ذات الفروج السّروجَ، و قبلت الشّهادة الزّور، وردّت شهادة العدول، و استخفّ النّاس بالدِّماء و إرتكاب الزِّناء و آكل الرِّباء و الرّشاء و إستيلاء الأشرار على الأبرار و خروج السّفيانى من الشّام و اليمانى من اليمن، و خسف بالبيداء وقتل غلام من آل محمد ـ صلى اللّه عليه و آله بين الرُّكن والمقام إسمه محمّد بن محمّد ولقبه النّفس الزكيّ و

۱ ـ اين حديث را در اثبات الهداة ج ۷ ص ۱٤۰ ح ٦٨٦ بطور مختصر از ابن شاذان نقل كرده است.

جائت صیحة من السّماء بأنّ الحقّ مع عليّ و شیعته فعند ذلک خروج قائمنا، فإذا خرج أسند ظهره إلی الکعبة واجتمع ثلثمائة وثلاثة عشر رجلاً وأوّل ماینطق به هذه الآیة «بقیة اللّه خیرلکم إن کنتم مؤمنین[1]» ثمّ یقول أنابقیة اللّه و حجّته و خلیفته علیکم فلا یسلّم علیه مسلم إلا قال السّلام عَلیک یا بقیة اللّه في أرضه فإذا اجتمع له العقد ــ و هو عشرة آلاف رجل خرج من مکّة فلایبقیٰ فی الأرض معبود دون اللّه عزّوجلّ من صنم و وثن و غیره إلا فیه نار فاحترق و ذلک بعد غیبةٍ طویلةٍ.

یعنی: حضرت امام جعفر ــ علیه السلام ــ فرمود که: قائم ما علیه السّلام منصور است به رعب (یعنی حضرت اللّه تعالی او را نصر می نماید بر این وجه که ترس و بیم از او در دل های دشمنان می اندازد) و مؤیّد است به نصر (یعنی حضرت عزت او را تأیید می نماید به نصرت نمودن و ظفر دادن بر اَعداء) طی می کنند و درهم می پیچند از برای او به امر حضرت حق تعالی زمین را تا در اندک زمانی مسافات بعیده را عساکره ظفر ماثرش قطع نمایند، و ظاهر می شود از برای آن حضرت کلّ گنج های عالم و غالب خواهد گردانید حق تعالی به سبب او دین خود را بر جمیع دین ها و اگر چه کاره باشند مشرکان.؛ و خواهد رسید سلطنت و پادشاهی آن حضرت به مشرق و مغرب جهان، و در روی زمین خرابه و موضع و یرانی نخواهد بود، الاّ آنکه در زمان ظهور آن سرور جهانیان معمور و آبادان خواهد گردید و عیسی بن مریم ــ علیهما السلام ــ فرود خواهد آمد از آسمان و اقتداء به آن حضرت نموده و با او نماز خواهد گذارد.

و محمد بن حمران ــ که راوی این حدیث معتبر است ــ روایت کرده که: گفتند به آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا، قائم شما کی خروج خواهد کرد؟ آن حضرت وقتی برای ظهور تعیین نفرمود بلکه بیان علامتی چند فرمود بر اینوجه که: «**إذا تشبّه الرّجال بالنّساء**» یعنی هرگاه شبیه سازند خود را مردان به زنان و شبیه سازند زنان خود را به مردان و مردان اکتفا کنند به مردان و زنان به مقاربت زنان اکتفا نمایند، و صاحبان فروج بر سروج نشینند (یعنی زنان بر اسبانِ زینی سوار شوند) و گواهی دروغ را قبول کنند، و شهادت عدول را رد نمایند، و مردمان خون ریختن وزنا کردن وربا ورشوه خوردن راسبک گیرند، واین

۱ ــ هود/۸۶

اعمال وافعال راا که از/گناهان کبیره است سهل پندارند ودیگر از جمله نشانه ها مستولی شدن شریران و بدکاران است بر نیکوکاران، و خروج سفیانی است از شام، و خروج یمانی است از یمن، و فرو رفتن جمعی از اهل کین به زمین در بیداء، و کشتن پسری از آل محمد ــ صلی‌الله‌علیه‌وآله ــ در میان رکن و مقام، که نامش محمد بن محمد باشد و لقبش نفس زکیّه، و ندا از جانب آسمان بیاید که: حق با علی و شیعهٔ علیست. پس نزدظهور این امور، هنگام خروج قائم ما است. چون آن حضرت خروج نماید پشت مبارک به کعبهٔ معظّمه اندازد و جمع شوند نزد آن جناب سیصد و سیزده مرد یک جهت یکدل از اصحاب او، و اول چیزی که آن سرور زبان معجز بیان را به آن جاری سازد این آیهٔ کریمه باشد که: «**بقیة اللّه خیر لکم إن کنتم مؤمنین**[1]» بعد از آن بیان فرماید که منم بقیة اللّه و حجت‌وخلیفه او بر شما؛ پس سلام نکند بر آن حضرت مسلمانی الا آنکه گوید «**السّلام علیک یا بقیة اللّه فی أرضه**[2]» و چون جمع شود از برای آن حضرت عقد ــ و آن عبارت از ده هزار مرد دین دار است ــ آن حضرت از مکه بیرون آید به عزم دفع کردن کفار و برانداختن اشرار، و نهضت فرماید پس نماند در زمین غیر از خداوند عالمیان از آن چیزهائی که می‌پرستند مشرکان از صنم و وثن و غیر آن، الا آنکه آتش در آن افتد پس بسوزد و این بعد از غایب بودن طولانی خواهد بود.

۱ ــ هود /۸٦

۲ ــ این سلامی است که به آن توصیه شده است و بهتر است بعدازهرنمازی بدین گونه سلام داده شود و در الزام الناصب شریف ج ۱ ص ۲۷۱ از تنزیه الخاطر نقل میکند که در مجلسی نزد امام رضا علیه السلام ذکر قائم شد و آن حضرت در آن حال برخواسته و دست خود را بر سر شریفش گذاشت و فرمود اللهم عجّل فرجه و سهّل مخرجه و سپس بعضی از خصوصیات دولت حضرت مهدی علیه السلام را ذکر فرمود.

(الحدیث احدی و الثلا ثون[1])

قال الشیخ الجلیل فضل بن شاذان بن الخلیل (ره): حدَّثنا عبدالرَّحمن بن أبی بحران، عن عبداللّه بن سنان، عن أبی عبداللّه علیه السَّلام، قال: المفقودون عن فرشهم ثلثمائة و ثلثة عشر رجلاً عدّة أهل بدر فیصبحون بمکّة و هو قول اللّه عزّوجلّ «أینما تکونوا یأت بکم اللّه جمیعا[2]» و هم أصحاب القائم علیه السَّلام.

یعنی: جماعتی که از جامه های خواب خود ناپدید خواهند گردید، سیصد و سیزده نفرند. پس صبح می کنند در مکّهٔ مظّمه نزد آن حضرت حاضر خواهند بود.. یعنی شب در شهرها و منزل های خود پراکنده می شوند و در صبح در مکّه معظّمه خدمت آن حضرت خواهند بود و این نیز یکی از معجزات آن حضرت است.

و اما اینکه این سیصد و سیزده نفر هر یک از کدام بلدند در روایات مختلف وارد شده است: از آنجمله شیخ محمد بن هبة اللّه طرابلسی در کتاب

۱ ــ کمال‌الدین ج ۲ ص ٦٥٤ ح ۲۱ این حدیث را عیناً بدین صورت از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است. نیز منتخب الاثر ص ٤٧٦ ح ٦ این حدیث را از همین کتاب آورده است.

۲ ــ بقره/۱٤٨

کبیرش به سند خو روایت می کند[1] از جابر بن عبدالله انصاری که پرسید از حضرت امیرالمؤمنین که آن سیصد و سیزده نفر هر یک از کجا میباشند؟ آن حضرت فرمود که: چهار نفر از مکّه و چهار نفر از مدینه و چهار نفر از بیت المقدّس و هفت نفر از یمن و هشت نفر از مصر و سه نفر از حلب و دوازده نفر از اهل بادیه و سه نفر از آذربایجان و چهار نفر از خوارزم و دوازده نفر از طالقان و هفت نفر از دیلمان و سه نفر از بصره و سه نفر از بودسهٔ روم و هفت نفر از جرجان و هفت نفر از جیلان و هفت نفر از طبرستان و چهار نفر از خوزستان و چهار نفر از ری و دوازده نفر از قم و یک نفر از اصفهان و سیزده نفر از سبزوار و سه نفر از همدان و چهار نفر از کرمان و یکنفر از مکران و سه نفر از غزنین و سه نفر از قاشان (یعنی کاشان) و سه نفر از قزوین و ده نفر از هندوستان و سه نفر از ماوراء النهر و هفت تن از فارس و هفت نفر از نیشابور و هفت نفر از طوس و سه نفر از دامغان و سه نفر از حبشه و هفت نفر از بغداد و دو نفر از مدائن و دوازده نفر از بلاد مغرب و دوازده نفر از حلّه و دوازده نفر از مدفن من (یعنی نجف کوفه) و پنج تن از مشهد فرزند من حسین علیه السَّلام (یعنی کربلا) و پنج نفر از طرسوس و سه نفر از طبریه و سه نفر از بدخشان و چهار نفر از بلخ و دو نفر از بخارا و دو نفر از سمرقند و سه نفر از سیستان و دو نفر از کاشغر و هفت نفر از قیروان و پنج نفر از قشمیر و چهار نفر از بوشنج و شش نفر از طبس و چهار نفر از کنام و دو نفر از کابل و پنج نفر از بفراح و دو نفر از مراغه و چهار نفر از جوین و سه نفر از بروجرد و شش نفر از قوس و سه نفر از نسا و دو نفر از آبیورد؛ و در همان روز چهار نفر از پیغمبران نزد آن حضرت حاضر شوند: عیسی و إدریس و خضر و إلیاس ــ علیهم السّلام.

و در باب نزول عیسی (ع) حدیث متعدد وارد است چنانچه بعضی از آن مذکور می شود انشاءالله تعالی و روایتست[2] که حق تعالی بیست وهفت نفر را از برای آن حضرت زنده می گرداند که انصار او باشند پانزده نفر از آنها از اصحاب موسی، چنان که حق تعالی در قرآن فرمود **و من قوم موسی امة یهدون بالحقّ و به یعدلون[3]**» و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد أسود کندی و مالک اشتر نخعی.

۱ ــ شبیه این حدیث را به علاوهٔ دو حدیث دیگر در دلائل الامامه ص ۳۰۷ وارد کرده است.

۲ ــ ارشاد ج ۲ ص ۳۶۱ ح ۱۰ و نیز این حدیث در دلائل الامامهٔ طبری ص ۲۴۷ با اختلافی مختصر نقل شده است.

۳ ــ اعراف/۱۵۹

(الحديث الثّانی و الثّلاثون[1])

قال فضل بن شاذان: حدّثنا أحمد بن محمّد بن أبـی نصر، قال: حدّثنا عاصم بن حميد، قال: حدّثنا محمّد بن مسلم، قال: سأل رجل أبا عبدالله عليه السّلام متی يظهر قائمكم؟ قال: إذا كثر الغواية و قلّ الهداية و كثر الجور و الفساد و قلّ الصّلاح و السّداد واكتفی الرّجال بالرّجال و النّساء بالنّساء و مال الفقهاء إلی الدّنيا و أكثر الناس إلی الأشعار و الشّعراء ومسخ قوم من أهل البدع حتی يصيروا قردة و خنازير و قتل السّفيانی، ثمّ خرج الدّجال و بالغ فی الاغواء و الاضلال فعند ذلک ينادی باسم القائم ــ عليه السّلام ــ فی ليلة ثلاث وعشرين من شهررمضان و يقوم فی يوم عاشوراء، فكأنّی أنظر إليه قائماً بين الركن و المقام وينادی جبرئيل بين يديه: البيعة للّه. فتقبل شيعته إليه من أطراف الأرض تطوی لهم طيّاً حتّی يبايعوا ثمّ يسير إلی الكوفة فينزل علی نجفها، ثم يفرق الجنود منها إلی الأمصار لدفع عمّال الدّجال، فيملاء الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. قـال : فقلت: له: يا بن رسول اللّه فداک أبی و أمی، أيعلم أحداً من أهل مكّة من أن يجيئی قائمكم إليها؟ قال: لا ثمّ قال لا يظهر إلا بغتةً بين الرّكن و المقام.

١ــ كفاية المهتدی

یعنی: مردی پرسید از حضرت اَبی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السّلام که: قائم شما کی ظهور خواهد نمود؟ آن حضرت فرمود که: چون بسیار گردد گمراه شدن و کم باشد راه راست رفتن، و بسیار گردد جور و فساد و کم شود صلاح و سداد و اکتفا نمایند مردان به مردان و زنان به زنان و میل کنند فقها به دنیا و بیشتر مردمان به شاعران و به شعرها، و مسخ گردند قومی از اهل بدعت‌ها و به صورت خوکان و بوزینگان شوندو کشته شود سفیانی بعد از آن خروج کند دجّال و مبالغه نماید در اِغواء و اِضلال (یعنی کوشش نماید در گمراه ساختن مردمان) پس در آن زمان ندا کنند به اسم حضرت قائم علیه السّلام در شب بیست و سوم ماه رمضان و قیام نماید آن حضرت در روز عاشوراء یعنی روز دهم ماه محرم. و آن حضرت فرمود که: گویا می بینم حضرت قائم علیه السلام را ایستاده میان رکن و مقام، و منادی می کند جبرئیل علیه السلام در پیش آن حضرت که: بیعت مرخدایراست. (یعنی هر که با صاحب الزمان علیه السلام بیعت میکند حکم آن دارد که با خدای تعالی بیعت کرده)

پس روی خواهند آورد شیعیان آن حضرت به سوی آن حجّت حق تعالی، ازاطراف زمین و درهم پیچیده خواهد شد زمین از برای ایشان درهم پیچده شدنی، تا در اندک زمانی خود را به خدمت آن حضرت برسانند و با آن سرور بیعت کنند پس آن حضرت به جانب کوفه توجّه فرموده در نجف کوفه نزول فرماید، بعد از آن لشگرها را به جانب هر شهر و هر دیار روانی سازد از برای دفع عمّال دجّال، پس پر کند زمین را از عدل و داد، آنچنانکه پر شده باشد از جور و بیداد.

محمّد بن مسلم راوی این حدیث شریف است گفت: پس گفتم با آن حضرت که ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم فدای تو باد، آیا خواهد دانست کسی از اهل مکّه که قائم شما از کجا می آید به مکه؟ آن حضرت فرمود که: نه (یعنی کسی از ایشان نخواهد دانست که از کجا می آید) بعد از آن فرمود که: آن حضرت ظاهر نمی گردد مگر بناگاه و بیخبر در میانهٔ رکن و مقام (یعنی در میان رکن کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السّلام)

وایضاً قال إبن شاذان[1]: حدَّثنا محمّد بن أبی عمیر، عن أبی الحسن علی بن موسی علیهما السَّلام، قال: إنَّ القائم ینادی بإسمه لیلة ثلاث وعشرین من شهر رمضان

۱ ــ غیبت شیخ ص ۲۷۶ با اختلافاتی چند و کفایة المهتدی

ویقوم یوم عاشوراء فلایبقی راقد إلاّقام ولا قائم إلا قعد ولا قاعد إلاّ قام علی رجلیه من رجلیه من ذلک الصّوت وهو صوت جبرئیل علیه السَّلام ویُقال للمؤمن فی قبره: یا هذا قد ظَهر صاحبک فإن تشاء أن تلحق به وإن تشاء أن تقیم فأقم.

یعنی: حضرت امام رضا ـ علیه السَّلام ـ فرمود که: در شب بیست و سوّم ماه رمضان به اسم حضرت قائم ـ علیه الصّلوة و السّلام ـ ندا کنند و قیام نمایند در روز عاشورا، باقی نماند خفته‌ای مگر آنکه بر پای شود و بایستد و ایستاده‌ای نباشد مگر آنکه بنشیند و نشسته‌ای نباشد مگر آنکه برخیزد به دو پای خود و آن آواز از جبرئیل (ع) خواهد بود و خواهند گفت به مؤمن در قبرش که: به تحقیق که ظهور کرد صاحب اگر می خواهی به او ملحق شوی ملحق شو و اگر می خواهی مقیم باشی مقیم باش برجای خود.

(الحديث الثّالث و الثّلاثون[1])

الطّالقانی عن الجلودیّ عن الحسین بن معاذ عن قیس بن حفص عن یونس بن أرقم عن أبی سیّار الشیبانیِّ عن الضّحاک بن مزاحم، عن النّزال بن سبرة قال: خطبنا علی بن أبی طالب فحمدالله و أثنی علیه ثمَّ قال: سلونی أیها النّاس قبل أن تفقدونی، ثلاثاً، فقام إلیه صعصعة بن صوحان فقال: یا أمیرالمؤمنین متی یخرج الدَّجّال؟ فقال له علی علیه السَّلام: اقعد فقد سمع الله کلامک و علم ما أردت، واللهِ ما المسئول عنه علم ما علم من المسائل ولکن لذلک علامات و هیئات یتبع بعضها بعضا کحذو النَّعل بالنَّعل و إن شئت أنباتک بها. قال: نعم، یا امیرالمؤمنین. فقال: احفظ فانَّ علامة ذلک إذا أمات الناس الصلوة و أضاعوا الأمانة و استحلّوا الکذب و آکلوا الرِّبا و أخذ و الرُّشاء و شیّدوا البنیان و باعوا الدِّین بالدُّنیا و استعملوا السّفهاء و شاوروا النّساء و قطعوا الأرحام واتبعوا الأهواء و استخفّوا بالدِّماء و کان الحلم ضعفاً و الظّلم فخراً و کانت الأمراء فجرة و الوزراء ظلمة و العرفاء[2] خونة و القرّاء فسقة و ظهرت شهادات الزُّور و استعلن الفجور و قول البهتان و الاثم و الطّغیان وحلیت المصاحف و

۱ ـــ کمال الدین ج ۲ ص ۵۲۵ ح ۱ و بحار ج ۵۲ ص ۱۹۲ ح ۲۶.
به نظر می رسد مرحوم مؤلف این حدیث را از بحار آورده باشد ز یرا متن آن مثل بحار است.

۲ ـــ قال الجزریُّ العرفاء جمع عریف و هو القیّم بامور القبیلة و الجماعة من النّاس علی أُمورهم و یتعرَّف

زخرفت المساجد و طوّلت المنار و أكرم الأشرار[1] و ازدحمت الصّفوف و اختلفت الاهواء[2] و نقضت العقود[3] و اقترب الموعود و شارک النّساء أزواجهنّ فی التّجارة حرصاً على الدّنيا و علت أصوات الفسّاق و استمع منهم و كان زعيم[4] القوم أرذلهم و اتّقى الفاجر مخافة شرّه و صدّق الكاذب وائتمن الخائن و اتّخذت المغنيات[5] و المعازف و لعن آخر هذه الامّة اوّلها و ركب ذوات الفروج السّروج و تشبّه النّساء بالرّجال و الرّجال بالنّساء وشهد الشّاهد من غير أن يُستشهد وشهد الآخر قضاء الذمام بغير حقٍّ عرفه و تُفقّه لغير الدّين و آثروا عمل الدّنيا على الآخرة و لبسوا جلود الضأن على قلوب الذّئاب و قلوبهم أنتن من الجيف وأمرّمن الصّبر فعند ذلک ألوحا ألوحاء[6] العجل العجل خير المساكن يومئذ بيت المقدّس، ليأتينّ على النّاس زمانٌ يتمنّى أحدهم أنّه من سكّانه

فقام إليه أصبغ بن نباته فقال: يا أميرالمؤمنين مَن الدّجال؟ فقال: ألا إنّ الدّجال صائدٍ بن صيد فالشّقى من صدّقه و السّعيد من كذّبه يخرج من بلدة يقال لها إصبهان من قرية تعرف يقال لها اليهوديّة عينه اليمنى ممسوحة و الاُخرى فی جبهته تضيئى كأنّها كوكب الصّبح فيها علقة كأنّها ممزوجة بالدّم بين عينيه مكتوب كافر يقرئه كلُّ كاتب و أمىّ يخوض البحار و تسير معه الشّمس بين يدي جبل من دخان و خلفه جبل أبيض يرى النّاس أنّه طعام يخرج فی قحط شديد تحته حمار أقمر خطوة حمار ميلٌ تطوي له‌الأرض منهلاً منهلاً[7] لا يمرُّ بماء إلّا غار الى يوم القيمة، ينادى

⟵

الأمير منه آحوالهم [م]

اين توضيح در أصل كتاب بوده و بر ما روشن نيست كه از مؤلف است يا بعداً اضافه شده است.

اما آنچه بيشتر به نظر می‌رسد اين است كه اين است كه در چاپ كتاب اضافه شده زيرا همين توضيحات مندرج در ذيل اين حديث عيناً در بحار بعد از نقل حديث مزبور آمده است.

بنابراين توضيحات عربی پاورقی از اصل كتاب است. (رجوع شود به مقدمهٔ ما در اوّل كتاب).

١ ــ كمال‌الدين: اكرمت الأشرار

٢ ــ = = : اختلف القلوب

٣ ــ = = : نقضت العهود

٤ ــ زعيم فعيل بمعنى فاعل و هوسيّد القوم و رئيسهم أوالمتكلّم منهم[م]

٥ ــ در كمال‌الدين و بحار: واتّخذت القيان

٦ ــ الوحا بالمدّ و القصر أى السّرعة منصوبى بفعل مقدر (مجمع البحرين) [م]

٧ ــ منهلا و تسمّى المنازل الّتى فى المفاوز على طريق السفار مناهل لأنّ فيها ماء و ما كان على غير الطريق لايسّمى منهلاً و منه خبر الدّجال يرد كل منهل ولم يبق منهل الإوطاه إلاّ مكّة و المدينة (مجمع البحرين)[م]

بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين من الجنّ و الانس و الشّياطين يقول إلىّ أوليائى[1] «أنا الـذى خلق فسوّى و قدّر فهدى، انا ربّكم الأعلى» وَ كذب عدُّوالله إنّه الأعور يَطعم الطّعام و يمشى فى الأسواق و انّ ربّكم عزّوجلّ ليس بأعور و لا يطعم و لايمشى و لا يزول ألا وأكثر أشياعه يومئذ أولاد الزّنا[2] و اصحاب الطّيالسة الخضر[3] يقتله الله عزّوجلّ بالشّام على عقبته تعرف بعقبة أفيق لثلث ساعات من يوم الجمعة[4] على يدي مَن يصلّى المسيح عيسى بن مريم على خلفه، ألا إنّ بعد ذلك الطّامة الكبرى. قلنا: و ما ذلک يا أميرالمؤمنين؟ قال: خروج دابّة الأرض عند الصفاء معها خاتم سليمان و عصى موسى تضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقّاً وتضعه على وجه كلّ كافر فتكتب فيه هذا كافر حقّاً حتّى أنّ المؤمن لينادى: الويل لک يا كافر. و إنّ الكافر ينادى: طوبى لک يا مؤمن، وددت أنّى اليوم مثلک فأفوز فوزاً. ثمّ ترفع الدّابة رأسها فيراها مَن بين الخافقين بإذن الله عزّوجلّ بعد طلوع الشّمس من مغربها فعند ذلک ترفع التّوبة فلا توبة تقبل و لا عمل يرفع «ولا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت فى إيمانها خيراً»[5] ثمّ قال: لا تسألون عمّا يكون بعد ذلک، فانّه عهد إلىّ حبيبى ـــ صلّى الله عليه و آله ـــ أن لاأخبر به غير عترتى.

فقال النّزال بن سبرة لصعصعة: ماعنى أميرالمؤمنين عليه السّلام بهذا القول؟ فقال صعصعة: يابن سبرة إنّ الّذى يصلّى خلفه عيسى بن مريم عليهما السلام هو الثّانى عشرمِن العترة التّاسع من ولدالحسين عليه السّلام وهو الشّمس الطّالعة من مغربها يظهر عند الرُّكن والمقام يطهر الأرض ويضع ميزان العدل فلا يظلم أحدٌ أحداً فأخبر أميرالمؤمنين عليه السَّلام أنّ حبيبه رسول الله ـــ صلى الله عليه وآله ـــ عهد إليه الا

١ ـــ أى أسرعوا إلى أوليائى [م]

٢ ـــ در كمال الدين اين گونه است: لايمشى ولايزول تعالى الله عن ذلک علوّاً كبيراً. ألا و إنّ أكثر أتباعه يومئذ أولاد الزّنا

٣ ـــ وفسّر السّيوطىّ و غيره الطيلسان بأنّه شبه الاردية يوضع على الرأس والأكتاف [م]

٤ ـــ كمال الدين: مضت من يوم الجمعة

٥ ـــ انعام/١٥٨

قال علامة المجلسى ـــ رحمه الله ـــ فى البحار فى جلد الغيبة: أقول: روى الحسين بن مسعود الفرا، فى شرح السُّنّة بإسناده عن أبى سعيد الخُدرىّ أنّ فى هذه القصّة قال له رسول الله صلّى الله عليه و آله ما ترى؟ قال: أرى عرشاً على الماء، فقال رسول الله: ترى عرش إبليس على البحر. فقال: ما ترى؟ قال: أرى صادقين و كاذباً او كاذبين و صادقاً. فقال رسول الله لبّس عليه دعوة و يقول غرد الطّاير كفرح و غرّد تغر ىداً و أغرد رفع صوته و طرّب به ثمّ قال فى شرح السنّة: قال الخطّابىّ: يحتمل وجهين أحدهما أنّه لا يبلغ قدره أن يطالع الغيب من قبل الوحى الّذى يوحى به إلى الأنبياء و لا من قبل الالهام و ايضاً الّذى

يُخبر بما يكون بعد ذلک غير عترة الائمة عليهم السلام.

أيضاً و في حديث آخر روى محمّد بن عمرو بن عثمان بن الفضل عن محمّد بن جعفر بن المظّفر و عبداللّه بن محمّد بن عبدالرَّحمن و عبداللّه بن محمّد بن موسى جميعاً و محمّد بن عبداللّه بن صُبيح جميعاً عن أحمد بن المثّنى الموصليٌّ عن عبد الأعلى عن أيوب عن نافع عن إبن عمر عن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله مثله سواء.

يعنى: نزال بن سبره گفت حضرت أميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه السّلام خطبه براى ما انشاء كرد، پس حمد خدا و ثناء بر آن فرمود پس گفت: سئوال كنيد از من أيّها النّاس پيش از آنكه مرا در نيابيد به سه دفعه. پس بر خواست صعصعة ابن صوحان و گفت: يا اميرالمؤمنين در چه زمان دجّال خروج مى كند؟ حضرت اميرالمؤمنين ــ عليه السّلام ــ به او فرمود: بنشين كه خداوند عالم شنيد كلام تو را و دانست آنچه تو اراده كردى و قسم به خدا كه اين مسئول عنه نيست از مسائلى كه علم به آن حاصل توان كرد و لكن از براى خروج دجّال ⟵

يلقى فى روح الأولياء و إنما كان الذّى جرى على لسانه شيئاً ألقاه الشّيطان حين سمع النّبى صلى اللّه عليه و آله راجع به أصحابه قبل دخول النّملة. و الآخر أنّک لن تسبق قدراللّه فيکَ و فى أمرک ثمَّ قال والجملة من أمره أنّه كان فتنة قد امتحن اللّه به عباده «ليهلک من هلک عن بيّنه و يحيى من حيَّ عن بينه» و قد افتتن قوم موسى فى زمانه بالعجل فافتتن به و اُهلكوا و نجى من هداه اللّه و عصمه (انتهى كلامه عن الحسين بن مسعود)

ثمّ قال علاّمة المجلسى ــ قدّس اللّه تربته ــ قال الصّدوق رحمه اللته بعد إيراد هذا الخبر: إنَّ أهل العناد و الجحود يصدّقون بمثل هذاالخبر و يروونه فى الدّجال و غيبته و طول بقائه المدّة الطّويلة و بخروجه فى آخر الزّمان و لا يصدّقون بأمر القائم عليه السّلام و أنّه يغيب مدّة طويلة ثمّ يظهر فيملأء الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً بنصّ النّبى صلى اللّه عليه و آله و الأئمة بعده صلوات اللّه عليه و عليهم، بإسمه و نسبه و باخبارهم بطول غيبته إرادةً لإطفاء نوراللّه و إبطالاً لأمر وليِّ اللّه و يأبى الله إلاّ أن يتمَّ نوره و لو كره المشركون.

و أكثر ما يحتجّون به فى دفعهم لأمر الحجّة عليه السلام أنّهم يقولون لم نرد هذه الأخبار الّتى تردونها فى شأنه و لا نعرفها و كذا يقول من يجحد نبوّة نبيّنا صلى اللّه عليه و آله من الملحدين،والبراهمة و اليهود و النّصارى إنّه ما صحَّ عندنا شيئى ممّا ترودنه من معجزاته و لا نعرفها، فنعتقد بطلان أمره لهذه الجهة و متى لزمنا ما يقولون لز مهم ما يقوله هذه الطّوايف وهم اكثر عدداً منهم. و يقولون ايضاً: ليس فى موجب عقولنا أن يعمر أحد فى زماننا هذا عمراً يتجاوز عمر أهل الزّمان، فنقول لهم: أتصدّقون على أنَّ الدّجال فى الغيبة يجوز أن يعمر عمراً يتجاوز عمر أهل الزّمان و كذلک إبليس، و لا تصدّقون بمثل ذلک لِقائم آل محمد عليهم السّلام مع النّصوص الواردة فيه فى الغيبة و طول العمر و الظّهور بعد ذلک للقيام بأمراللّه عزَّوجلَّ، و ما روى فى ذلک من الأخبار الّتى قد ذكرتها فى هذا الكتاب و مع ما صحَّ عن النبيِّ صلى اللّه عليه و آله أنّه قال كلُّ ما كان فى الأمم السّالفة يكون فى هذه الأُمة مثله حذو النّعل بالنّعل و القُذة بالقذة. و ⟵

علامات و هیئات چند است که بعضی از آنها تابع بعضی دیگر است طابق النّعل بالنّعل[1] و اگر خواسته باشی خبر می دهم ترا به آن علامات. عرض کرد: بلی یا امیرالمؤمنین. پس فرمود آن حضرت که: حفظ کن پس بدرستی که علامت آن وقتی است که مردمان‌ترک کنند نماز را و ضایع کنند امانت را و حلال کنند دروغ گفتن و خوردن مال ربوی را و وقتیست که رشوه بگیرند و محکم کنند بناها و دینشان را به دنیا فروشند و آمد و شد کنند با سفیهان و مشاوره کنند با زنان و قطع صلهٔ رحم کنند و متابعت کنند هوا و خواهشهای خود را و بر یزند خون ناحق را، و حلم کردن را ضعیف شمرند و ظلم کردن را فخر شمرند، و اُمراء فاجر بوده باشند و وزراء ستمکار وعریف قبیله و قیّم به امور قبیله (که تعرّف امور ایشان را نزد امیر می کند) خائن و قراء قرآن فسقه، و ظاهر شود شهادت دروغ و علانیه معصیت کنند و بهتان زنند و افتراء و طغیان در معصیت نمایند، و قرآن را زیور کنند و مسجدها را طلا بمالند و منارهها را بلند کنند و اشرار را إکرم کنند و جمعیت کنند صفها، و آراء مختلف شود و نقض عقود کنند و نزدیک شود وعدهٔ حق تعالی و شراکت کنندزنان شوهرهای خود را در تجارت نمودن به جهة حرص بر دنیا (یعنی زنان اکتفا به نفقهٔ مردان نکنند و مثل مردان ببازار روند در بازارها

←

قد کان فیمن مضی من أنبیاء اللّه عزّوجلّ و حججه معمرون.

أمّانوح علیه السّلام فإنّه عاش ألفي سنة و خمسمائه سنة و نطق به القرآن بأنّه لبث فی قومه ألف سنة إلا خمسین عاماً و قد روی فی الخبر الذّی أسندته فی هذا الکتاب أنّ فی القائم سُنة من نوح، و هی طول العمر، فکیف یدفع أمره و لا یدفع ما یشبهه من الأُمور الّتی لیس شیئی منها فی موجب العقول بل لزم الأقرار بها لأنّها رویت عن النّبی صلی اللّه علیه و آله و هکذا یلزم الأقرار بالقائم علیه السّلام من طریق السمع و فی موجب أيّ عقل من العقول أنّه یجوز أن یلبث أصحاب الکهف ثلثمائة سنین و ازدادوا تسعاً؟ هل وقع التّصدیق بذلک إلاّ من طریق السّمع، فلم لا یقع التّصدیق بأمر القائم علیه السّلام أیضاً من طریق السّمع. و کیف یصدّقون بما یرد من الأخبار عن المعمرین ولا یصدّقون بما یرد عن النبيّ صلی اللّه علیه و آله و الأئمة علیهم السّلام و فی القائم و غیبته و ظهوره بعد شکّ أکثرالنّاس فی أمره، و ارتدادهم عن القول به، کما تنطق به الآثار الصّحیحة عنهم علیهم السّلام هل هذا إلاّ مکابرة فی دفع الحقّ وجحوده؟ و کیف لا یقولون: بوقوع الغیبة مع الرّوایات الصحیحة مِن النبی صلی اللّه علیه و آله انه أخبر بوقوعها به علیه السّلام مع أنّ إنکارها و تکذیبها مستلزم تکذیب قول النبی صلی اللّه علیه و آله، فی أمر القائم علیه السلام بطول عمره و غیبته. (بحار الانوارج ٥٢ ص ١٩٧ إلی ص ٢٠١ به نقل از کمال الدین ص ٥٢٩) [م]

١ ـ این اصطلاحی است که در روایات تشبیه أعمال این اُمت به بنی إسرائیل وارد شده است و به این معنی است که عین آن أعمال بی هیچ کم و کاستی در این اُمت هم انجام خواهد شد چنان که وارد شده اگر مردی در بنی اسرائیل به سوراخی رفته است دراین امت هم همان خواهدشد.

گردش کنند و خرید و فروش نمایند) و بلند شود صدای فسّاق و بشنوند از ایشان و بزرگ و سیّد قوم رذل‌ترین مردم باشد، و بپرهیزند فاجر را از ترس شرّش و تصدیق کنند دروغ‌گو را و خائن را امین خود قرار دهند، و زنان مغنّیه را نزد خود طلبند و مشغول ملاهی که طار طنبور و اقسام سازها است شوند، و لعنت کنند آخر این امت اوّل این امت را، و زنان بر مرکب زین‌دار سوار شوند و زنان شبیه مردان شوند و مردان شبیه زنان شوند، و شهادت بدهند شاهدها از غیر اینکه شهادت داشته باشند، و شهادت بدهد شاهد دیگری که حق را بجا آورده باشد از غیر آنکه حق شناخته باشد، و عالم شوند از برای غیر دین و اختیار کنند عمل دنیا را بر آخرت، و بپوشانند پوست میش را بر قلب گرگ[1] و قلب آنها متعفّن‌تر از مردار است و تلخ‌تر از صبر است.

پس در این احوال باش سرعت کنندهٔ بسیار سرعت کننده، بهترین مسکنها در این روز بیت المقدّس است. خواهد آمد زمانی بر مردمان که خواهش و تمنّی کنند یکی از آنها اینکه ساکن بیت‌المقدّس بوده باشد.

پس برخواست اَصبغ بن نباته پس عرض کرد: یا امیرالمؤمنین دجّال کیست؟ آن حضرت فرمود باصبغ که: آگاه باش اینکه دجّال صاید بن صید است[2] و شقی آن کسیست که تصدیق او کند و سعید آن کسیست که تکذیب او کند، و بیرون میآید دجّال از شهری که او را اصفهان نامند ازمحلهٔ معروف به یهودیه، چشم راست او ممسوح است و چشم دیگر او در پیشانی او می‌درخشد و روشنائی می‌دهد که گویا ستارهٔ صبح است در او علاقه‌ایست که گویا ممزوج به خون است میان دو چشم او نوشته است کافر که هر کسی می‌خواند و به دریاها فرو می‌رود و آفتاب با او راه می‌رود و در پیش روی او کوه سیاهی است از دود و در عقب سر او کوه سفیدی است که مردم گمان می‌کنند اینکه آن کوه طعامست که بیرون آمده است در سال قحط شدید، و سوار است بر خری سفید که هر گام او یک ثلث فرسخ است، پیچیده می‌شود از برای آن زمین، نمی‌رسد به آبی مگر آنکه می‌گذرد تا روز قیامت که ندا می‌کند به ندای بلند که می‌شنوند کلّ جنیّان و اِنسیان و شیاطین که: بیائید به سوی من دوستان من، منم آنکسی

۱ ــ کنایه از دوروئی و ریاکاری است.

۲ ــ دربارهٔ دجّال در صفحات پیشین سخن راندیم بدان جا رجوع شود.

که خلق کردم پس مستوی الخلقه گردانیدم و به اندازه خلق کردم، پس هدایت نمودم، منم پرودگار بزرگ شما. و دروغ می گوید دشمن خدا، به علّت آنکه او اَعور[1] است و میخورد طعام را و راه می رود در بازارها و خدای شما عزّوجلّ نیست باَعور و طعام نمی خورد و در بازارها راه نمی رود و فانی نمی شود. آگاه باشید بدرستی که اکثر مشایعت کنندگان او در آن روز ولدالزنا و اصحاب طیالسة الخضر[2] که خداوند عالم می کشد ایشان را در شام در عقبه که معروف به عقبۀ افیق است در سه ساعت از روز جمعه بر دست کسی که حضرت عیسی ــ علیه السلام ــ در عقب آن نماز خواهد کرد. آگاه باشید که بعد از آن قیامت کبری بر پا خواهد شد.

عرض کردیم: یا آمیرالمؤمنین چیست این؟ فرمود: خروج دابّة الارض در نزد کوه صفا، که با اوست انگشتر سلیمان و عصای موسی که می زند انگشتر را بر روی هر مؤمن که نقش می گیرد در آن که: این مؤمن است براستی ومی زند انگشتر را بر روی هر کافری و نوشته می شود در آن که: این کافر است براستی. حتی آنکه مؤمن فریاد می کند که: «و یل» از برای تست[3] ای کافر و کافر ندا می کند که: شجرۀ طوبی مختصّ به تو است، ای مؤمن، و تمنّی می کنم من امروز که کاش مثل تو بودم پس فایز می شدم من به فوز عظیمی. پس دابّه سر بالا می کند پس می بیند از میان زمین و آسمان به اذن خدای عزوجل، بعد از طلوع شمس از مغرب پس در این وقت برداشته می شود توبه، پس قبول نمی شود هیچ توبه‌ای و بالا نمی رود هیچ عملی و نفع نمی دهد به هیچ نفسی ایمان او که پیش از آن ایمان نیاورده بود، یا نبود که کسب کرده بود در ایمان خود خیری.

پس آن حضرت فرمود که: سئوال نکنید از آنچه بعد از این واقع می شود به جهت آنکه من عهد کرده‌ام با حبیب خودم پیغمبر آخرالزّمان اینکه خبر ندهم به آن چیزها بغیر ازعترت و اهل بیت خود را.

پس عرض کرد نزال بن سبره به صعصعه که: چه قصد فرمود آن حضرت

۱ ــ یعنی یک چشمی
۲ ــ و ظاهر این است که مراد به طیالسه خضر کلاه نمد که ادبه نشینان مثل الوار و اکراد که بر سر می گذارند بوده باشد زیرا که اکثر آنها نمد زردرنگ می باشد. [م]
۳ ــ یعنی بدی و بدبختی برای تو است و به قول روایات و یل چاهی در جهنّم است.

به این قول؟ صعصعه گفت: یا بن سبره این آن کسی است که حضرت عیسی بن مریم ــ علیهما السّلام ــ در عقب او نماز می کند، آن دوازدهم از عترت من است که نهم از وُلد حضرت امام حسین علیه السلام است، و او آفتاب طالعست که از جانب مغرب طلوع می کند و ظاهر می شود نزد رکن و مقام، که طاهر میکند زمین را از لوث معصیت و قرار می دهد میزان عدل را، پس ظلم نمی کند احدی احدی را، پس خبر داد حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام اینکه حبیب او رسول خدا عهد کرده با او که خبر ندهد به آنچه واقع می شود بعد از آن بغیر از عترت و اهل بیت را.

و مثله ما قال شیخ ابن شاذان: حدَّثنا محمّد بن أبی عمیر قال: حدَّثنا المفضّل بن عمر عن الصّادق جعفر بن محمَّد، عن أبیه، عن آبائه، عن أمیرالمؤمنین ــ علیهم السَّلام ــ قال: سُئل رسول اللّه عن الدَّجال قال انّه یخرج فی قحط شدید من بلدة یُقال لها اصفهان من قریة تعرف بالیهودیّة عینه الیمنی ممسوحة و الاُخری فی جبهته تضیئی کأنها کوکب الصُّبح فیها علقة ینادی بأعلی صوته یسمع کلّ من کان ما بین الخافقین من الجنّ و الأنس یقول: الیَّ أولیائی، «أنا الّذی خلق فسوّی و قدّر فهدی أنا ربّکم الأعلی»، ففی أوّل یوم من خروجه یتبعه سبعون ألفاً من الیهود و الأعراب و النِّساء و اولاد الزّنا و المدمنین بالخمر و المغنین و أصحاب اللّهو و یجتمع عنده سَحرة الجنّ و الأنس، و یکون معه إبلیس و مَردة الشَّیاطین و کلّ شیئی من الأطعمة و الأشربة، و یذبح له و لأصحابه من البقر و الغنم و الجداء و الحملان و یحملان و یحلب لهم البان من البقر و الغنم فی أی وقت یریدون أرادوه، و هو فی کلّ یوم یقتل أحداً من أصحابه أو غیرهم فیواریه أحد من الشَّیاطین و یری النّاس نفسه بصورته فیخیلّهم الدجّال انّه یحیی و یمیت و بذلک یغویهم أشدّ الاغواء فیطوف البُلدان راکباً علی حمار أقمر[۱] و الشّیاطین معه مع الطّبول و المزامیر و البوقات و کلّ آلة من آلات اللَّهو، فیبیح الزّنا و اللّواط و سایر المناهی حتّی یباشر الرِّجال النّساء و الغلمان فی أطراف الشَّوارع عریاناً و علانیة و یفرط أصحابه فی أکل لحم الخنزیر و شرب الخمور و إرتکاب أنواع الفسوق و الفجور و یسخر آفاق الأرض إلاّ مکّة و المدینة و مراقد الأئمة

۱ ــ القمرة بالضّم لون الی الخضرة او بیاض فیه کدرة. [م]

اهل اسلام متفقند بر بقاء دجّال و حال آنکه عامّ و خاصّ روایت کرده‌اند که در زمان سید عالمیان متولّد شد و به دعای حضرت پنهان شد با آنکه در این عالم خداوند رحمان‌ما را امن کرده از شر

علیهم السّلام فإذا بلغ فی طغیانه و ملاء الأرض من جوره و جور أعوانه یقتله من یصلّی خلفه عیسی بن مریم علیهما السّلام.

یعنی مفضّل بن عمر روایت کرد از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام و آن حضرت از آباء گرام خود، از حضرت امیرالمؤمنین ــ علیهم السّلام ــ که آن حضرت گفت که: از حضرت رسالت پناه ــ صلی اللّه علیه و آله ــ پرسیدند از حال دجّال، آن حضرت فرمود که: در سالی که قحط سختی باشد خروج خواهد کرد دجّال در اصفهان از دهی که آن ده معروف باشد به یهودیه چشم راستش هموار باشد و نباشد و جای چشم راست با پیشانی یکسان باشد و چشم دیگرش در پیشانیش باشد، و درخشنده و روشنی دهنده باشد، چنانکه گویا ستارهٔ صبح است، و در آن لخت خونی باشد، ندا کند دجّال به بلندتر آواز خود، چنانکه هرکس از جن و انس که در ما بین الخافقین باشد بشنود، (یعنی خلق مشرق و مغرب عالم از جنیّان و آدمیان همه ندای او را بشنوند) و بگوید که: به سوی من آئید و به نزد من حاضر شوید ای دوستان من، منم آن خدائی که آفرید همه چیزها را و راست گردانید اجزای آن چیزها را و منم آن خدائی که مقدّر گردانید هر چیزی را، پس راه نمود خلق را، منم پروردگار شما، آن پروردگاری

⟵

آن حتی آنکه مکان او را[۶] به ما نشان داده‌اند که از کجا ظاهر می‌شود و در کتب شیعه و سنّی مذکور است که در اصفهان در قریهٔ یهودیّه ظاهر می‌شود و آن لعین در حین تولد سخن می گفت و آنچه از احادیث ظاهر می گردد آنست که اخبار کردن مغیبات به ارشاد شیاطین بوده و گاه ادّعای رسالت و گاهی ادّعای خدائی می کرد، چنانچه اِبن عمر روایت کرده که بعد از آنکه خبر به حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله رسید که دجّال چنان و چنان است. حضرت از جهت امتحان فرمود که این باعانت شیطان است و از بانت سحر و کهانت و امثال آنست که بسیاری از گفته‌های او دروغ است و وجودش از جهت زیادتی امتحان بندگان است. راوی گفت چون آن جناب با اصحاب نماز صبح را اداء نمود فرمود: برخیزید و با من بیائید. آن جناب بیرون آمده بیرون مدینه نزد خانهٔ دجّال توقف فرمود و اصحاب ندا کردند مادر دجّال خدمت رسول خدا آمد. حضرت فرمود: می خواهم بر عبداللّه داخل شوم زیرا که نام دجّال عبداللّه بود. مادر دجّال عرض کرد: مناسب رتبه و جلال تو نیست و کم عقلست و کودک است و جامهٔ خود را ملوّث می کنند. حضرت فرمود: باید داخل شوم عرض کرد اگر خلاف ادب کند با خود شماست. فرمود: بلی. پس در را گشود و خود زود به نزد دجّال رفته، گفت: برخیز که رسول پروردگار آمده و با ادب باش و ساکت باش. پس آن لعین از هیبت پیغمبر ــ صلی اللّه علیه و آله ــ برخواسته و می گفت: چه باعث است مادرم را، لعنت باد بر او، و اگر می گذاشت هرآینه من می گفتم اخبار روزگار آینده را و امور چند اظهار می کردم. حضرت فرمود: ای عبداللّه چه می بینی. گفت: حقّی و باطلی و تختی می بینم بر آب. حضرت به اصحاب فرمود: این تخت از شیطانست. پس

که برتر و بلندتر است، از همه کس و همه چیز. پس در روز اوّل او متابعت کنند او را هفتاد هزار کس از جهودان و عربان بادیه‌نشین و زنان و اولاد زنا و کسانی که دائم الخمر باشند و غناکنندگان و اصحاب لهو، و نزد دجّال جمع خواهند شد ساحران جن و انس و در آن هنگام ابلیس‌پر تلبیس با متمرّدهٔ شیاطین و دیوان سرکش لعین با او خواهند بود و همچنین هر چیزی از اَطعمه و اَشر به با او خواهد بود، و خواهند کشت از برای او و اصحاب او از گاو و گوسفند و بزها و بره‌ها، و خواهند دوشید از برای ایشان شیر گاو و گوسفند در هر وقتی که خواهند، و دجّال درهر روزی خواهد کشت یکی را از اصحاب خود یا غیر از اصحاب خود و آن کشته را یکی از شیاطین پنهان خواهد کرد و خود را به صورت آن کشته به مردمان خواهد نمود، و دجّال به خیال خواهد انداخت مردمان را که جان می‌ستاند و حیات می‌دهد و به آن مکر و تزویر مردمان را سخت گمراه خواهد گردانید، پس بر خر اَقمر (یعنی سفید گرفته‌ای) سوار شود و شیاطین با او همراه با طبل‌ها و مزمارها و بوق‌ها و هر آلتی از آلات لهو در شهرها خواهند گردید و زنا و لواط وسایر مناهی را حلال خواهد گردانید (یعنی حکم خواهد کرد به حلال بودن جمیع محرمات) تا به مرتبه‌ای که مردان با زنان و پسران برهنه و

⟵

فرمود. بگو «أشهد أن لا إله إلا اللّه و أنَّ محمّداً رسول اللّه» آن لعین در جواب آن جناب گفت: تو شهادت بده بلا إلا إلاّ اللّه و اینکه منم رسول اللّه، به علّت آنکه خدا تو را از من احقّ قرار نداده. پس آن جناب بعد از این خطاب با اصحاب عود نمود و در صبح دیگر باز با اصحاب نزد باب دجّال آمد. مادر دجّال خدمت آن جناب آمد، در را گشود، مادر دجّال رفت نزد او و او را ترسانید، پس آن لعین آمد خدمت آن جناب، پس دجّال به حضرت گفت: چه می‌شود او را، لعنت بر این زن باد، چرا نمی‌گذارد که من هر چه می‌خواهم بگویم. باز حضرت از جهت اتمام حجت تکلیف اسلام به دجّال کرد. آن لعین بد فعال ادّعای نبوّت کرد، پس حضرت از نزد او رفته، تا صبح روز سوم بعد از نماز آن حضرت به اتّفاق اصحاب به در خانهٔ آن لعین آمد، مادر آن لعین او را خبردار نمود که با ادب بنشین که پیغمبر آخر الزّمان می‌آید. پس آن حضرت بعضی از آیات سورهٔ دخان را ــ که در همان روز نازل شده بود ــ بر او خواند، بعد از آن فرمود: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و انّی رسول اللّه. آن بیکتاب جواب گفت: توشهادت بده که منم رسول اللّه از کجا شد رتبهٔ شما زیاده بر رتبهٔ من؟ حضرت فرمود: ای مردود نصیحت تو را سود نمی‌دهد، من در دل تو می‌دانم اجل تو را و حضرت قرائت فرمود «یوم تأتی السّماء بدخان مبین یغشی النّاس هذا عذاب أليم» (سورهٔ دخان آیهٔ ۱۰) بعد از آنکه حجّت خدا را بر دجّال تمام نمود به او خطاب فرمود که: تو به أمل خود نمی‌رسی (یعنی دعوای رسالت تو به جائی نمی‌رسد) و از اجل خود تجاوز نمی‌کنی و در وقت معهود کشته می‌شوی. پس خطاب به اصحاب کرده فرمود: بدانید که خداوند عالم هر امتی را در همه اعصار ترسانید از فتنه و فساد دجّال و خبر داد همهٔ انبیاء را که چنین لعینی را در زمین خلق می‌کنم

⟵

عریان در اطراف راهها و علانیه مباشرت نمایند. و افراط خواهند کرد اصحاب او در خوردن گوشت خوک و شرب خمور و ارتکاب انواع فسوق و فجور و آفاق زمین را مسخّر خواهد گردانید، مگر مکّهٔ معظّمه و مدینهٔ طیّبه و مراقد امامان ــ علیهم السّلام ــ پس چون مبالغه نماید در طغیانش، و پر شود زمین از جور او و جور اعوانش، خواهد کشت او را آن کسی که نماز خواهد گذارد در پشت سر او عیسی بن مریم علیهما السّلام. (یعنی حضرت صاحب الزّمان صلوات اللّه علیه او را بقتل خواهد رسانید)

→

که جمعی را از دین بدر می برد و هر رسولی با امت خود پناه به خدا بردند از شرّ این روسیاه و خداوند عالم به علّت حکمت چند امر او را تاخیر کرد إلی حال و الحال او را محبوس می کند تا هر زمانی که خدا او را رخصت دهد خروج می کند، در سال قحط که مردم هر محال همه به جوع مبتلا باشند و یک کوهی از نان با اوست و نهری آب و با اوست جنّت و قصور و در یائی آتش و در این زمان ادّعای رسالت می کند، و در آن زمان می گوید منم خداوند زمین پس هر یک این لعین را نشان کنید و بدانید که این بیدین یک چشم است و در آن وقت بر حماری سوار است که از گوش دیگرش یک میل راهست پس هر صاحب معرفتی می داند که حدا جسم و جسمانی نیست که بر خر سوار شود و برتر است از اینکه به حاسّه بصر دیده شود پس فرمود که اکثر کسانی که در آن زمان از عقب نان او می روند کافر می شوند و از رحمت خداوند محروم می گردند و فرمود که حاضران اسم و نشان این به غائبان برسانند، پس دعا فرمود[۱] خدا او را پنهان کند. و این هم دلالت واضحی است بر نبوت زیرا که اگر صادق بود مغلوب حضرت نمی شد و جماعت سنّیان مثل شیعه این روایت را بیان کرده‌اند و گفته‌اند از دعای سیّد انبیاء خدا او را محبوس نمود تا آخر الزّمان که خداوند عالم صاحب الزّمان را موجود کند از نسل محمّد مصطفی ــ صلی اللّه علیه و آله ــ و دجّال را رخصت خروج دهد. [م]

[۱] این روایت را مرحوم صدوق در کمال الدین ج ۲ ص ۵۲۸ ح ۲ و علامهٔ مجلسی رحمه اللّه در بحار ج ۵۲ ص ۱۹۵ ح ۲۷ آورده‌اند لیکن نام دجّال در آن برده نشده و اسم آن شخص کافر در روایت عبداللّه است. چنانچه ملاحظه می شود، عباراتی که در وصف دجّال و أعمال او بکار رفته مبهم و سربسته است و برای ما دقیقاً روشن نیست که دجّال چه کسی است چنانکه در صفحات پیش توضیحاتی در این باره وارد کردیم، اما به هر جهت اطلاق دجّال به هر موجود بدکردار راهی خلاف اصطلاح روایات پیمودن است.

(الحديث الرّابع و الثّلاثون[1])

قال فضل بن شاذان: حدَّثنا فضالة بن أيّوب، قال: حدَّثنا عبداللّه بن سنان، قال: سأل أبى عن أبى عبداللّه عليه السَّلام عن السّلطان العادل، قال: هومن افترض اللّه طاعته بعد الأنبياء و المرسلين على الجنّ و الأنس أجمعين، و هو سلطان بعد سلطان إلى أن ينتهى إلى السّلطان الثّانى عشر.

فقال رجل من أصحابه: صف لنا مَن هم يابن رسول اللّه؟ قال: هم الذّين قال اللّه تعالى فيهم «أطيعوا اللّه و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم[2]» و الذين خاتمهم الذى ينزل فى زمن دولته عيسى عليه السّلام من السّماء ويصلّى خلفه و هو الذى يقتل الدَّجال ويفتح اللّه على يديه مشارق الأرض ومغاربها ويمتد سلطانه إلى يوم القيمة.

يعنى: عبداللّه بن سنان گفت كه: پدرم سؤال كرد از حضرت امام جعفر ــ عليه السّلام ــ از سلطان عادل. آن حضرت فرمود كه: آن كسى است كه حق تعالى فرض گردانيده است اطاعت و فرمانبردارى او را بعد از پيغمبر بر جميع آدميان و جنّيان، و او سلطانى است بعد از سلطان، تا آنكه منتهى شود به سلطان

١ ــ كفاية المهتدى

٢ ــ النساء/٥٩

دوازدهم.

پس مردی از اصحاب آن حضرت گفت که: صفت کن از برای ما که ایشان کیستند ای فرزند رسول خدا؟ فرمود که: ایشان آنکسانند که خدای تعالی در باره ایشان فرموده است که: «**اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**[1]» و آنکسانی اند که خاتم ایشان آن کسی است که حضرت عیسی ـ علیه السّلام ـ در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان، و نماز خواهد کرد در عقب او، و اوست آنکسی که خواهد کشت دجّال را و مفتوح خواهد ساخت خدایتعالی به دست او مشارق و مغارب زمین را و طول می کشد پادشاهی او تا به روز قیامت.

۱ ـ النساء/۵۹

(الحدیث الخامس والثّلاثون[1])

قال فضل بن شاذان: حدَّثنا محمّد بن أبی عمیر و صفوان بن یحیی، قالا: حدَّثنا جمیل بن درّاج عن الصّادق علیه السّلام، عن أبیه، عن آبائه، عن أمیرالمؤمنین ــ علیهم السَّلام ــ أنّه قال: الاسلام و السّلطان العادل اخوان لایصلح واحد منهما إلاّ بصاحبه؛ الأسلام أُسٌّ والسّلطان العادل حارس، ما لا أُسّ له فمنهدم وما لا حارسٌ له فضایعٌ، فلذلک إذا رحل قائمنا لم یبقَ أثر مِن الاسلام و إذا لم یبق أثر من الاسلام لم یبق أثر من الدُّنیا.

یعنی: حضرت امام جعفر از آباء گرام عظام خود نقل فرموده از حضرت امیرالمؤمنین ــ علیهم السّلام ــ که آن حضرت فرمود که: اسلام و سلطان عادل دو برادرند تؤام، اصلاح بهم نمی‌رسانند واحد از اینها مگر به صاحبش، اسلام اصل اساس است و سلطان عادل پاسبان و حافظ آن است چیزی که اساس ندارد پس منهدم و خراب است و آنچه حارس ندارد پس ضایع است، پس از این جهت است که چون رحلت کند قائم ما باقی نخواهد ماند اثری از اسلام و هرگاه‌باقی نماند اثری از اسلام باقی نمی‌ماند اثری از دنیا.

۱ــ کفایة المهتدی

این حدیث دلالت واضحه دارد بر آنکه به رحلت صاحب علیه السّلام دنیا منقرض می گرددو از دنیا اثری باقی نمی ماند[1]

کما قال الشّیخ أبوجعفر محمّد بن یعقوب الکینی ــ نوّرالله مرقده ــ فی کتاب الکافی، فی باب أنّ الأرض لا تخلو من حجّة، محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن القاسم بن محمّد، عن علی بن أبی حمزة، عن أبی بصیر، عن أبی عبدالله علیه السَّلام قال: إنَّ اللّه أجلُّ و أعظمُ مِن أن یترک الأرض بغیر إمام[2].

یعنی: امام جعفر علیه السلام فرمود که: بدرستی که حق تعالی بزرگتر و عظیم تر است از آنکه واگذارد زمین را به غیر امام عادل. و این معنی مذکور است در چند حدیث.

١ ــ علامهٔ مجلسی رحمه اللّه در بحار ج ٥٣ ص ١٤٥ باب سی ام آن هشت حدیث تحت عنوان خلفاء مهدی علیه السلام و اولاد او و آنچه بعد از او خواهد بود وارد کرده است آن چه در این احادیث به چشم می خورد إشارهٔ آنها به ادامهٔ دولت حضرت مهدی علیه السلام توسط ائمه علیهم السلام و یا اشخاص صالح دیگری است. از طرفی بعضی أحادیث همچون این حدیث ظاهراً این موضوع را که بعد از حضرت حجت علیه السلام دیگر دنیایی باقی باشد رد می کند و چنانچه مشاهده می شود مرحوم مؤلف نیز همین را إستنباط کرده است.

٢ ــ در اصل یعنی کتاب کافی بغیر إمام عادل است و در ترجمهٔ حدیث مندرج در کتاب هم بغیر امام عادل آمده است بنابراین به احتمال لفظ «عادل» در حدیث ساقط شده است. ضمناً حدیث در کافی ج ١ ص ١٧٨ ح ٦ می باشد.

(الحديث السادس و الثلاثون [1])

قال فضل بن شاذان: حدَّثنا محمد بن أبی عمیر قال: حدَّثنا جمیل بن درّاج، قال: حدَّثنا یسیر بن عبدالعزیز النّخعی قال: قال أبوعبدالله علیه السّلام: إذا اذن الله تعالی للقائم فی الخروج صعد المنبر فدعا النّاسَ إلی نفسه وناشدهم بالله ودعاهم إلی حقّه و ان یسیر فیهم بسیرة رسول الله ــ صلی الله علیه و آله ــ و یعمل فیهم بعمله فبعث الله عزّوجلّ جبرئیل ــ علیه السّلام ــ حتی یأتیه فنزل الحطیم فیقول له: أیّ شیئی تدعو. فیخبره القائم علیه السّلام، فیقول جبرئیل (ع): أنا اوّل من یبایعک أبسط یدک. فیمسح علی یده وقد وافاه ثلثمائة وثلثة عشر رجلاً فیبایعونه ویقیم بمکّة حتّی یتمّ أصحابه عشرة آلف نفس ثم یسیر بها الی المدینة.

یعنی: حق تعالی هرگاه اذن بدهد حضرت قائم علیه السلام را در ظهور بر منبر برآید و مردمان را به متابعت خود دعوت فرماید و سوگند دهد ایشان را به خدا و بخواند ایشان را به حقّ خود و اینکه به سیرت حضرت رسول در میان ایشان سلوک فرماید، و به کردار آن حضرت در زمان ایشان عمل فرماید. پس حق تعالی جبرئیل را برانگیزد تا در حطیم به نزد آن حضرت آید، پس بگوید با آن حضرت

۱ــ کفایة المهتدی

که: به چه چیز می‌خواهی مردمان را؟ حضرت صاحب علیه السّلام او را خبر دهد، پس جبرئیل گوید: منم اول کسی که بیعت کند با تو، بده دست خود را. پس دست خود را بمالد به دست آن حضرت و به تحقیق که وفا کنند با او سیصد و سیزده نفر با آن حضرت به بیعت کردن و در مکّه بماند تا عدد سپاهش به ده هزار نفر رسد، و بعد از آن سیر نماید با آن لشگر به سوی مدینه.

(الحدیث السّابع و الثّلا ثون[1])

قال ایضاً فی الکافی: حدَّثنا صفوان بن یحیی و محمّد بن أبی عمیر، عن معٰویة بن عمّار، عن أبی عبداللّه ــ علیه السّلام ــ قال: إذا خرج القائم ــ علیه السّلام ــ من مکّة ینادی: ألا لا یحملن طعاماً ولا شراباً. و حمل معه حجر موسی بن عمران علیه السّلام و هو وقر بعیر لاینزل منزلاً إلا انفجرت منه عیون فمن کان جایعاً شبع و من کان ظمآناً روی و رویت دوابهم حتّی ینزلوا النّجف من ظهر الکوفة.

یعنی: حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که: چون قائم علیه السّلام از مکّه بیرون رود، منادی آن حضرت ندا کند که: می باید که کسی آب و طعام با خود برندارد. و سنگ موسی بن عمران را با آن حضرت بردارند و آن سنگ را به شتر بار کنند و آن حضرت در هیچ منزلی نزول نفرماید، الا آنکه منفجر شود از آن سنگ چشمه ها، پس هر کس گرسنه باشد از آشامیدن آب آن چشمه ها سیر گردد و هر کس تشنه باشد سیراب شود و سیراب گردند چهار پایان ایشان، تا فرود آید در نجف از پشت کوفه.

و در حدیث دیگر فرمود که: در آن روز نفع و فائده ندهد نفسی را که

۱ ــ بحار ج ۵۲ ص ۳۵۱ ح ۱۰۵

ایمان نیاورده باشد، پیش از آنکه آنحضرت با شمشیر قیام نماید، و اگرچه ایمان آورده باشد به آبای آن حضرت.

حضرت امام محمد باقر ـ علیه السلام ـ فرمود که: چون حضرت قائم علیه السلام، قیام نماید، سیر فرماید تا به کوفه، پس بیرون آیند قومی که ایشان را بز یدیه گو یند، بر ایشان اسلحه باشد، یعنی مسلح باشند پس به آن حضرت گو یند که: باز گرد به آنجائی که از آنجا آمده‌ای که ما را حاجتی به بنی فاطمه نیست. پس آن حضرت شمشیر بر ایشان گذاشته همه را به قتل رساند. بعد از آن به کوفه در آید و هر منافق مرتابی را بکشد و قصرهای کوفه را خراب کند و جنگ کنندگان آن شهر را مقتول سازد تا راضی شود خدای تعالی.

(الحديث الثامن و الثلاثون[1])

قال ابن شاذان: حدّثنا محمّد بن أبی عمیر، عن داود بن فرقد عن أبی عبدالله ــ علیه السّلام ــ قال: یعطی اللّه تعالی لِکلٍّ واحد من أصحاب قائمنا قوّة أربعین رجلاً ولایبقیٰ مؤمن إلاّ صار قلبه أشدّ من زبر الحدید.

یعنی: حضرت امام جعفر ــ علیه السلام ــ فرمود که: عطا خواهد نمود حق تعالی به هر یک از اصحاب قائم ما، قوّت چهل مرد، و باقی نخواهد ماند مؤمنی مگر آنکه دلش سخت‌تر شود از آهن‌پاره‌ها.

(الحدیث التاسع و الثلاثون[1])

قال حدّثنا ایضاً محمّد بن أبی عمیر، عن هشام بن الحکم، عن أبی عبداللّه ــ علیه السّلام ــ قال: إذا قام القائم صلوات‌اللّه علیه حکم بالعدل و ارتفع فی أیّامه الجور و امنت به السّبل وأخرجتِ الأرض برکاتها وردّ کلّ حقّ إلی اهله ولم یبق أهل دین حتی یظهروا الأسلام ویعترفوا بالأیمان أماسمعت قول اللّه عزّوجلّ «وله أسلم مَن فی السّموات و الأرض طوعاً و کرهاً و إلیه ترجعون[2]» وحکم فی النّاس بحکم داود علیه السّلام و حُکمِ محمّد ــ صلی اللّه علیه و آله ــ فحینئذ تظهر الأرض کنوزها و تبدی برکاتها، فلا یجد الرّجل منکم یومئذ موضعاً لصدقة ولا لبرة لشمول الغنی جمیعَ المؤمنین، ثمّ قال: انّ دولتنا آخر الدّول و لم یبق أهل بیت لهم دولة إلاّ حکموا قبلنا لئلاّ یقولوا إذارأوا سیرتنا إذا ملکنا سرنا مثل سیرة هؤلاء وهوقول اللّه عزّوجلّ «والعاقبة للمتّقین»

یعنی: هرگاه قیام نماید حضرت قائم ــ علیه السلام ــ به عدالت حکم کند و مرتفع شود در روزگار به سبب وجود آن حضرت جور و ظلم و ایمن می گردد

۱ ــ کفایة المهتدی

۲ ــ آل عمران/۸۳

راه ها، و زمین و برکات خود را بیرون خواهد انداخت و آن حضرت رد می فرماید هر حقی را به صاحبش و اهلش، و اهل هر دینی اظهار اسلام کند و اعتراف و اقرار به ایمان نماید، و کسی بر دین غیر اسلام باقی نماند؛ آیا نشنیدی که حق تعالی می فرماید: «**و له أسلم من فی السّموات و من فی الأرض طوعاً و کرها و إلیه ترجعون**» و حکم خواهد نمود در میان مردمان به حکم داود ــ علیه السّلام ــ و حکم محمّد ــ صلی اللّه علیه و آله ــ پس در آن هنگام ظاهر خواهد گردانید زمین گنج های خود را و پدید سازد برکات خود را پس نمی یابد در آن روزگار مردی از شما موضعی از برای صدقه و نیکوئی کردن خود (یعنی مستحق در عالم بهم نرسد) به سبب اینکه جمیع مؤمنان توانگر باشند. بعد از آن حضرت فرمود که: دولت ما آخر دولت ها است و باقی نماند اهل بیتی که ایشان را دولتی باشد إلا آنکه حکم کنند پیش از ما، تا نگویند هرگاه که سیرت و روش ما را ببینند که: هرگاه ملک و دولت یا بیم ما سلوک نمائیم مثل سیرت و سلوک ایشان. و قول حق ــ سبحانه و تعالی ــ مشیر به دولت ما است که می فرماید: «**والعاقبة للمتقین**»

فضل بن یسار، روایت کرد از حضرت امام جعفر ــ علیه السلام ــ که آن سرور فرمود که: چون حضرت قائم ــ علیه السلام ــ قیام نماید، خیمه ها بزند (یعنی بفرماید که سراپرده ها بر سر پای کنند) از برای کسانی که تعلیم دهند مردمان را به قرآن بر وجهی که فرو فرستاده است حقّ سبحانه و تعالی؛[1] پس دشوارتر خواهد بود قرآن بر کسی که حفظ کرد این قرآن را. از جهت آنکه این قرآن را مختلف و مغشوش جمع کرده اند به حسب تقدیم و تأخیر و زیاد و نقصان، چنانچه مرویست که آیات دالّه بر امامت و خلافت امیر مؤمنان بلافصل را إسقاط کرده اند، وهمچنین آیات داله برخلاف اهل بیت علیهم السّلام را اِسقاط کرده اند.

۱ ــ کفایة المهتدی

و فی حدیث آخر عن أبی عبداللّه علیه السّلام حکم بین النّاس بحکم داود لایحتاج إلی بینة یلهمه اللّه تعالی لیحکم بعلمه و یخبر کل قوم بما استنبئوه و یعرف ولیه من عدوه بالتوسم قال اللّه تعالی (إن

(الحدیث الاربعون[1])

قال فضل بن یسار: حدثنا محمد بن ابی عمیر، عن حماد بن عثمان عن الحلبی، عن ابی عبدالله ــ علیه السلام ــ قال: اذا قام قائمنا أشرقتِ الارض بنوره و استغنی العباد عن ضوء الشمس و ذهب الظّلمة و یعمر الرجل فی ملکه حتی یولد له الف ذکر لا یولد له فیها انثی و تظهر الارض کنوزها حتی یراها الناس علی وجهها و یطلب الرجل منکم مَن یقبله بماله و یأخذ منه زکاته فلا یجد اَحَداً یقبل ذلک منه استغنی الناس بما رزقهم الله من فضله.

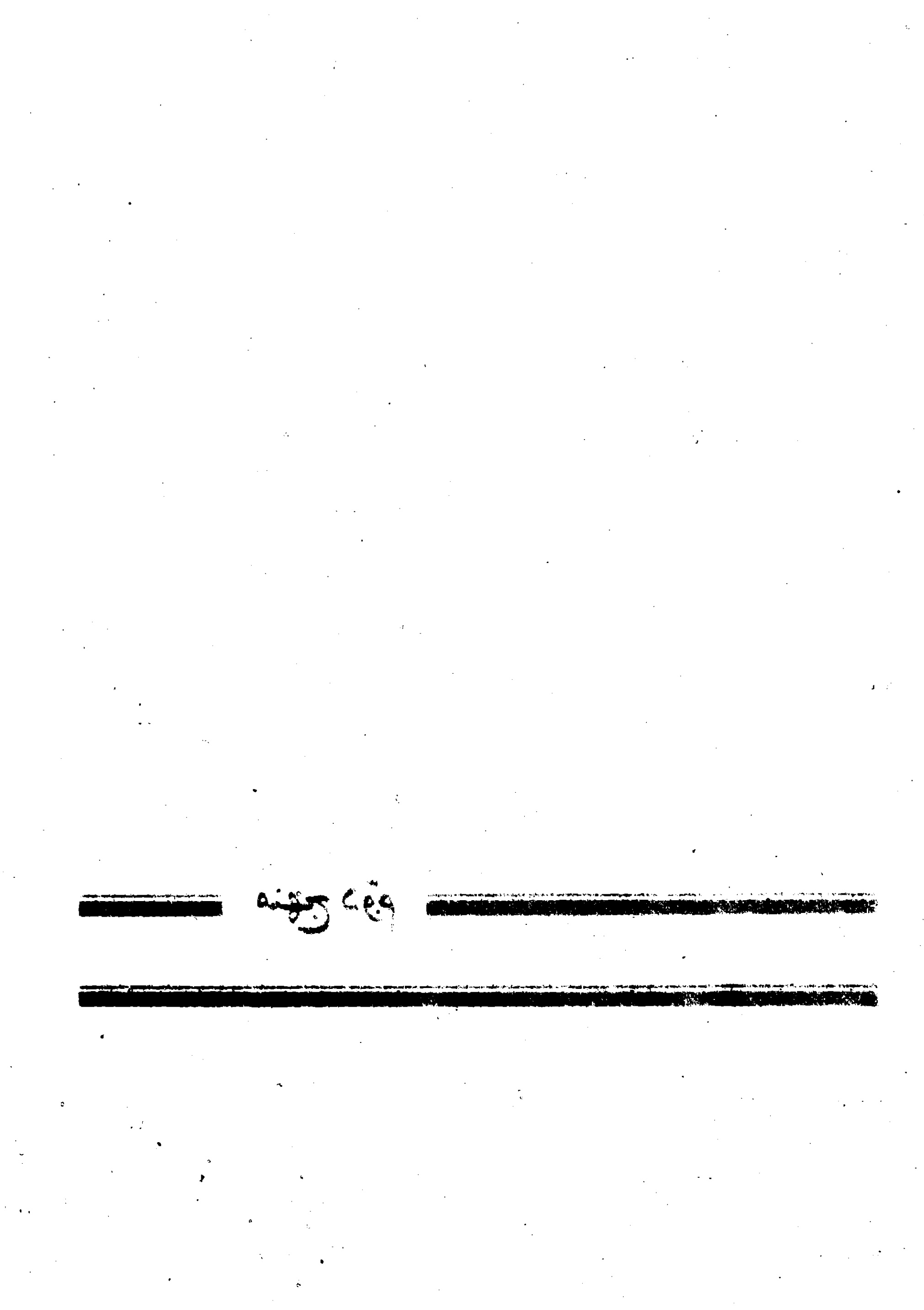
یعنی هر گاه قیام نماید قائم ما روشن شود زمین از نور او و مستغنی شوند بندگان از ضیاء و روشنی آفتاب و ظلمت و تاریکی برود و مردم عمر دراز یابند و معمّر گردند در زمان پادشاهی آن حضرت تا بمرتبه ای که هزار فرزند مذکّر از نطفهٔ او به وجود آید که در میان ایشان یک مؤنث نباشد، و ظاهر گرداند زمین گنج هایَ

۱ ــ کفایة المهتدی

عن فضل بن شاذان مسنداً عن أبی جعفر ــ علیه السلام ــ انه قال: یملک المهدی ثلثمائة و تسع سنین کما لبث اهل الکهف فی کهفهم و یکون کوفة دار ملکه و یمضی قبل القیامة بأربعین یوما، و یفتح الله له شرقا فی الارض و غربها و یقتل الناس حتی لا یبقی الا دین محمد ــ صلی الله علیه و آله ــ یسیر بسیرة سلیمان بن داود (لمؤلّفه رحمه الله) [م]

خود را تا ببینند مردمان بر روی زمین آن گنج ها را، و طلب کند مردی از شما کسی را که بخششی نماید به او از مال خود و بگیرد آن کس از این مرد زکات او را، پس پیدا نشود و نیابد أحدی را که قبول کند آن را از او و بی نیاز و مستغنی باشند مردمان به سبب آنچه روزی داده حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را از فضل خود.

منهج دوّم



منهج دوم ــ در اثبات رجعت است: بدانکه رجعت از جمله ضروریات مذهب محقّهٔ شیعهٔ اثنا عشریّه است و از جمله اجماعیات میان شیعه امامیّه است، چنانچه اکثر علمای امامیّه دعوای اجماع بر حقیقت رجعت کرده‌اند، مثل سید ابن طاوس و شیخ طبرسی و شیخ مفید و سید مرتضی و محمّد بن بابویه در رساله اعتقادات و غیر ایشان از اعاظم علمای امامیه ــ رضوان اللّه علیهم[1] ــ و در میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله همیشه تنازع و تشاجر بوده و بسیاری از علمای شیعه و محدثین، رسائل علاحده در این مسئله نوشته‌اند، چنانکه از کتب رجال معلوم می شود.[2]

۱ ــ بعضی دیگر از این علماء، حسن بن سلیمان حلّی، فخرالدین طریحی، علامهٔ مجلسی، شیخ حرّ عاملی، سید نعمة‌اللّٰه جزائری، ابوالحسن الشریف، حبیب‌اللّٰه کاشانی، علامهٔ مجدّد اصفهانی می باشند برای اطلاعات بیشتر به کتاب الشیعة والرجعة ج۲ صفحات ۲٤۳ إلی ۲۹۹ رجوع شود.

۲ ــ در الذریعة ج۱ ص ۹۰ کتبی را با عنوان اثبات الرجعة نام می برد که حاوی بیست کتاب می باشد ضمناً در کتاب الشیعة والرجعة ج ۲ ص ۳٤۹ و نیز مقدمهٔ ترجمهٔ کتاب الایقاظ من الهجعة ۲۹ کتاب نام برده شده است و نیز در کتاب بیان‌الفرقان ج ۵ ص۲۵٤ نیز در این باره بیاناتی دارد و نیز در خود کتاب الایقاظ ص ٦۱ در این مورد کتبی را ازقدمای اصحاب حدیث برمی شمارد.

و ابن بابویه ره از حضرت صادق ــ علیه السلام ــ روایت کرده است[۱] که: از ما نیست که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند.

و علامه مجلسی ــ نوّرالله مرقده ــ در کتاب بحار الانوار زیاده از چهل نفر از مصنّفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده‌اند بیرون نوشته است.[۲]

و مراد به رجعت آنست که پیش از قیامت در زمان حضرت قائم ــ علیه السّلام ــ نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد به دنیا بر می گردند؛ نیکان برای آنکه به دیدن دولت ائمهٔ خود دیده‌هایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیک های ایشان در دنیا به ایشان برسد و بدان برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهدهٔ اضعاف آن دولتی که نمی خواستند که به اهل بیت رسالت ــ علیهم السّلام ــ برسد و برای انتقام کشیدن شیعیان از ایشان. و اما اوساط و سایر مردمان در قبرهای خود می مانند تا در قیامت محشور شوند، چنانچه در احادیث بسیار وارد شده استکه: رجوع نمی کند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر، اما سایر مردم پس ایشان را به حالت خود وا می گذارند.[۳]

و در احادیث بسیار وارد شده که مراد از دابّة الارض که در این آیه وارد است که حق تعالی فرموده است: «**واذا وَقَع القولُ علیهم أخرجنا لَهم دابّةً مِن الأرضِ تُکلّمهم أنّ النّاسَ کانوا بآیاتِنا لا یوقنون**[۴]» یعنی: واجب شود عذاب خدا بر ایشان (یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان) نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابهٔ زمین که سخن گوید باایشان که: بدرستی که مردم بودند که به آیات ما یقین نداشتند، حضرت امیرالمؤمنین ــ صلوات الله علیه ــ است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان ــ علیهما السّلام ــ با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیدهٔ مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقّاً، و انگشتر را بر میان دوچشم کافر خواهد زد و نقش خواهد

۱ ــ بحار ج ۵۳ ص۹۳ ح ۱۰۱ به نقل از من لایحضره الفقیه قال الصادق علیه السلام: لیس منّا من لم یؤمن بکرّتنا و [لم] یستحل متعتنا.

۲ ــ بحارالانوار ج ۵۳ ص ۱۲۳.

۳ ــ بحار ج ۵۳ ص ۳۹ ح ۱ وهمان مدرک ص ۵۳ و نیز ص ٦۱ و نیز تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۳۱.

٤ ــ نمل / ۸۲

بست که او کافر است حقّاً.[۱]

و عامه از ابوهریره و ابن عباس و اصبغ بن نُباته و غیر ایشان روایت کرده‌اند که دابة الأرض علیّ بن أبی طالب ــ علیه السّلام ــ است.[۲]

و در کتب عامه از ابن عباس و غیر او مثل این اخبار روایت کرده‌اند، چنانچه صاحب کشّاف روایت کرده است که: دابّة الارض از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود، پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد، یا در میان دو دیده‌اش، پس نکتهٔ سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی آنرا روشن خواهد کرد، مانند ستارهٔ درخشان، یا آنکه در میان دو چشمش نوشته می‌شود مؤمن، و انگشتر را بر بینی کافر می‌زند و سیاه می‌شود و جمیع رویش را تیره می‌کند، یا در میان دو دیده‌اش نوشته می‌شود کافر.[۳]

و در قرآن وارد است آیات متعدده که تفسیر آنها به رجعت شده است[۴] از آنجمله حق تعالی فرموده: «**و یومَ نحشرُ من کلِّ اُمة فوجاً مِمَّن یکذِّبُ بآیاتِنا**[۵]» یعنی روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها را، که تکذیب می کنند به آیات ما. و جناب حضرت فرمود که: این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده می کند و مابقی را وا گذارند،[۶] و اما در شأن و احوال قیامت حق تعالی فرموده است: «**و حَشَرنا هم فَلم نغادِرْ منُهم أحداً**[۷]» یعنی محشور گردانیم ایشان، را پس ترک نکنیم اَحدی از ایشان که زنده نکنیم. و فرمود که مراد به آیات امیرالمؤمنین و اَئمهٔ طاهرین علیهم السّلام‌اند.

و از آن جمله حق تعالی میفرماید: «**إنَّ الّذی فَرضَ علیک القرآن لَرادُّکَ إلی مَعاد**[۸]» یعنی بدرستی که کسی که بر تو واجب گردانیده قرآن را (در نماز یا در عمل به آن) هر آینه تو را بر می گرداند به سوی محل عود در دنیا، در زمان

۱ ــ کمال‌الدین ج ۲ ص ۵۲۷ و تفسیر نورالثقلین ج ٤ ص ۹۷.

۲ ــ الایقاظ من الهجعة باب سوم ص ٧٦.

۳ ــ تفسیر کشاف ج ۳ ص ۱۵۳.

٤ ــ این آیات را می‌توان در بحار ج ۵۳ باب رجعت والایقاظ من الهجعة ص ۷۲ باب سوم و کتاب الشیعة والرجعة ج ۲ پیدا کرد.

۵ ــ نمل / ۸۳.

٦ ــ تفسیر قمی ج۲ ص ۱۳۰ وبحار ج ۵۳ ص ٦۰ ح ٤۹.

٧ ــ کهف / ٤٧.

۸ ــ قصص / ۸۵.

رجعت. در احادیث بسیار وارد شده است که مراد به این آیه، رجعت حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه و آله ــ است به سوی دنیا در رجعت.[1]

و از آنجمله قوله تعالی: «**و لَئن قُتِلتم فی سبیل اللّهِ أومُتّم لَإلی اللّه تُحشرون**[2]» یعنی: البته اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه به سوی خدا محشور می‌شوید. منقولست با اسانید متعدده که این آیه در رجعت است و مراد از فی سبیل‌اللّه، راه ولایت علی و ذرّیّت او ــ علیهم السّلام ــ است، پس هر که ایمان به این آیه داشته باشد، باید اعتقاد داشته باشد به آنکه او را کشته شدنی و مرگی هست، اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت بر می گردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت بر می گردد تا در راه ایشان کشته شود[3]. و فرمود که قوله تعالی: «**کلّ نَفس ذائقة المَوت**[4]» یعنی هر که کشته شود مرگ را نچشیده است، البته در رجعت بدنیا بر می گرد تا مرگ را بچشد.

در کتاب بصایر الدّرجات از حضرت صادق ــ علیه السّلام ــ روایت کرده است که[5] فرمود: به خدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را بر می گرداند به دنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیرالمؤمنین، صلوات اللّه علیه .

و حضرت باقر ــ علیه السلام ــ از حضرت امیرالمؤمنین ــ علیه السلام ــ روایت کرده است که[6] فرمود که: بدرستی که خداوند عالمیان یگانه و بی مثل و نظیر است و متفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود، پس تکلم نمود به کلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور، محمّد ــ صلی اللّه علیه و آله ــ را آفرید و من را و ذرّیّت من را نیز از آن خلق کرد، پس تکلّم به کلمه‌ای دیگر نمود، و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدن‌های ما ساکن گردانید، پس مائیم روح برگزیدهٔ خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است، و به ما حجّت بر خلق را تمام کرد و ما پیش از خلق اشیا در

۱ ــ بحار ج۵۳ ص ٤٦ ح ۱۹.
۲ ــ آل‌عمران / ۱۵۸ــ لازم به تذکر است که جملهٔ «لألی اللّه تحشرون» در آیهٔ بعدی است.
۳ ــ بحار ج ۵۳ ص ٤۰ ح ۸ از منتخب البصائر.
٤ ــ آل‌عمران / ۱۸۵ و انبیاء / ۳۵ و عنکبوت / ۵۷.
۵ ــ بصائر الدرجات.
٦ ــ بحار ج۵۳ ص ٤٦ ح ۲۰ از منتخب البصائر.

زیر سقفی بودیم از نور سبز، در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه، و نه شب و نه روز، و نه دیده‌ای که نظر کند، عبادت می کردیم خدا را، و تنزیه و تقدیس و تسبیح او می کردیم، و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند. و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که به ما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند، پس حضرت فرمود ایمان بیاورید به محمّد و یاری کنید وصیّ او را همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمّد را، که یاری یکدیگر بکنیم، و به تحقیق که من یاری کردم محمّد را و جهاد کردم در پیش روی او، و کشتم دشمنان او را، و وفا کردم از برای خدا به آنچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان نصرت و یاری محمّد، و هنوز یاری من نکرده‌اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا، و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و مابین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم، هر پیغمبری و رسولی که بوده است، و در پیش روی من شمشیر خواهند زد، بر سر زنده‌ها و مرده‌ها که زنده شده باشند از جن و انس، و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مرده‌هائی که خدا ایشان را زنده گرداند و گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که: لبیل لبیک یا داعی اللّه. و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش های خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران وجباران و أتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین، تا آنکه حق تعالی وفا کند به وعده‌ای که ایشان‌را داده است در قرآن.پس حضرت فرمود که عبادت کنند مرا در حالی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من، و محتاج نباشند به تقیّه کردن از کسی و بدرستی که مرا بر گشتنی بعد از بر گشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود، و منم صاحب رجعت‌ها و برگشتن‌ها و صاحب حمله‌ها و انتقام کشیدن‌ها و دولت های عجیب، و منم شاخی از آهن، و منم بندهٔ خدا و برادر رسول خدا، و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد، و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کنندهٔ مردم به سوی خدا و مائیم اَسمای حسنای خدا و امثال علیای خدا، و آیات کبرای او، و منم قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ ساکن می گردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم، و با من است تزویج اهل بهشت و به اختیار منست عذاب اهل

جهنم، و بازگشت خلق به سوی من است و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منم دابة الأرض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا می کنم، و منم امیرمؤمنان و پادشاه متقیان، آیت سابقان و زبان سخن گویان، و آخر اوصیاء بی واسطه پیغمبران و وارث انبیاء و خلیفهٔ خدا و صراط مستقیم پروردگار، و ترازوی عدالت روز جزاء و حجت خدا براهل آسمان‌ها و زمین‌ها و هرکه درما بین آنهاست، و منم آن که خدا به او حجّت تمام کرده برشما در ابتدای خلق شما، و منم گواه خلائق در روز جز او منم آنکه نزد منست علم مرگ‌ها و بلاها و حکم در میان خلق خدا، و جداکنندهٔ حق از باطل و می دانم نسب‌های مردم را و به من سپرده اند آیات و معجزات و کتاب‌های پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها را و رعدها و برق‌ها و تاریکی و روشنائی و بادها کوهها و دریاها و ستاره‌ها و آفتاب و ماه را، و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هرچیزی را می دانم، به آن علمی که خدا به من سپرده است، و به آن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است، و آن رازها را پیغمبر پنهان به من گفته است. و منم آنکه خدا نام خود را به من عطا کرده است. ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید، خداوندا من تو را گواه می گیرم و طلب می کنم که مرا یاری دهی برایشان (ولاحول ولاقوة إلا باللّه العَلی العَظیم).

و از آنجمله: «**و لنذیقَنهم مِن العذابِ الأدنی دون العذابِ الأکبر لَعَلَّهم یرجعون**[۱]» یعنی: البته می چشانیم ایشان را از عذاب نزدیک تر یا پست تر پیش از عذاب بزرگتر، شاید ایشان بر گردند. حضرت صادق ــ علیه السّلام ــ فرمود که[۲]: عذاب نزدیک‌تر عذاب رجعتست که به شمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد، و عذاب بزرگتر عذاب قیامتست، و مراد از بر گشتن زنده شدن در رجعتست.

و از آنجمله قوله تعالی: «**ربَّنا أَمَتنا اثنتَین و أحیَیْتنا اثنتین**[۳]» یعنی:

۱ ــ سجده / ۲۱.
۲ ــ تفسیر قمی ج۲ ص ۱۷۰.
۳ ــ مؤمن / ۱۱.

ای‌پروردگارما، میراندی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار. در احادیث وارد است که یکَ زنده گردانیدن در رجعتست و دیگری در قیامتست و یک میراندن در دنیا است و دیگری در رجعتست[۱].

و حضرت امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یک مرد از شیعیان آن حضرت، هزار فرزند از صلب او متولّد شوند، همه پسر، هر سال یک فرزند.[۲]

پس در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمٰن فرموده، در دو طرف کوفه بهم رسد.

و ایضاً از حضرت صادق ــ علیه السّلام ــ روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین ــ صلوات اللّه علیه ــ خواهد بود در رجعت پیش از قیامت[۳].

و به چندین سند از حضرت باقر ــ علیه السلام ــ روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت، حضرت امام حسین ــ صلوات اللّه علیه ــ خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری، ابروهای او بر روی دیده‌اش آو یخته شود.[۴]

و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان به سوی بدنها، تا حق خود را از ایشان استیفا کنند؛ هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده انتقام از او بکشند و اگر ایشان را به خشم آورده باشد، او را به خشم آورند و اگر کشته باشند بعوض بکشند ، پس سی ماه بعد ازمردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان به نعیم بهشت برگردند و دشمنان به بدترین عذاب های جهنم برگردند.[۵]

و أیضاً روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر قول حق

۱ ــ بحار ج ۵۳ ص ٥٦ ذیل ح ۳٦.
۲ ــ همان مدرک ص ٤۳ ح ۱۳ از منتخب البصائر.
۳ ــ بحار ج ۵۳ ص ٤۳ ح ۱۳ از منتخب البصائر.
٤ ــ همان مدرک ص ٤۳ ح ۱٤ از منتخب البصائر.
۵ ــ همان مدرک ص ٤٤ ح ۱٦ از همان کتاب.

تعالی: «و جعلکم أنبیاء و جعلکم مُلوکاً»[1] یعنی: و گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان؛ فرمود که: پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسماعیل و ذریّت او یند و پادشاهان ائمه علیهم السّلام اند. راوی گفت: چه پادشاهی به شما داده‌اند؟ فرمود: پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت.[2]

و در روایت معتبر آورده‌اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عَذرهٔ انسان خواهد بود، چنانچه حق تعالی می‌فرماید: «**انّ له معیشةً ضَنکا**»[3]

و ایضاً علی بن ابراهیم از حضرت باقر و صادق ــ علیهما السّلام ــ روایت کرده است که[4]: هر قومی را که حق تعالی به عذاب هلاک کرده است، در رجعت بر نخواهند گشت، چنانچه حق تعالی فرموده است: «**و حرام علی قریة أهلکناها انّهم لا یرجعون**[5]»

و در اخبار معتبره وارد شده است که: حضرت قائم را ولادتش را پنهان خواهیم کرد و از فراعنه زمان خود او را مستور خواهیم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهیم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند و همچنین امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشنده‌گان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند، چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر، از امام محمد باقر ــ علیه السلام ــ روایت کرده اند که[6]: حضرت امام حسین ــ صلوات اللّه علیه ــ در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که: جدّم رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ به من گفت که: ای فرزند تو را به سوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده‌اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا می گویند و در آنجا شهید خواهی شد، و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و ألِم بر یدن آهن به ایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید،

۱ ــ مائده / ۲۰.
۲ ــ همان مدرک ص٤٥ ح ۱۸ از همان کتاب.
۳ ــ طه / ۱۲٤ و روایت در تفسیر قمی ج ۲ ص٦٥ می باشد.
٤ ــ تفسیر قمی ج۲ ص۷۵.
۵ ــ انبیاء / ۹۵.
٦ ــ بحار ج ۵۳ ص ٦۱ ح ٦۱ از خرائج و جرائح.

همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود. پس بشارت باد شما را، و شاد باشید که ما به نزد پیغمبر خود می رو یم، پس می مانیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته می‌شود و از زمین بیرون می‌آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قائم ما علیهما السلام. پس نازل می‌شوند بر گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز به زمین نیامده‌اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشگرها از ملائکه و فرود می‌آید محمّد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا، سوار شده بر اسبان خلائی[1] أبلق از نور، که هیچ مخلوق پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه و آله ــ عَلَم خود را به دست می گیرد و حرکت می دهد و شمشیر خود را به دست قائم ما می دهد پس بعد از این آنچه خدا خواهد می نمائیم. پس حق تعالی بیرون می‌آورد از مسجد کوفه چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از آب و چشمه‌ای از شیر، پس آنگاه حضرت امیرالمؤمنین ــ صلوات اللّه علیه ــ شمشیر حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله را به من دهد و مرا بجانب مشرق ومغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بر یزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم، تا آنکه به زمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند به سوی حضرت امیرالمؤمنین و گو یند: راست گفتند خدا و رسول او در وعده ها که دادند. پس هفتاد نفر با ایشان بفرستند بصره که هر که در مقام مقاتله درآید، او را بکشند و لشگری به سوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیّب و نیکو بر روی زمین نباشد و جز یه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر، پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خونش را بر یزم و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی به سوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت، به او بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا به برکت ما اهل بیت آن بلا را از او رفع کند، و حق تعالی برکت را از آسمان به زمین بفرستد به مرتبه‌ای که شاخه های درختان

۱ ــ درمتن چنین است لیکن در اصل جمله چنین است: ... فی حمولات من حمولات الرَّبِّ خیل بلق من نور لم یرکبها مخلوق...

میوه‌دار از بسیاری میوه بشکند و میوهٔ تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان به عمل آید.

و در منتخب البصائر از سعد بن عبدالله روایت کرده است[۱] از جابر جعفی، از حضرت صادق ــ علیه السّلام ــ که: علی ــ علیه السلام ــ را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین ــ علیه السّلام ــ با عَلَم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی اُمیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آن حضرت جنگ کرده باشد. پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم، پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد. پس خدا ایشان را ببرد به سوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون. پس بار دیگر امیرالمؤمنین رجوع کند با رسول خدا ــ صلوات الله علیهما ــ و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه ــ علیهم السلام ــ عاملان او باشند در اطراف زمین، تا عبادت حق تعالی آشکار کرده شود، چنانکه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد به قدر پادشاهی اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولت های دیگران برطرف شود، تا آنکه حق تعالی وفا کند به وعده‌ای که او را داده که غالب گرداند او را بر همهٔ دین ها، هر چند نخواهند مشرکان.

و عیّاشی از حضرت صادق ــ علیه السلام ــ روایت کرده است که[۲]: اول کسی که به دنیا بر می گردد، حضرت امام حسین ــ علیه السّلام ــ و اصحاب او و یزید پلید و اصحاب او خواهند بود پس همهٔ ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان را کشته‌اند.

وایضاً کَشّی از حضرت صادق ــ علیه السلام ــ روایت کرده که[۳] فرمود: من سئوال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد، اِبا کرد و لیکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی به من عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبدالله بن شریک

۱ ــ بحار ج ۵۳ ص ۷٤ ح ۷۵ از منتخب البصائر.
۲ ــ تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۲.
۳ ــ بحار ج ۵۳ ص ۷٦ ح ۸۲ از رجال کشی.

عامری باشد و او علمدارش خواهد بود.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که[1] : گویا می بینم عبداللّه بن شریک را که عمامهٔ سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می رود در پیش روی قائم ما، با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده‌اند، و صدا به تکبیر بلند کرده‌اند.

و ایضاً کشّی روایت کرده است[2] از داود رقّی که گفت: به خدمت حضرت صادق ــ علیه السلام ــ عرض کردم که: من پیر شده‌ام و استخوان‌هایم باریک شده است و می‌خواهم ختم اعمال من به آن باشد که در راه شما کشته شوم. حضرت فرمود که: چاره از این نیست، اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد.

و نعمانی روایت کرده است[3] از حضرت باقر ــ علیه السلام ــ که: چون قائم آل محمد بیرون آید، خدا او را یاری کند به ملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمّد باشد و بعد از او علی.

و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا ــ علیه السلام ــ روایت کرده‌اند[4] که: از علامات ظهور حضرت قائم علیه السّلام آنست که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که: این امیرالمؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند.

و در اکثر زیارات، خصوصاً زیارت حضرت امام حسین علیه السلام، ذکر رجعت و اظهار اعتقاد به آن مذکور است، و شیخ در مصباح از حضرت صادق ــ علیه السلام ــ زیارت بعید حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه و آله ــ و ائمه ــ علیهم السلام ــ را روایت کرده است[5] و در آن روایت مذکور است که من قائلم به فضل شما و اقرار دارم به رجعت شما، انکار نمی کنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمی‌شوم مگر به آنچه خدا خواسته است و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت صاحب علیه السّلام باید خواند مذکور است که : پروردگارا توفیق ده مرا

۱ ــ همان مدرک و همان صفحه ح ۸۱.
۲ ــ همان مدرک ص ۷۷ ح ۸٤.
۳ ــ غیبت نعمانی ص ۲۳٤ ح ۲۲.
٤ ــ غیبت شیخ طوسی ص۲٦۸.
۵ ــ مصباح المتهجد ص ۲۵۳.

که به اطاعت قائم علیه السّلام قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که بر میگردند در رجعت او و پادشاهی می کنند در دولت او، و متمکّن می گردند در ایّام او، و درز یر علم سعادت شیم او می باشند، و محشور می شوند در زمرهٔ او و روشن می شود دیدهٔ ایشان را برؤ یت او.

و در کتاب اقبال ومصباح روایت کرده است که[1] توقیعی از حضرت صاحب ــ علیه السّلام ــ بیرون آمد به سوی اَبی القاسم بن العلا که روز سوم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است می فرماید که سیّد قبیله است و اعانت کرده شده است به نصرت در روز رجعت و به عوض شهادت به او داده‌اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تر بت او باشد و رستگار گردند مردم به او در برگشتن او و برگشتن اوصیاء از عترت او بعد از قائم و غیبت او، تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبّار را راضی گردانند و در آخر دعا فرمودکه ماپناه‌به قبر او می آور یم وانتظار برگشتن او می کشیم.

و کلینی و عیّاشی و شیخ مفید و سیّد ابن طاوس ــ رحمة اللّه علیهم ــ به سندهای خود روایت کرده‌اند[2] از ابوبصیر که گفت: سئوال کردم از حضرت صادق ــ علیه السّلام ــ از تفسیر قوله تعالی: «**ثمَّ رددنا لکم الکرَّة علیهم**[3]» اشاره است به خروج حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و به مردم گو یند که: این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجّال و شیطان نیست، و حضرت قائم علیه السّلام در آن وقت در میان ایشان باشد، پس چون معرفت حضرت امام حسین ــ علیه السلام ــ در دلهای مؤمنان قرار گیرد، حضرت قائم علیه السّلام از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد، ز یرا که امور وصیّ را بغیر از وصیّ مرتکب نمی شود.

و شیخ مفید و شیخ طوسی به سندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه

۱ ــ اقبال سیدبن طاوس جزء ثانی ص ٦٨٩

۲ ــ روضهٔ کافی ص ۲۰٦ ح ۲۵۰.

۳ ــ اسراء / ٦.

السلام روایت کرده‌اند که[1]: به خدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال. گفتم این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: بعد از آنکه حضرت قائم از دنیا برود. گفتم: قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد؟ فرمود: نوزده سال، و بعد از وفات آن حضرت هرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال، پس منتصر یعنی انتقام کشنده به دنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السّلام است و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد کرد. آنقدر بکشد و اسیر بکند که مردم بگویند اگر این ذریّت پیغمبران بود این قدر آدم نمی‌کشت پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه.

و کلینی و صفّار به سندهای بسیار از حضرت ـ باقر علیه السّلام ـ روایت کرده‌اند که[2]: حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: خدا به من شش چیز داده، دانستن مرگها و بلاها و حکم به حق میان خلاق، و منم صاحب رجعت‌ها و دولت صاحب دولت‌ها و منم صاحب عـصا و میسم، و منم دابّه‌ای که با مردم سخن خواهم گفت.

و سیّد علی بن عبدالحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که[3]: از حضرت صادق علیه السلام سئوال کردند از رجعت، آیا حق است؟ فرمود: بلی. پرسیدند که: اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود؟ فرمود که: حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قائم علیه السّلام با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبران با او خواهند بود، چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند. پس حضرت قائم علیه السلام انگشتر خود را به او خواهد داد و از دنیا خواهد رفت، و حضرت امام حسین غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد.

و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن اِبراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق ـ علیه السّلام ـ روایت کرده‌اند[4] در تأویل قول

۱ ـ تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۲۶.
۲ ـ بصائر الدرجات ص ۱۹۹ ح ۱.
۳ ـ منتخب انوار المضیئه نسخهٔ خطی و بحار ج ۵۳ ص ۱۰۳ ح ۱۳۰.
٤ ـ تفسیر فرات ص ۲۰۳

حق تعالی: «یومَ ترجُفُ الرّاجِفة تَتبَعُها الرّادِفة[1]» یعنی: روزی که می لرزند حرکت کننده‌ها و متحرّک می گردند آنها که ساکن بودند و از پی آن می آید آنچه به ردیف آنست؛ فرمود که: راجفه حسین بن علی ـــ علیهما السلام است و رادفه علی ابن ابی طالب ـــ علیه السلام ـــ است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید، حسین بن علی ـــ علیه السلام ـــ است با هفتاد و پنج هزار کس، و آنست تاویل قول حق تعالی «انّا لَننصر رسُلنا[2]»

و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است[3] از حضرت صادق ـــ علیه السّلام ـــ که: «کلاّ سوف تَعلمون[4]» یعنی نه چنانست که شما گمان دارید ای عاصیان، که هر چه کردید جزا نخواهید دید، زود باشد که به جزا خواهید رسید، یعنی در رجعت «ثمّ کَلاّ سوف تَعلمون» پس بعد از آن می فرماید: باز هم نه چنانست که جزا همین باشد بلکه زود باشد که خواهید دانست جزای اعمال خود را، یعنی در قیامت.

به سند معتبر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است[5] در تفسر قول حقتعالی: «إن نَشأ نُنزّل علیهم من السّماء آیة فظَلّت أعناقهم لَها خاضعین[6]» یعنی: اگر خواهیم، می فرستیم برایشان از آسمان آیتی پس می گردد گردن‌های ایشان برای آن آیت ذلیل؛ حضرت فرمود که: گردن‌های بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل می گردد، و آیت آنست که علی ابن ابیطالب ـــ صلوات الله علیه ـــ در هنگام زوال شمس ظاهر می گردد نزد قرص آفتاب از برای مردم، تا بشناسند او را به حسب و نسبش، پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را پهلوی درختی پنهان کنند، درخت بسخن در آید و فریاد کند که: این مردی است از بنی امیه اینجا پنهان شده است، و او را بکشید.

شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه می باشد روایت کرده است[7] از ابو مروان، که گفت: از حضرت صادق علیه

۱ ـــ نازعات / ٦.
۲ ـــ غافر / ۵۱.
۳ ـــ بحارج ۵۳ ص ۱۰۷ ح ۱۳۵ ازمنتخب البصائر.
٤ ـــ تکاثر / ۳.
۵ ـــ بحارج ۵۳ ص ۱۰۹ ح ۲ـــ۱۳۸.
٦ ـــ شعراء / ٤.
۷ ـــ بحارج ۵۳ ص ۱۱۳ ح ۱۷ـــ۱۳۸.

السلام سئوال کردم، از تفسیر قول حق تعالی «**إنَّ الذی فَرضَ عَلیکَ القرآنَ لَرادُّکَ إلی مَعاد**[1]» فرمود: دنیا آخر نمی‌شود تا جمع شوند رسول خدا و امیرالمؤمنین ــ صلوات اللّه علیهما ــ در ثویه که موضع است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد

و از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است[2] از حمران و در کتاب طهر بن عبداللّه از ابن مبسوط که: مجموع عمر دنیا صدهزار سال است، بیست هزار سال دولت سایر مردم است، وهشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد ــ صلوات اللّه علیهم ــ خواهد بود.

و در کامل الزّیارة از مفضَّل، از حضرت صادق ــ علیه السلام ــ روایت کرده است که[3] فرمود: گویا می‌بینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبّه‌ای از یاقوت سرخ مکلّل به سایر جواهر، و حضرت امام حسین ــ علیه السّلام ــ به زانو بنشیند و بر دور او نود هزار قبّهٔ سبز بوده باشد، و مؤمنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند، پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که: ای دوستان من، آنچه خواهید از من سئوال کنید، بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید، امروز هر حاجت از حاجت های دنیا و آخرت که از من سئوال کنید بر می‌آورم از برای شما. پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد، اینست واللّه کرامت و بزرگواری عظیم. و حاجت های دنیا که در این حدیث مذکور است ظاهر این است که این حالت در رجعت بوده باشد.

و ابن بابویه ــ رحمه اللّه ــ در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است[4] از حضرت صادق علیه السلام که: هر که اقرار به هفت چیز بکند مؤمن است و از جملهٔ آنها ایمان به رجعت است.

و از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده است که[5]: هر که اقرار کند به بیگانگی خدا و اقرار به رجعت و به متعهٔ زنان و به حجّ تمتّع، و ایمان بیاورد به معراج و به سئوال قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و

۱ ــ قصص / ۸۵.
۲ ــ بحار، ج ۵۳، ص ۱۱٦، ح ۲۲ــ۱۳۸.
۳ــ کامل الزیارة
٤ ــ صفات الشیعه، ح ٤۱.
۵ ــ صفات الشیعة، ح ۷۱.

صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب، پس او مؤمن است به حق و راستی، و او از شیعه ما اهل بیت است.

و احادیث دیگر در این باب بسیار است و اکثر آنها در کتاب «بحار الانوار» مذکور، و از این احادیث معلوم می شود که: رجعت فی الجمله از جملهٔ متواترات است بالمعنی و شکی در آن نیست و امری که به نصوص متواتره ثابت شده باشد، به محض استبعاد و هم انکار کردن، نهایت جرأت و بی مبالاتی در دین است. مجملاً رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان، متواتر است و انکارش موجب خروج از مذهب شیعهٔ امامیّه است، نه خروج از دین اسلام. و رجعت حضرت امیرالمؤمنین ــ علیه السلام ــ و حضرت امام حسین ــ علیه السلام ــ نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه و آله ــ نیز متواتر است یا قریب به تواتر است، و در سائر ائمه ــ علیهم السلام ــ نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد به مرتبه‌ای رسده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد، اما خصوصیات این رجعت‌ها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در یک زمان خواهد بود، یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود، و از بعضی احادیث ظاهر میشود که به ترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد.

و شیخ حسن بن سلیمان ــ رحمه اللّه ــ قائل شده است به آنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودنی دارد و حضرت صاحب الامر ــ علیه السلام ــ اول ظاهر می شود، زمان رجعت اوست، و بعد از رجعت آباء گرام خود باز آن حضرت رجعت خواهد فرمود، و به این وجه تأویل کرده است آن حدیث را که: از ما دوازده امام و دوازده مهدی هست. و این قول اگر چه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن، و تفاضیلش را به علم ایشان رد کردن احوط است چنانچه آخوند علاّمه مجلسی ــ اعلی اللّه مقامه ــ این قسم فرموده است، و ابن بابویه ــ رحمه اللّه ــ در رسالهٔ اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است.

و ایضاً حدیث مشهور از مفضل[1] که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است، به سند معتبر از مفضل بن عمر، که گفت:

۱ ــ چنانچه مذکور شد این حدیث در بحار ج۵۳ باب ۲۵ آمده است.

سئوال کردم از حضرت صادق ــ علیه السلام ــ که: آیا آن امامی که مردم انتظار فرج او می کشند و امیدوار فرج او هستند (یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام) وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست؟ حق تعالی ابا فرمود از اینکه از برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند. پس فرمود که: آیاتی که حق تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است، همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است، و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب، شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است. و حدیث طولانی بود که تمام احوالات آن حضرت و احوالات ظهور آن حضرت را مفصلا از برای مفضل بیان فرمودند که در سابق مذکور شد، این حقیر اکتفا به محل حاجت کردم. و در آخر حدیث مذکور است که مفضل پرسید که: پس دیگر آن حضرت چه کار خواهد کرد؟ فرمود که: لشگرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند، پس حضرت امام حسین ــ صلوات اللّه علیه ــ ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا، و هیچ رجعتی از این رجعت خوش‌تر نیست. پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طلب ــ صلوات اللّه علیه ــ و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه، و گویا می بینم قندیل ها و چراغ هایش را که آسمان و زمین را روشنی می دهد زیاده از آفتاب و ماه، پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول اللّه ــ صلی اللّه علیه و آله ــ با هر که ایمان آورده است به آن حضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگ های آن حضرت شهید شده باشد، پس زنده می کنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک می کردند در حقیّت او، یا ردِ گفتهٔ او می نمودند و می گفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و به خواهش خود سخن می گوید، و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد، و همه را به جزای خود می‌رساند، و همچنین بر می گردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر ــ علیهم السلام ــ و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تأویل آن آیهٔ کریمه

که ترجمه اش گذشت که: «**نريد ان نمنّ علَى الذين استُضعِفوا فی الارض**[۱]» تا آخر آیه. مفضل پرسید که: مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست؟ حضرت فرمود که: مراد ابوبکر و عمر است. مفضل پرسید که: حضرت رسول خدا و امیرالمومنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود؟ فرمود: که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند، حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلماتست و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین را نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند. پس فرمود که: گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جدّ خود رسول خدا صلی اللّه علیه وآله ایستاده باشیم، و با آن حضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار، بعد از وفات آن حضرت، و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و ردّ گفت های ما و دشنام دادن و لعن کردن ما، و ترسانیدن ما را به کشتن، و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به شهرهای ملک خود، و شهید کردن ما به زهر و محبوس گردانیدن ما، پس حضرت رسالت پناه ــ صلی اللّه علیه وآله ــ گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است به شما، مگر آنچه به جدّ شما، پیش از شما، واقع شده بود.

پس ابتدا کند حضرت فاطمه ــ صلوات اللّه علیها ــ و شکایت کند از ابوبکر و عمر ــ علیهما اللعنه ــ که: فدک را از من گرفتند و چندانکه حجت ها بر ایشان اقامت کردم، سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک، عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار، و آب دهان نحس خود را بر آن انداخت و پاره کرد، و من به سوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را به تو کردم. و ابوبکر و عمر به سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت رااز شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند و او إبا کرد، هیزم بر درخانه ما جمع کرده که اهل رسالت را بسوزاند، پس من صدا زدم که: ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول می نمائی، می خواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی!؟ عمر گفت که: بس کن ای فاطمه، که محمد حاضر نیست که ملئکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند، علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتشی می اندازم درخانه تو همه را می سوزانم. پس من گفتم:

۱ ــ قصص / ۵.

خداوندا به تو شکایت می کنم اینکه پیغمبر تو ازمیان رفته و امتش همه کافر شده‌اند، و حق ما را غصب می کند. پس عمر صدا زد که: حرف های احمقانهٔ زنان را بگذار، خدا پیغمبری و امامت را هر دو، به شما نداده است. پس عمر تاز یانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد، فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد، و من فر یاد می کردم که وا ابتاه، وا رسول اللّه، دختر تو فاطمه را دروغ گو می نامند و تاز یانه بر او می زنند و فرزندش را شهید می کنند، و خواستم که گیسو بگشایم، امیرالمؤمنین دو ید و مرا به سینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا، پدرت رحمت عالمیان بود، به خدا سوگند می دهم تو را که مقنعه از سر نگشائی و سر به آسمان بلند نکنی، واللّه اگر بکنی خدا یک جنبده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد، پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم.

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کند که: چندین شب با حسنین به خانهٔ مهاجر و انصار رفتم، از آنهائی که مکرر تو بیعت خلافت مرا ازایشان گرفته بودی، و از ایشان طلب یاری کردم، و همه وعدهٔ یاری کردند و چون صبح شد هیچیک به نصرت من نیامدند، و بسی محنت ها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که: ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند ونزدیک بود که مرا بکشند. پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود، تا آنکه مرا شهید کردند به ضربت عبدالرحمن بن ملجم.

پس حضرت امام حسن صلوات اللّه علیه برخیزد و گو ید که: ای جدّ، چون خبر شهادت پدرم به معاو یه ــ علیه اللعنة ــ رسید، ز یاد ولدالزنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاده که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاو یه، و هر که قبول نکند گردنش را بزند و سرش را برای معاو یه بفرستد، پس من به مسجد رفتم و خطبه خواندم، و مردم را نصیحت کردم وایشان را به جنگ معاو یه خواندم، بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت، پس رو به آسمان کردم و گفتم: خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم، و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند. خداوندا تو بفرست برایشان بلا و عذاب

خود را. پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم، پس آمدند به نزد من و گفتند: اینک معاو یه لشگرها به انبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده‌اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته‌اند، بیا تا با ایشان جهاد کنیم. پس گفتم با ایشان که: شما را وفائی نیست جمعی با ایشان فرستاد. و گفتم که به نزد معاو یه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست، و مرا مضطر خواهید کرد که با معاو یه صلح کنم. آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم.

پس برخیزد امام مظلوم معصوم شهید، حسین بن علی ــ صلوات اللّه علیه ــ با خون خود خضاب کرده، با جمیع شهدائی که با او شهید شدند، پس چون حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه و آله ــ نظرش بر او افتد، بگر ید و جمیع اهل آسمان‌ها و زمین به گر یهٔ آن حضرت گر یان شوند، و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد وحضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول ــ صلی اللّه علیهم ــ بایستند، وحضرت فاطمه از جانب چپ آن حضرت، پس حضرت امام شهید نزدیک آید، حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه و آله ــ او را به سینهٔ خود بچسباند و بگو ید: فدای تو شوم ای حسین دیدهٔ تو روشن باد، و دیدهٔ من درباره تو روشن باد. و از جانب راست حضرت امام حسین ــ علیه السلام ــ حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار، و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین برداشته بیاورند فر یادکنان، و حضرت فاطمه ــ صلوات اللّه علیها ــ آیه تلاوت فرماید، که ترجمه ظاهر لفظش اینست که: آنروزشما که به شماوعده می دادند، امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد، آرزو می کند که کاش میان او و آن کار زشت فاصلهٔ دوری باشد.

پس حضرت صادق ــ علیه السلام ــ بسیار گر یست و فرمود که: روشن مباد دیده‌ای که نزد ذکر این قصه گر یان نگردد. پس مفضل گر یست و گفت: ای مولای من، چه ثواب دارد گر یستن بر ایشان؟ فرمود که: ثواب غیر متناهی، اگر شیعه باشد.

مفضل پرسید: که دیگر چه خواهد شد؟ فرمود که: حضرت فاطمه ــ صلوات اللّه علیها ــ برخیزد و بگو ید: خداوندا وفا کن به وعده که با من کرده‌ای

در باب آنها که بر من ظلم کردند، و حق مرا غصب کردند، و مرا زدند و به جزع آوردند، به ستم‌هائی که بر جمیع فرزندان من کردند. پس بگریند بر او ملئکه آسمان‌های هفتگانه و حاملان عرش الهی، و هر که در دنیاست، و هر که در تحت الثری است، همگی خروش بر آورند، پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند به ستم‌های ما، مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند.

مفضل گوید: که عرض کردم که: ای مولای من جمعی شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد. فرمود که: مگر نشنیده‌اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده‌ایم از رجعت، مگر نشنیده‌اند این آیه را که: «**ولنذ یقنّهم مِن العَذاب الأدنی دون العَذاب الأکبر**» فرمود که: عذاب پست‌تر عذاب رجعت است، و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است. پس حضرت فرمود که: جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند می‌گویند که: معنی رجعت آنست که پادشاهی به ما برگردد و مهدی ما. پادشاه شود. وای برایشان، کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا به ما برگردد پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن، هر آینه در فضیلت ما شک نکنند.

پس فرمود که: بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر ــ علیهم السّلام ــ پس شکایت کنند به جد خود رسول خدا ــ صلی الله علیه و آله ــ آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است، پس من برخیزم و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی به من رسیده است، پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام، و شکایت کند به جدش از هرون‌الرشید، پس برخیزد علی بن موسی الرضا، و شکایت کند از مأمون ملعون، پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مأمون و غیر او، پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل، پس برخیزد امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتز، پس برخیزد مهدی آخرالزمان هم نام جدش حضرت رسول ــ صلی الله علیه و آله ــ با جامهٔ خون آلود حضرت رسالت پناه ــ صلی الله علیه و آله ــ در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند به

خون آلوده شد، وملائکه بردورکناراو باشند تابایستدنزدجدامجدش و بگوید: مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی، پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند: متولد نشده است و نیست و نخواهد بود، یا گفتند که: مرده است و اگر می بود اینقدر غایب نمی ماند. پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حقتعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم.

پس حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه و آله ــ فرماید «**الحمدللّه الّذی صدَقَنا وعدَه و أورثنا الارضَ نتبوء من الجنةِ حیثُ نشاء فنعم أجر العاملین**[1]» و گوید که: آمد یاری الهی و ظاهر شد گفتهٔ حق سبحانه و تعالی: «**و هو الّذی أرسل رسولَه بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کله و لو کره المشرکون**[2]» بخواند «**انّا فتحنا لکَ فتحاً مبیناً لیغفر لک اللّهُ ما تقدَّم من ذنبک و ما تأخَر ویتمَّ نعمته علیک و یهدیَک صراطاً مستقیماً و ینصرک اللّه نصراً عزیزاً**[3]» مفضل پرسید که: چه گناه داشت حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه و آله ــ که حق تعالی میفرماید که: تا بیامرزد از برای تو اللّه تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: ای مفضل رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ دعا کرد که: خداوندا گناهان شیعیان برادرمن علی بن ابیطالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند، گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران به سبب گناه شیعیان رسوا مکن. پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرزید. پس مفضل بسیار گریست و گفت: ای سید من اینها فضل خداست بر ما به برکت شما امامان ما. حضرت فرمود: ای مفضل این مخصوص تووامثال تو است از شیعیان خالص، و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جویند، پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند، پس ما هیچ فائده به حال ایشان نمی توانیم رسانید، زیرا که حق تعالی می فرماید که: شفاعت نمی کند مگر از

۱ ــ زمر / ۷٤.
۲ ــ توبه / ۳۳ و فتح / ۲۸ و صف / ۹.
۳ ــ فتح آیهٔ ۱ تا ٤ .

برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند. مفضل پرسید که: این آیه که حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه وآله ــ خواهند خواند که: «**لیظهره عَلی الدین کلّه**» مگر آن حضرت برهمه دین ها هنوز غالب نشده اند؟ فرمود که: ای مفضل اگر برهمه غالب شده بودند، مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابئان و غیر ایشان از دین های باطل در زمین نمی ماند، بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول ــ صلی اللّه علیه وآله ــ خواهد بود و آن آیه نیز درآن زمان به عمل خواهد آمد: «**وقاتِلوهم حتی لا تکونَ فتنة و یکون الدین کلّه للّه**» پس حضرت صادق ــ صلوات اللّه علیه ــ فرمود که: پس برگردد حضرت مهدی ــ علیه السلام ــ به سوی کوفه و حق ــ سبحانه و تعالی ــ از آسمان به شکل ملخ از طلا برایشان بباراند، چنانچه بر حضرت ایوب(ع) بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر. مفضل پرسید که: اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران من درذمت او باشد، چگونه خواهد شد؟ حضرت فرمود که: اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلام ندا می فرماید در تمام عالم که: هرکه قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد، بیاید و بگوید. پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل.

و این حدیث را ما به این قدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم، و از جهت اطمینان شیعیان در حقیقت رجعت جناب سیدالشهدآء و حضرت سید انبیآء و جناب سید اوصیآء و رجعت سایر ائمه هدا، اعادهٔ این حدیث را نمودم تا شکی در رجعت از برای احدی باقی نماند.،

الحمدللّه الذی منَّ علیَّ بختم هذه الرسالةِ الوجیزةِ ووفقّنی بجمع هذه الاخبار فی احوال امام ثانی عشرمقوم الشریعة، و صلی اللّه علی أشرف خلقه محمّد وآله أجمعین. التمستُ من الناظرین والتالین والقارین والمستمعین، ان اتلوبعین الشفقة و من علی باصلاح مافی نظرهم محتویا علی الاغلاط تمت الرسالة المختصرة فی السابع والعشرین من شهر ذیحجة الحرام ۱۲۶۳.

فهرست مصادر تصحیح و تعلیق

۱ ــ قرآن کریم
۲ ــ اثبات الهداة: شیخ حرّ عاملی (طبع حروفی دارالکتب الاسلامیّه)
۳ ــ اثبات الوصیّة: مسعودی (طبع بصیرتی، قم)
٤ ــ الزام الناصب: شیخ علی حائری یزدی (طبع أعلمی، بیروت)
۵ ــ الإرشاد (مترجم): شیخ مفید (طبع علمیه اسلامیه)
٦ ــ اقبال الاعمال: سیّدبن طاووس (طبع دارالکتب الاسلامیه)
۷ ــ الایقاظ من الهجعة: شیخ حرّ عاملی (به تصحیح سیدهاشم رسولی همراه با ترجمه)
۸ ــ بحارالانوار: علاّمه مجلسی (طبع جدید)
۹ ــ بصائر الدرجات: صفّار قمی (طبع حروفی، تصحیح میرزا محسن کوچه باغی)
۱۰ ــ بیان الفرقان ج ۵: شیخ مجتبی قزوینی.
۱۱ ــ تفسیرفرات (افست داوری قم از روی طبع نجف)
۱۲ ــ تفسیر قمّی (طبع حروفی کتابفروشی علاّمه، قم)
۱۳ ــ تفسیر عیاشی (طبع علمیّه اسلامیه، تصحیح رسولی محلاّتی)
۱٤ ــ تفسیرنورالثقلین: حویزی (حروفی، تصحیح رسولی محلاتی)
۱۵ ــ التوحید: شیخ صدوق (طبع مکتبة الصدوق)
۱٦ ــ تنقیح المقال: شیخ عبدالله مامقانی (رحلی، انتشارات جهان)
۱۷ ــ ثواب الاعمال: شیخ صدوق (طبع مکتبة الصدوق، همراه باترجمه)

۱۸ ــ جامع الرّواة: اردبیلی (طبع مصطفوی، قم)
۱۹ ــ الخرائج والجرائح: قطب راوندی (طبع ۱۳۰۵ همراه با اربعین مجلسی)
۲۰ ــ الخصال: شیخ صدوق (طبع مکتبة الصدوق)
۲۱ ــ دلائل الامامة: طبری (مطبعة الحیدریة نجف)
۲۲ ــ الذرّیعة: شیخ آقابزرگ تهرانی (طبع اسلامیّه)
۲۳ ــ رجال نجاشی (طبع داوری. قم)
۲۴ ــ الشیعة والرجعة: طبسی (مطبعة الآداب نجف)
۲۵ ــ صفات الشیعة
۲۶ ــ علل الشرایع: شیخ صدوق (افست از روی طبع نجف)
۲۷ ــ الغیبة: کاتب نعمانی (طبع مکتبة الصدوق)
۲۸ ــ الغیبة: شیخ طوسی (افست از روی طبع حروفی مصحّح نجف)
۲۹ ــ قصص العلماء: تنکابنی (طبع حروفی)
۳۰ ــ کمال الدین: شیخ صدوق (طبع دارالکتب الاسلامیه)
۳۱ ــ کنزالفوائد: کراجکی (مکتبة المصطفوی، قم)
۳۲ ــ کشف الغمّه: اربلی (طبع دارالکتب الاسلامیّه)
۳۳ ــ کفایة الاثر: خراز قمّی
۳۴ ــ کفایة المهتدی: میرلوحی (فتوکپی از نسخه خطی کتابخانه وزیری یزد)
۳۵ ــ الکافی (اصول وروضه): شیخ کلینی (طبع دارالکتب الاسلامیه)
۳۶ ــ کامل الزیارة: ابن قولویه (طبع نجف، ۱۳۵۶ ق)
۳۷ ــ مدینة المعاجز: سیدهاشم بحرانی (طبع مکتبة المجمودی، تهران)
۳۸ ــ مصباح المتهجد: شیخ طوسی (تصحیح ونشر اسماعیل انصاری)
۳۹ ــ مستدرک سفینة البحار: شیخ علی نمازی شاهرودی (طبع مولّف)
۴۰ ــ مجمع البحرین: طریحی (طبع مصطفوی ــ تهران)
۴۱ ــ مقتضب الاثر: جوهری (طبع حروفی نجف)
۴۲ ــ منتخب الاثر: شیخ لطف الله صافی گلپایگانی (طبع کتابفروشی صدر)
۴۳ ــ منتخب الانوار المضیئة (فتوکپی از نسخه خطی کتابخانه آقای مرعشی نجفی)
۴۴ ــ مهدی موعود: ترجمه و تألیف آقای دوانی (طبع دارالکتب الاسلامیّه)
۴۵ ــ مهج الدعوات: سیدبن طاووس
۴۶ ــ منتهی الامال: محدث قمّی (طبع علمیه اسلامیه)
۴۷ ــ نجم ثاقب: محدّث نوری (طبع اسلامیّه)